

2

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE276

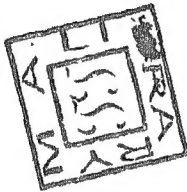
بدایع

۲۷۶

غزلیات

افصح المتکلمین شیخ مصلح الدین

سعدی شیرازی



۹۵
۶
۳۲



دارخانه شرکت «کاونا» بجا رسبد
اردی بهشت سال ۱۳۰۴ هجری شمسی

۱۳۰۴ هجری شمسی

شرح حال مرحوم لوکاس کینگ

لوکاس کینگ پسر هانری کینگ در سنه ۱۸۵۶ در شهر دوبلن متولد شده و پس از اتمام تحصیلات خود در مدرسه عالی ترقی دوبلن در سنه ۱۸۷۸ خدمات دولت انگلستان را در هند عهده دار گردید و چون لیاقت و جدیتی بظهور رسانید مشاغل مهمی باو واگذار گردید مثل حکومت نواحی پشاور، ملتان و راولپندی. پس از مراجعت از هندوستان در تاریخ ۱۹۰۵ پرفسور زبان فارسی و عربی در انورسته دوبلن شد مشارالیه علاوه بر زبان فارسی سایر السنه مشرق را هم بخوبی میدانست.

تالیفاتش از قرار ذیل است:

تاریخ بابر، شرح احوال امیر تیمور گورکان (هنوز در تحت طبع است) رساله های متعدد و یادداشت های مفصلی در خصوص اورا لازائی. لوکاس کینگ در سنه ۱۸۹۱ دختر مستر الفرد هارمس ورت را بعقد نکاح خود درآورده صاحب یک پسر و سه دختر گردید.

مقدمه

بدایع شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که خود از بدایع روزگار بود یکی از نفیست‌ترین قسمتهای گنجینه کلمات این شاعر بزرگوار را تشکیل میدهد.

در خصوص مؤلفات و شرح حیات سعدی تحقیقات زیادی بعمل آمده علمای چند عمری مصروف این خدمت نموده‌اند. بهمین ملاحظه ما در اینجا از ذکر جزئیات احوال شاعر صرف نظر نموده فقط بایراد بعضی ملاحظات میپردازیم؛ کتاب موسوم به *ESSAI SUR LE POET SA'DI* (تحقیقات در باره سعدی - شاعر) که در سال ۱۹۱۹ مسیحی بتوسط یک نفر فرانسوی موسوم به «هازی ماسه» در پاریس انتشار یافته است و شاید بهترین رساله‌ای باشد که در این موضوع تألیف شده کتاب بسیار نفیس و جامعی است، این کتاب در ۳۴۷ صفحه شامل چهار بابست و هر باب چند فصل دارد که ما برای استحضار خوانندگان مختصراً بدانها اشاره میکنیم: باب اول در خصوص شخص سعدی، باب دوم در تحقیق عقاید و افکار او، باب سوم در صفت شاعری او، باب چهارم در خصوص کتب و رساله‌ایست که تا کنون در باره سعدی بالسنه مختلفه تألیف شده، از اینرو این کتاب جامع تمام تحقیقات راجع بسعدی است. علاوه بر این در کتاب تاریخ ادبیات ایران بزبان انگلیسی *A LITERARY HISTORY OF PERSIA* (جلد از فردوسی تا سعدی صفحه ۳۲۶) تألیف براون و در کتاب «اساس فیلولوژی ایرانی» بزبان آلمانی *GRUNDRISS DER IRANISCHEN PHILOLOGIE* بقلم اِته شرح مفیدی راجع بسعدی موجود است. (۱)

سعدی بعقیده مشهور در شیراز بسال ۵۸۰ متولد و ۶۹۰ یا ۶۹۱ وفات یافته است و معاصر با اتابکان فارس بوده نام پدرش عبدالله ولی اسم خود (۱) کتاب اخیر شاید بهترین و جامعترین کتابیست که در باره زبان فارسی نوشته شده.

شاعر معلوم نیست و شیخ مصلح الدین که بسعدی خطاب میشود نام پدر اوست و لقب خودش شیخ مشرف الدین است و سعدی تخلص شاعرانه اوست که بمناسبت اسم ^{سمیه} روح خود اختیار کرده .

در آخر نسخه‌ای که در این کتاب زیر صفحات جزء یادداشتها با علامت . I بدان اشاره میشود (شرح این نسخه در زیر خواهد آمد) و تاریخ تحریر آن سی و شش سال پس از وفات شاعر است عبارت عربی ذیل موجود است : (نقات من خط المصنف وهو مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله) این عبارت دو اهمیت دارد یکی اینکه از روی آن بخوبی واضح میشود که نام سعدی مشرف الدین است و مصلح الدین اسم پدر اوست دیگر اینکه صحت و قدمت نسخه سابق الذکر را ثابت نموده آشکار میکند که این نسخه از روی خط خود سعدی استنساخ شده است و بهمین نظر این نسخه اهمیت زیاد در نظر محققین دارد ولی متأسفانه ناقص است . سعدی از دوازده سالگی شروع بمسافرت کرده سی سال از زندگانی صد و اند ساله خود را در مدرسه نظامیه بغداد بتحصیل علوم پرداخته سی سال دیگر همواره در سفر بوده ، مسافرتهاى او را اگر چه نمیتوان باترتیب و تاریخ دقیق معین کرد ولی آنچه که از اشارات مختلفه گلستان و بوستان او بر میآید به بین النهرین و آسیای صغیر و مصر و مراکش و شام و بیلقان (شاید از شهر تبریز) و کجرات و غیره سفر کرده و مسافرت او در مغرب مصادف با جنگهای صلیبی بوده و سعدی اسیر شده . پس از سی سال جهانگردی بشیراز آمده و در گوشه‌ای بیرون شیراز رحل اقامت افکنده شاید اغلب آثار خود را نیز در همان زمان تألیف نموده است و اگر تاریخ تولد که ذکر کردیم صحیح باشد سعدی گلستان خود را مطابق شعری که میگوید :

در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
در سن هفتاد و شش سالگی پس از مسافرتها و جهانگردیها تألیف نموده .
این شاعر بزرگوار در زمان حیات خود نیز مورد توجه بوده ، تربتش بیرون شهر شیراز در باغ با صفا و دلگشائست .

تألیفات سعدی چون نتیجه و حاصل تحصیلات و تجربیات طولانیست بسیار پر معنی و در نهایت درجه اهمیت است و از لطیفترین محصولات گلستان ادبیات فارسی میباشد.

مجموع تألیفات شاعر را تقریباً سی و پنج سال پس از وفات او شخصی موسوم به علی بن احمد بن ابی بکر بیستون جمع کرده، نخستین بار کلیات سعدی (شامل رسالات، گلستان، بوستان، پندنامه، قصائد عربیه، قصائد فارسی، قطعات، ملامت، طیبات، بدایع، خوانیم، غزلیات قدیمه، خبیثات، رباعیات و مفردات) بدستباری مولوی محمد رشید و هارینگتون (Harington) انگلیسی در سال ۱۲۰۹ در کلکته بخط نستعلیق چاپ شده که بهترین چاپهای کلیات است. پس از آن تا کنون قریب بیست بار دیگر کلیات بچاپ رسیده هشت بار در بمبئی، چهار بار در طهران، سه بار در تبریز، دو بار در کلکته، یک بار در لکنهو، یک بار در دهلی و یک بار هم در خانیور. در خود ایران برای اولین دفعه در شهر تبریز بسال ۱۲۵۷ چاپ شده. گلستان برای اولین بار مدتها قبل از کلیات بسال ۱۰۶۹ در امستردام چاپ شده ولی تا آنوقت ترجمه گلستان یکبار در پاریس بطبع رسیده بود بعد از آن چند بار در کلکته چاپ شد. در ایران برای نخستین مرتبه در سال ۱۲۴۰ در تبریز چاپ شد. روهمرفه گلستان ۷۲ مرتبه طبع شده و چاپ اخیر آن (بنظر نگارنده) چاپ برلین است که در مطبعه کاویانی با اسلوب خوبی بطبع رسیده. گلستان ۵۵ مرتبه بالسنه مختلفه ترجمه شده و ترجمه آلمانی آن که از «دکتر روزن»^(۱) است ترجمه بسیار خویشت و میتوان گفت که انسان از خواندن بعضی قسمتهای آن باندازه خود اصل محظوظ میشود.

کتاب بوستان به تنهایی اولین بار بسال ۱۲۲۹ در کلکته بطبع رسیده ولی مدتی قبل از آن بالسنه خارجی ترجمه شده بود. در ایران نخستین دفعه سال ۱۲۴۷ در تبریز چاپ شده و کلیته ۳۴ مرتبه طبع و ۱۷ بار ترجمه شده است. غزلیات سعدی تا این اواخر جداگانه بطبع نرسیده فقط جزء کلیات انتشار

(۱) سابقاً سفیر آلمان در طهران و اخیراً وزیر امور خارجه آلمان بود.

یافته بود. ولی بالاخره اهمیت و مقام ادبی این ترانه‌های شیرین ادبیات شرقی نظر اهل نظر و مستشرقین را متوجه خود ساخت تا اینکه مقداری از غزلیات جداگانه منتشر شد.

غزلیات سعدی چهار دسته است: طئیات، بدایع، خوانتم و غزلیات قدیمه. عدد غزلیات طئیات بیشتر از سه قسمت دیگر یعنی ۱۸۴ است در صورتیکه مجموع غزلیات سه جزء دیگر فقط ۲۹۶ میباشد. نسخه حاضر که عبارت از جزء بدایع است ۱۹۰ غزل دارد.

اگر در غزلیات سعدی کاملاً دقت کنیم ملاحظه خواهیم نمود که شاعر برفان و تصوّف کاملاً آشناست و از این نقطه نظر اشعار او دارای مقام مهمّی است ولی بعقیده بعضی در تغزّل بیایه حافظ و در تصوّف بیایه مولوی رومی و عطار نمیرسد. اما مستشرق انگلیسی «یرفسور براون» در کتاب تاریخ ادبیات ایران (که بدان اشاره کردیم) در این خصوص مینویسد:

... in his Odes Sa'di considered as inferior to no Persian Poet, not even Hafiz.

در تغزّل سعدی از هیچیک از شعرای ایران حتی از حافظ هم کمتر نیست. با تمام این احوال غزلیات سعدی در ادبیات ایران بابۀ بس بلندی دارد که هر صاحب ذوق سلیم را مجذوب خود مینماید.

زحمت انتشار یک سلسله غزلیات را مرحوم پروفیسور «لوکاس کینگ» (۱) شروع نمود. طئیات را با اسلوبی که در همین نسخه بدایع ملاحظه میشود سال ۱۹۲۰ در کلکته انتشار داد و زحمت ترتیب و مطابقت نسخه حاضر را متحمل شده غزلیات را بزبان انگلیسی نیز ترجمه نمود. متأسفانه چند ماه قبل پس از تمام شدن چاپ بدایع آخرین مراسله که از انگلیس میرسید فوت پروفیسور لوکاس کینگ را خبر میداد ولی زحمات او از نظر دانش پژوهان محو نشده ذکر خیرش باقی خواهد ماند.

در این کتاب نسخه‌بدها بتوسط اشارات نسخ مختلفه در زیر صفحات معین شده تا خواننده در صورت داشتن آن از تمام نسخ خطی و چاپی دیگری نیاز باشد و نیز وزن اشعار با تعیین نام عروضی و اشاراتی که مابین مستشرقین برای تعیین اوزان اشعار شرقی معمولست بالای هر غزل نوشته شده .
 مادر زیر علامات و اشارات یادداشت‌های زیر صفحات را شرح داده نیز ترجمه بعضی کلمات انگلیسی را که اغلب تکرار میشود مینویسیم . (۱)

اشارات بنسخ خطی

- (I) : اشاره بنسخه اداره هندوستان است و مادر مشروحات گذشته از این نسخه اسم بردیم، تاریخ تحریر آن ۷۲۸ هجری (۱۳۲۷ میلادی) است و اشعار آن بترتیب حروف هجا مرتب نشده غزل اول طیبات با قافیه (ی) شروع میشود ولی چنانکه گفتیم متأسفانه این نسخه با وجود اهمیت و اعتبار زیاد ناقص است و به تنهایی از روی آن نمیتوان رساله کاملی انتشار داد .
- (I a) : نسخه دیگری زاداره هندوستان که تاریخ ندارد ولی خیلی قدیم و معتبر است .
- (I b) : باز نسخه قدیمی است از اداره هندوستان که تاریخ ندارد ولی با وجود قدمت چندان معتبر نیست .
- (B) : نسخه موزه بریتانی (British Museum) که تاریخ آن ۹۷۴ هجری (۱۵۶۶ میلادی) است و آن اعتبار زیاد ندارد .
- (P) : نسخه کتابخانه ملی پاریس (Bibliothèque Nationale) بتاریخ ۷۷۶ هجری (۱۳۶۵ میلادی) است این نسخه غیر معتبر است و ۸۰ غزل از طیبات را ندارد و اغلب غزلیات قسمتهای مختلفه داخل یکدیگر شده است .
- (S) : نسخه کتابخانه شاهی پترگرا (Imperial Library) که نسبت بنسخ سابق الذکر خیلی معتبر است و تاریخ تحریر آن ۷۸۷ هجری (۱۳۸۵ میلادی) است .

(۱) علت وجود کلمات انگلیسی برای انتشار این کتاب در انگلیس و امریکا است .

(R) : نسخه کتابخانه شاهی کابل که در دست پرفسور لوکاس کینگ بوده و این نسخه بخط خوب نوشته شده و عموماً نسخه معتبر است .

اشارات بنسخ چاپی

(T) : نسخه طهران (۱۸۵۱ میلادی)

(Z) : نسخه تبریز (۱۸۴۱)

(C) : نسخه کلکته (۱۷۹۱)

Y(a) : بمبئی (۱۸۸۰)

Y(h) : « (۱۸۹۱)

در بمبئی سه نسخه انتشار یافته ولی نسخه اولی با نسخه Y(a) شبیه است .

(D) : دهلی (۱۸۵۲)

(L) : لکنهو، سه نسخه در لکنهو انتشار یافته سال ۱۸۷۰، ۱۸۷۶ و ۱۸۸۵ .

برای اینکه ایرانیان محترمی که انگلیسی نمیدانند نیز از مقایسه نسخ مختلفه که در زیر صفحات نوشته شده استفاده نمایند کلمات ذیل را که اغلب تکرار میشود ترجمه مینمائیم .

تمام = all ، و - and ، هستند = are ، ذیل زیر = follows ، برای = for ،

ایضاً for do ، در - in ، است = is ، سطر - Line ، نسخه خطی = Ms ،

(مخفف کلمه Manuscript) نه = No ، محذوف = omitted ، نسخه چاپی = Text ،

(s در آخر کلمه Ms و Text علامت جمع است) ، این = This .

چاپخانه ککاوایی و آفتاب که خدماتش بمعارف ایران فراموش نشدنی

است با وجود گرفتاریهای زیاد نسخه حاضر بدایع و ترجمه انگلیسی آنرا بچاپ

رسانده گنجینه ادبیات ایران میسپارد و امیدوار است که برای تکمیل خدمت

بقیه غزلیات شاعر را نیز بچاپ رساند .

ت . ایرانی

معلم ادبیات شرقی در دارالفنون برلین

هه راه ۴ ۱۳۰ هجری شمسی

ميينات^{١٢} لمن اضحى له بصرأ بنور معرفة الرحمن مكتحلاً^{١٣}
 يزجى^{١٤} السحاب^{١٥} والاكمام هادمة^{١٦} يعيدها بعد ييس مريعاً خضلاً^{١٧}
 انشأ^{*} برحمته من حبة شجراً سوى بقدرته من نطفة رجلاً
 مولا لقاصرت^{١٨} الاوهام عاجزة لا يهتدون^{١٩} الى ادراكه سبلاً
 ما العالمون بمحصر حق نعمته^{٢٠} و للملائك في تسبيحهم زحلاً^{٢١}
 جل^{٢٢} المهيمن ان تدرى^{٢٣} حقايقه من لاله المثل لا تضرب^{٢٤} له مثلاً^{٢٥}
 سعدى حسبك و اقصر عن مبالغة لا تنطقن^{٢٦} بدعوى يورث^{٢٧} الخجلاً

١٢ P, C, L; يصاب بالجهل; Y(a), Y(b); ميئات, for do.

١٣ P; مكتحلاً, for مريعاً.

١٤ P; يزجى, for ترجى; R, C, L; يزجى, for ترجى.

١٥ R, C, L; سحاب, for سحب.

١٦ All texts & all MSS. but I, R; هادمة, for هادمة.

١٧ This is the I, I(a) variant.

The second hemistich verses as follows in P; بقدرها من من مريعاً فضلاً -

يعيدها بعد مريعاً فضلاً R;

يعيدها بتبئيس مريعاً فضلاً C;

يعيدها بتبئيس مريعاً فضلاً L;

يعيدها بتبئيس مريعاً فضلاً Y(a);

N. B. This verse is omitted in Y(b).

١٨ P, L; لقاصرت, for تقاصر; R, C; لقاصرت, for do: Y(a), Y(b);

مولاً لقاصرت, for ان البصائر و

١٩ R, C, L, Y(a); يهتدون, for تهتدون.

٢٠ P; يحصى, for يحصر حق نعمته; R, C, Y(a); يحصى, for

يحصى Y(b); يحصوا, for do.

٢١ R, C, L; زحلاً, for زحلاً; Y(a), Y(b); زحلاً, for do.

٢٢ Z, L; علا, for جل.

٢٣ R; تدرى, for يدرى.

٢٤ I omits لا, before تضرب. P, Z, C, L; يضرب, for تضرب. Y(a),

Y(b); تضرب, for do.

٢٥ This couplet is omitted in P.

٢٦ C, Y(a); تنطقن, for تنطق.

٢٧ Y(b); يورث, for يورث.

Metre: رمل مثنوی مخبون مقطوع |---|---|---|---|

ای که انکار کنی عالم درویشان را	تونه ^۱ دانی که چه سودا و سراسر است ایشانرا
گنج ^۲ آزادگی و کنج قناعت ملکیست ^۲	که بشمشیر میسر نشود سلطان ^۱ را
طلب منصب فانی ^۳ نکند صاحب عقل	عاقل آنست که اندیشه کند پایانرا
آن ندارند که این ملک مجازی دارند	و آنچه دارند بحسرت بگذارند آنرا ^۴
آن بدر میرود از باغ بدلتنگی و داغ	وین بیازوی فرح ^۵ نمی شکند زندانرا
دستگاهی نه که تشویش قیامت باشد	مرغ آبیست چه اندیشه کند طوفانرا
جان بیگانه ستاند ملک الموت به زجر ^۶	زجر حاجت نبود عاشق جان افشانرا
چشم همت نه بدنیا که بعقبی نبود	عارف عاشق ^۷ شوریده سر گردانرا
در ازل بود که پیمان محبت بستند	نشکند مرد اگرش سر برود پیمانرا
عاشق سوخته بیسر و سامان دیدم	گفتم ای یار مکن در سر فکرت جانرا
نفسی سرد بر آورد ضعیف از سر درد	گفت بگذار من بی سر و بی سامانرا
پند دلبد تو در گوش من آید هیهات	من که بر درد حریصم چکنم درمانرا
سعدیا عمر عزیزست ^۸ بغفلت مگذار	وقت فرصت نشود فوت مگر نادانرا

۱ نه, for حه; but I.

۲ In Y(a), Y(b); گنج, and ملکی are transposed.

۱ این بیت در دیوان حافظ هم آمده است

۳ Y(a), Y(b); عالی, for فانی.

۴ This is the 1 version. In all other MSS. & texts the couplet runs thus: -- بگذارند و نهاده وین چه دارد که بحسرت بگذارند آنرا --

۵ L; فرح, for فرخ.

۶ C; زهر, for زجر.

۷ All texts & all MSS. but I, 1(a); عاشقی, for عاشق. This couplet is omitted in R.

۸ P inserts و, after عزیزست.

بدایع شیخ سعدی

نَابِئِنَّا مَعْنِیْ مَعْنِیْ مَعْنِیْ

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثمن سالم

ز حد بگذشت مشتاقی و صبر اندر غمت مارا^۱
بوصل خود دوائی کن دل دیوانه مارا
علاج درد مشتاقان طیب عام شناسد
مگر لیلی کند درمان غم مجنون شیدارا
گرت پروای غمگینان نخواهد بود و مسکینان
نبایستی نمود اول بما آن روی زیبارا
چو بنمودی و بر بودی ثبات از عقل و صبر از دل
بباید چاره کردن کنون این ناشکیبارا
مرا سودای بت رویان نبودی پیش ازین در سر
و لیکن تا ترا دیدم گزیدم راه سودارا
مراد ما وصال تست از دنی و از عقی
و گرنه بی شما قدری نباشد دین و دنیارا
چنان مشتاقم ای دلبر بیدارت که گر روزی
بر آید از دلم آهی بسوزد هفت دریارا
بیا تا یک زمان امروز خوش باشیم در خلوت
که در عالم نمیداند کسی احوال فردارا
سخن شیرین همی گوئی برغم دشمنان سعدی
ولی بیمار استسقا چه داند فوق حلوارا

^۱ R; مارا, for یارا .

N. B. This ode is only found in I and R.

بدایع شیخ سعدی

٤

Metre: رمل مثنوی محذوف

ما نغزلنا ما نغزلنا ما نغزلنا ما نغزلنا

با جوانی سرخوش است این پیر بی تدبیر را
چهل باشد با جوانان پنجه کردن پیر را
من که با موئی بقوّت بر نیایم ایعجب
با یکی^۱ افتاده ام کو بگسلد زنجیر را
چون کمان در بازو آرد سروقد سیمتن
آرزویم میکند^۲ کاماج باشم تیر^۳ را
میروود تا در کند افتد بیای خویشتن
گر بر آن دست^۴ و کمان چشم او فتد نخبیرا^۵
کس ندید است آدمیزاد^۶ از توشیرین تر سخن
شکر از پستان مادر خورده یا شیر را
روز بازار جوانی پنج^۷ روزی بیش نیست
نقدرا باش ای پسر کافت بود تأخیر را
ایکه گفتی دیده از دیدار بت رویان^۸ بدوز
هر چه گوئی چاره دانم کرد جز تقدیر را

۱ یکی, for کسی; I(a).

۲ کند, for کشد; L, Z.

۳ This line is omitted in R.

۴ دست, for تیر; L, Z.

۵ In R the second hemistich runs as follows:—

« چون تو جوگان میزنی جرمی نباشد تیر را ».

۶ زاد, for را; R.

۷ پنج, for چند; C, Y(a), Y(b).

۸ بت, for مه; I(a), R, L, C, Y(a), Y(b).

سعدی ز فراق تونه آن رنج کشیده است کز شادی وصل تو فراش کند آنرا
گر تیر جراحت زند و^۸ باز هم آید از جای جراحت نتوان برد نشانرا^۹

۶

[---|---|---|---] محث مٹمن مخبون مقطوع Metre:

کمان سخت که داد آن لطیف بازو را که تیر غمزه تمامست صید آهورا
هزار صید دلت^۱ پیش تیر^۲ باز آید^۳ بدین صفت که تو داری کمان ابرورا
تو خود بجوشن و برگستوان نه^۴ محتاجی که روز معرکه بر تن زره کنی مورا
دیار هند و اقالیم ترک بسپارند چو چشم ترک تو بینند^۵ وزلف هندورا
مغان که خدمت بت میکنند در فرخار ندیده اند مگر دلبران^۶ بت رو را
حصار قلعه^۷ یاغی^۸ بمنجنیق مده^۹ پیام^{۱۰} قصر بر افکن کنند گیسورا
لبت بدیدم و لعلم بیوفتاد از چشم سخن بگفتی و قیمت برفت^{۱۱} لؤلورا
مرا که عزلت عنقا گرفتمی همه عمر چنان اسیر گرفتی که باز تیهورا
بهای^{۱۱} روی تو بازار ماه و خور بشکست چنانکه معجز موسی طلسم جادورا

۷ گر تیر جراحت زندو for، ور نیز جراحت بدو؛ I (a), P, C, L, Z, Y (a), Y(b);

۸ نشانرا for، نشانرا؛ Y(a), Y(b);

۹ P, C, Y(a), Y(b); چودل، for دلت؛ I (a); دگر، for do.

۲ L, Z; در کند، for باز؛

۳ P; آیند، for آید؛ Y(a), Y(b); آمد، for do.

۴ I (a), P, Z, L; چه، for نه.

۵ Y(a); نازند، for نازند.

۶ I, R, Z; کودکان، for دلبران.

۷ P, R, C, Z, L; یاغی، for یاغی.

۸ I (a); مگیر، for مده.

۹ Y (a); پیام، for پیام.

۱۰ C, L, Y (a), Y(b); شکست، for برفت.

۱۱ All text & all MSS. but I; شعاع، for بهای. In R this line is omitted.

برنج بردن بیهوده^{۱۲} گنج نتوانبرد که بخت راست فضیلت^{۱۳} نه زور بازور
بعشق روی نکو دل کسی دهد سعدی که احتمال کند خوی زشت و^{۱۴} نیکور

۷

مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف: Metre: ———|—————|—————|—————|—————|—————|

گرمای من بر افکند از رخ نقاب را برقع فرو هلد بجمال آفتاب ر
گوئی دو چشم جا دوی عابد فریب او بر چشم من بسحر بستند خواب ر
اول نظر ببرد^۱ ز دستم عنان عقل و آنرا که نیست عقل چه آید^۲ صواب ر
گفتم مگر بوصل رهائی^۳ بود ز عشق بیحاصلست خوردن مستسقی آب ر
دعوی درست نیست گر از دست نازنین چون شربت شکر نخوری^۴ زهر ناب ر
عشق آدمیت است^۵ گر این ذوق در تو نیست هم شرکتی بخوردن و خفتن دواب ر
آتش بیار و خرمن آزادگان^۶ بسوز تا پادشه خراج نخواهد خراب ر
بیم است دم بدم که بسوزم در اشتیاق تاکی رها کنند در آتش^۷ کباب ر
قوم از شراب مست و زمنظور^۸ بی نصیب من مست ازو چنانکه نخواهم شراب ر
سعدی نگفتمت که مرو در کند عشق تیر نظر بیفگند افراسیاب ر ✓

۱۲ All texts & all MSS. but I; بردن بیهوده, for بیهوده ای دوست.

۱۳ L, Z; فضیلت, for مسام.

۱۴ In L, Y(a), Y(b); و is omitted after زشت.

۱ I (a); ببرد, for بود; P, R, L, Z; رفت, for do: C, Y (a), Y (b);

ببرد زدستم, for زدست برقم.

۲ All texts & all MSS. but I; نیست عقل چه آید, for عقل رفت چه داند.

۳ P; رهائی, for روائی.

۴ P; نخوری, for بخوری.

۵ R & all texts; آدمیتی است, for آدمیت است.

۶ I (a); بیچارگان, for آزادگان.

۷ This line is only found in I.

۸ I (a); منظور, for مشوق.

Metre: مضارع مثنیٰ اُخرب [---|---|---|---]

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا
 گر توشکیب داری طاقت نماند مارا
 باری یچشم احسان بر حال ^۱ ما نظر کن
 کز خوان پادشاهان راحت رسد ^۲ گذارا
 سلطان که ^۳ خشم گیرد بر بندگان خدمت ^۴
 حکمش رسد و لیکن حدّی بود جفا را
 من بی تو زندگانی خود را نمی پسندم
 کسایشی نباشد بی دوستان بقارا
 چون ^۵ تشنه جان سپردم آنگه چه سود دارد
 آب از دو چشم دادند بر خاک ^۶ من گیارا
 حال نیازمندی در وصف می نیاید
 آنگه که باز گردی ^۷ گوئیم ماجرا را ^۸
 ✓ باز آو جان شیرین از من ستان بخدمت
 دیگرچه برگ ^۹ باشد درویش بی نوارا ^{۱۰}

۱ حال, for روی; I.

۲ رسد, for بود; I.

۳ I(a), R; که جو, for I(a).

۴ All texts & all MSS. but I; حضرت, for خدمت.

۵ C, Y(a), Y(b); من, for چون.

۶ I(a); خاک, for گور.

۷ C, L, Y(a), Y(b); گردیم, for گردی.

۸ In Z this line is omitted. P. breaks off at this couplet & is not resumed till ode 104.

۹ I(a); نزل, for برگ.

۱۰ This line is omitted in Z.

یا رب تو آشنا را مهلت ده و سلامت
 چندانکه باز بیند دیدار آشنارا
 فی ملک پادشارا در چشم خوبرویان
 قدریست^{۱۱} ای برادرنی^{۱۲} زهدپارسارا
 ای کاش برفتادی برقع زروی لیلی
 تا مدعی نمادی^{۱۳} مجنون مبتلارا^{۱۴}
 سعدی قلم بسختی رفته است نیک بختی^{۱۵}
 پس^{۱۶} هر چه پیشت آید گردن بنه قضارا

۹

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنی محذوف

من بدین خوبی و زیبائی^۱ ندیدم روی را
 وین دلاویزی و دلبندی نباشد موی را
 روی اگر پنهان کند سنگین دل سیمین بدن^۲
 مشک غماز است نتواند نهفتن بوی را
 ای^۳ موافق صورت و معنی که در چشم من است
 از تو زیباتر ندیدم روی و^۴ خوشتر خوی را^۵

۱۱ R, Z, L; وفعی, for قدری.

۱۲ R; نا, for فی: C, Z, Y(a), Y(b); نه, for do.

۱۳ I, I(a); نمادی, for نمادی: Z, L; نماد, for do: Y(b); نبود, for do.

۱۴ I(a), L, Z; مبتلا, for مبتلا. In C and Y(a) this line is omitted.

۱۵ Y(a), Y(b); شور بختی, for نیکبختی.

۱۶ I(a), R, for پس.

۱ I, R; محبوبی, for زیبائی.

۲ Z; نا مهربان, for سیمین بدن.

۳ C; این, for ای.

۴ In L و is omitted after روی.

۵ This line is omitted in I and R.

گر بسر میگردم از بیچارگی عیم مکن ✓
 چون تو چوگان میزنی جرمی نباشد گوی را
 هر کرا وقتی آدمی بوده است و روزی مستی^۶
 دوستدارد ناله مستان و های هوی را^۸
 ما ملامت را بجان جوئیم در بازار عشق
 کنج خلوت پارسایان عبادت^۹ جوی را^{۱۰}
 بوستانرا هیچ دیگر^{۱۱} در نمی باید بحسن
 بلکه سروی چون تو میباید کنار جوی را ✓
 ای گل خوشبوی اگر صد قرن^{۱۲} باز آید بهار
 مثل من دیگر نه بینی بلبل خوشگوی را^{۱۳}
 سعدیا گر بوسه بر دستش نمی یاری نهاد
 چاره آن باشد^{۱۴} که بر پایش مالی^{۱۵} روی را

۱۰

Metre: رمل مثنیٰ مخبون مقطوع [---|---|---|---]

لا ابالی چکند دفتر دانائی را طاق و عظ نباشد سر سودائی را
 آبرا قول^۱ تو با آتش اگر جمع کند نتواند که کند عشق و شکیبائی را^۲ ✓

۶ I(a); روزی, for وقتی.

۷ I(a); خدمت, for مستی; Z; روزی مستی, for دردی خاستست.

۸ This line is omitted in I and R.

۹ I(a); سلامت, for عبادت; L, Z, Y(b); ملامت, for do; R; جوی, for خوی.

۱۰ In C, Y(a); this hemistich runs thus: پارسای زهد و خلوت جورا.

۱۱ R, Z, L; رنگی, for دیگر.

۱۲ I(a); سال, for قرن.

۱۳ All texts & all MSS. bat I; دانم, for باشد.

۱۴ C, Y(a); مالم, for مالی.

۱۵ I(a); سعی, for قول.

۲ In R this line is omitted.

دیده را فایده آنست که دلبر ببندد ورنه نیند^۳ چه بود^۴ فایده بینائی را
 عاشقانرا چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم^۵ رسوائی را
 من همانروز دل و صبر بیغما دادم که مقید شدم آن دلبر یغما را
 همه دانند که من سبزه خط دارم دوست نه چو دیگر حیوان سبزه صحرائی را
 سرو بگذار که قدی و قوامی^۶ دارد گو بین آمدن و رفتن^۷ رعنائی را
 گر برانی نرود و برود باز آید ناگزیر است مگس دکه حلوائی را
 بر^۸ حدیث من و حسن تونیفزاید کس حدهمین است^۹ سخندانی و زیبائی را
 سعدیانوبتی امشب دهل صبح^{۱۰} بکوفت^{۱۱} یا^{۱۲} مگر روز نباشد شب تنهائی را

۱۱

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] محبت مثنیٰ مخبون مقصور

اگر تو برفگنی در میان شهر نقاب هزار مؤمن مخلص در افگنی بعقاب^۲
 کرا بحال نظر بر لقای میمونست^۳ بدین^۴ صفت که تو دل میبری و رای حجاب
 درون ما ز تو یکدم نمیشود خالی کنون که شهر گرفتی روا مدار خراب^۵

۳ ببندد for دینی; I; ۳

۴ بود for کند; I(a); ۴

۵ I(a), R; تنهائی for رسوائی; ۵

۶ C, L, Y(a), Y(b); قوامی for قوامی; ۶

۷ In L, Y(a), Y(b); و is added after رفتن; ۷

۸ L, Z; به for بر; ۸

۹ I(a); است for بود; Z; حدهمین است for حدش این بود; ۹

۱۰ R; صبح for وقت; ۱۰

۱۱ C, L, Z; نکوفت for بکوفت; ۱۱

۱۲ R; یا for تا; ۱۲

۱ L, Y(b); عذاب for عقاب; ۱

۲ All texts & all MSS. but I; جمال میمونست for لقای میمونست; ۲

۳ I, R; ازین for بدین; ۳

۴ In R, couplets 3, 4 and 5, are omitted; ۴

بموی نافته پای دلم فرو بستی چو موی تافتی ای نیکبخت روی متاب
ترا حکایت ما مختصر بگوش آید که حال تشنه نمیدانی^۵ ای گل سیراب
اگر چراغ بمیرد صباچه غم دارد و گر بریزد کتان چه غم خورد مهتاب
دعات گفتم^۶ و دشنام گردهی سهلست که باشکرده نان خوش بود سؤال و جواب^۷
کجائی ای که تعنت کفی و طعنه زنی تو بر کناری و ما اوفتاده در غرقاب
اسیر بند^۷ بلار اچه جای سرزنش است گرت^۸ معاونتی دست میدهد در یاب
اگر چه صبر من از روی دوست ممکن نیست همی کنم بضرورت چو صبر ماهی از آب^۹
تو باز دعوی پرهیز میکنی سعدی که دل بکس ندهم^{۱۰} کدل مدّع کذاب

۱۲

Metre: [—————] منسرح مثنوی موقوف

آب حیات منست^۱ خاک سرکوی دوست
گر^۲ دو جهان خرمنست^۳ ما و غم^۴ روی دوست
ولولۀ شهر نیست جز شکن زلف یار
فتنه در آفاق نیست جز خیم ابروی دوست
شربت مشتاق چیست زهر ز دست نگار
مرهم عشاق چیست زخم زبازوی دوست

۵ Z; نمیدانی for نندانی تو.

۶ C, Y (a), Y (b); گفتم for گویم.

۷ I (a); اسیر بند for غریق بحر.

۸ I; اگر for گرت.

۹ In R this line is omitted.

۱۰ C, L, Y (a), Y (b); ندهم for نندمی.

۱ C; حیات منست for حیاتی نه جز; Y (a); منست مگر.

۲ C; گر for ور.

۳ I; خرمنست for خرمنست.

۴ I (a); غم روی for سرکوی; Z; می و.

دوست بهندوی خود گر بپذیرد مرا^۵
 گوش من و تابش حلقه هندوی^۶ دوست
 گر متفرّق شود خاک من اندر جهان
 باد نیارد ربود گرد^۷ من از کوی دوست
 گر شب هجران^۸ مرا تاختن آرد اجل
 روز قیامت ز من خیمه بپهلوی دوست
 هر غزلی نامه ایست قصّه عشق اندرو^۹
 نامه نوشتن چه سود چون نرسد^{۱۰} سوی دوست
 لاف مزین سعدیا شعر تو خود سحرگیر
 سحر نخواهد خرید غمزه جادوی دوست

۱۳

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مثنوی اُخرب مکفوف مقصور

آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست
 درویش هر جا که شب آید سرای اوست
 بیخان و مان^۱ که هیچ ندارد بجز خدا
 او را گدا مگوی که سلطان گدای اوست

- ۵ In all texts & all MSS. but I, this hemistich runs as follows;
 زلف بکند لطف او هندوی خویشم لقب^۵ except that I substitute لطف
 for لطف .
- ۶ All texts & all MSS. but I; گیسوی, for هندوی .
- ۷ C, Y (a), Y (b); خاک, for گرد .
- ۸ I; عمر, for هجران .
- ۹ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs as follows; -
 هر غزل نامه ایست صورت حالی دور (در آن) .
- ۱۰ All texts & all MSS. but I, I (a); نرسد, for نرسد . N. B. in R. this
 ode is omitted.
- ۱ Z, L; خاتمان, for مان و خان .

مرد خدا بمشرق و مغرب غریب نیست
 چندان^۲ که میرود همه ملک خدای اوست ✓
 آن کز توانگری و بزرگی و خواجگی
 بیگانه شد بهر که رسد^۳ آشنای اوست
 کوتاه دیدگان^۴ همه راحت طلب کنند
 عارف بلا که راحت او در بالای اوست
 عاشق چو^۵ بر مشاهده^۶ دوست دست یافت
 در^۷ هر که^۸ بعد از آن نگر دژدهای اوست
 بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست
 این پنجروزه عمر که مرگ^۹ از قفای اوست
 هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد^{۱۰}
 ✓ ملک نعیم و عیش^{۱۱} ابد خونبهای اوست
 از دست دوست هر چه ستانی شکر بود
 سعدی رضای خود مطلب چون^{۱۲} رضای اوست

۲ All texts & all MSS. but I; هر جا, for چندان.

۳ C, Z; Y (a), Y (b); رسید, for رسد.

۴ L, Y(a), Y(b); همتان, for دیدگان.

۵ I; هر for چو: C, Y(a), Y(b); که, for do.

۶ I(a); ملاحظه از, for مشاهده.

۷ C, L, Y (a), Y (b); بر, for در.

۸ R, Z; هر چه, for هر که.

۹ I; موت, for مرگ.

۱۰ All texts & all MSS. but I, I(a); گشت, for شد.

۱۱ R, Z, L, Y (a), Y (b); گو غم نخور که ملک, for ملک نعیم و عیش.

۱۲ I(a); جز, for چون: C, L; تا, for do: Y (a), Y(b); یا, for do.

۱۴

Metre: [---|---|---] خفیف مسدّس مخبون مقطوع

آفرین خدای بر جان ^۱ که چه شیرین لبست و دندانت
هر کراگم شد ^۱ است یوسف دل گو بین در چه ز نخدانت
فتنه در فارس بر نمی خیزد مگر از چشمهای فتانت
سرو اگر نیز آمدی و شدی نرسیدی بگرد جولانت
شب تو روز دیگران باشد کآفتابست در شبستان
تاکی ای بوستان روحانی گله از دست بوستانیان
بلبلانیم یک نفس بگذار نا بنالیم در گلستان
گر هزارم جفا و جور کنی دوستدارم هزار چندانت
آزمودیم زور بازوی صبر و آبگینه ^۲ است پیش سندان
تو وفاگر کنی و گر نکنی ما بآخر بریم پیمانت
مژده از منستان ^۳ بشادی وصل گر بمیرم بدرد هجرانت
سعدیا زنده عارفی باشی گر برآید در این طلب جانت

۱۵

Merre: [---|---|---|---] منسرح مثنی مطوی موقوف

آنکه دل ^۱ من چو گوی درخم چو گان اوست
موقف آزادگان بر سر هیدان اوست

^۱ All texts and all MSS. but I, I(a); شده, for شد.

^۲ I(a), Y(a), Y(b), omit و before آبگینه: L, Z; آبگینه, for کابگینه.

^۳ R; رسان, for سنان.

^۱ Z; دل از, for دل.

ره بدر از گوی دوست^۲ نیست که بیرون روند^۳
 سلسله پای جمع زلف پریشان اوست
 چند نصیحت کنند بیخبرانم بصر
 درد مرا ای حکیم صبر نه درمان اوست
 گر کند انعام او^۴ در من مسکین نگاه
 ورنه نکند حاکمست بنده بفرمان اوست^۵
 گر بکشد^۶ بیگناه عادت بخت منست
 ورنه بنوازد بلطف غایت احسان اوست
 میل ندارم بیباغ انس بگیرم بسرو
 سروی اگر لائق است قدّ خرامان^۷ اوست
 چون بتواند نشست آنکه دلش غایب است
 یا بتواند گریخت آنکه زندان اوست
 حیرت مشتاق^۸ را عیب کند ب بصر
 بهره ندارد ز عشق آن^۹ که نه حیران اوست^{۱۰}
 چون تو گلی کس ندید در چمن روزگار
 خاصه که مرغی چو من بلبل بستان اوست

۲ I (a), R, C, Y (a), Y (b); عشق, for دوست.

۳ I (a), L, Z; روند, for روند; R; شوند, for do.

۴ I (a); او, for اوست.

۵ This line is omitted in R.

۶ All texts & all MSS. but I; بزند, for بکشد.

۷ I omits this line.

۸ All texts & all MSS. but I; عشاق, for مشتاق.

۹ All texts & all MSS. but I; هر, for آن.

۱۰ This line is omitted in R & Z.

گر همه مرغی زنند سخت کماناف بتیر
 حیف بود بلبلی کین همه دستان^{۱۱} اوست
 سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر
 کعبه دیدار دوست صبر^{۱۲} بیابان اوست

۱۶

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

ای کآب زندگانی من در دهان تست تیر هلاک ظاهر من در کمان تست
 گر بر قعی فرو نگذاری برین^۱ جمال در شهر هر که کشته شود در ضمان تست
 تشبیه روی تو نکم من بافتاب^۲ کین مدح آفتاب نه تعظیم شان تست
 گر یکنظر بگوشه چشم عنایتی^۳ با ما کفی و گر نکنی حکم از آن تست
 هر روز خلق را سیر یاری و صاحبی است مارا همین سر است که بر آستان تست
 بسیار دیده ایم درختان میوه دار به زین ندیده ایم که در بوستان تست
 گردست دوستان زسد باغراچه جرم منعی^۴ که می رود گنه از باغبان تست
 بسیار در دل آمد از اندیشه و رفت نقشی که آن نمی رود از دل نشان تست
 با من هزار نوبت اگر دشمنی کفی ای دوست همچنان دل من مهربان تست
 سعدی بقدر خویش تمنای وصل کن سیمرغ ما^۵ نه در خور^۶ زاغ آشیان تست

۱۱ In I this couplet is omitted.

۱۲ C, Y (a), Y (b); صبر, for حد .

۱ R; بدین, for برین .

۲ R, Z, L; بر آفتاب, for بافتاب .

۳ I, I (a), R, Z; ارادت, for عنایتی .

۴ R, Z; جرمی, for منعی .

۵ C, L, Y (a), Y (b); را, for ما .

۶ All texts & all MSS. but I; نه در خور, for به لائق .

Metre: |---|---|---|---| جت مثن محبون مقطوع مسنّع

اگر مراد تو اید دوست بی مرادی ^۱ ماست

مراد خویش حرامست بی رضای تو ^۲ خواست

اگر ^۳ قبول کنی ور برانی از بر ^۴ خویش

خلاف رأی تو کردن خلاف مذهب ماست

عنایتی که ترا بود اگر مبذل شد

خلل پذیر نباشد ارادتی که مراست

مرا هر چه کنی دل نخواهی ^۵ آزدن

که هر چه دوست پسندد بجای دوست رواست

اگر عداوت و جنگست در میان عرب

میان لیلی و مجنون محبتست و صفاست ^۶

هزار دشمنی اقتد. بقول ^۷ بد گویان

میان عاشق و معشوق دوستی برجاست

غلام قامت ^۸ آن لعبت قبا پوشم

که از ^۹ محبت رویش هزار جامه قباست

مست در میان دوستان و درانی
لعل که در این عالم نماند

^۱ All texts & all MSS. but I; نا مرادی, for مرادی.

^۲ I (a); مراد خویش حرامست بی رضای تو, for دیگر مراد دل خویشتن نخواهم; Z, C, L, Y(a), Y(b); مراد خویش دیگر باره من نخواهم, for do.

^۳ Z, L; اگر, for گرم.

^۴ L, Y(a), Y(b); در, for بر.

^۵ Z, L; نخواهد, for نخواهی.

^۶ This line is omitted in I (a).

^۷ All texts & all MSS. but I, I (a); میان, for بقول.

^۸ C, Y(a), Y(b); قامت, for هم.

^۹ I; از, for در.

نمیتوانم بی اونشست یک ساعت
 چرا که از سر جان بر نمیتوانم خاست
 جمال در نظر و شوق همچنان باقی
 گدا اگر همه عالم بدودهند گداست
 میان عیب و هنر پیش دوستان قدیم
 تفاوتی نکند چون نظر بعین رضاست
 مرا بعشق تو اندیشه از ملامت نیست
 وگر^{۱۰} کنند ملامت نه بر من تنهاست
 هر آدمی که چنین شخص دلستان بیند
 ضرورتست که گوید بسرو ماند^{۱۱} راست
 بروی خوبان گفتی^{۱۲} نظر خطا باشد
 خطا نباشد پندارم این نظر^{۱۳} که خطاست
 خوشست باغم هجران دوست سعدیرا
 که گرچه^{۱۴} درد^{۱۵} بجان میرسد امید دواست^{۱۶}
 بلا و محنت^{۱۷} امروز بردل درویش^{۱۸}
 از آن خوشست که امید رحمت^{۱۹} فرداست

۱۰ C, Y (a), Y (b); اگر, for وگر .

۱۱ I; ماند, for مانی .

۱۲ C, Y (a), Y (b); گفتی, for بیگفتی .

۱۳ All texts & all MSS. but I; دیگر چنین مگو, for پندارم این نظر .

۱۴ All texts & all MSS. but I; که گر, for اگر .

۱۵ C, Y (a), Y (b); رنج, for درد .

۱۶ This line is omitted in I(a).

۱۷ I(a), C, Y (a), Y (b); زحمت, for محنت .

۱۸ I(a); سعدی, for درویش .

۱۹ I(a); راحت, for رحمت . N. B. This ode is omitted in R.

۱۸

Metre: رمل مَثْمَن مَخْبُون مَقْصُور [---|---|---|---]

ای که از سرو روان قد تو چالا کتر است
 دل بروی تو ز روی تو طربنا کتر است
 دگر از حربۀ^۱ خونخوار اجل ندیشم
 که نه از غمزۀ خونریز تونا با کتر^۲ است
 چست بودست مرا کسوت معنی همه وقت
 باز بر قاهت زیبای تو چالا کتر است
 نظر^۳ پاک مرا دشمن اگر طعنه زند
 دامن دوست بحمدالله از آن پاکتر است
 تا گل روی تو در باغ ملاحـت^۴ بشکفت
 پردۀ صبر من از دامن گل چاکتر است
 پای بردیدۀ سعدی نه اگر بخرامی
 که بصدمزلت^۵ از خاک درت خاکتر^۶ است

۱۹

Metre: خفیف مسدّس مَخْبُون مَقْطُوع مَسْبُغ [---|---|---|---]

با همه مهر و با منش کین است چکنم حظ بخت من اینست
 شاید ای نفس اگر^۱ دگر نکنی پنچه با ساعدی که سیمین است

۱ I(a); دشنه, for حربۀ; C, Y(a), Y(b); غمزۀ, for do.

۲ I(a), C, Y(b); ی, for تا.

۳ I, R; دیدۀ, for نظر.

۴ All texts & all MSS. but I; لطافت, for ملاحـت.

۵ I(a); مرتبت, for منزلت.

۶ I; پاکتر, for خاکتر.

۱ All texts & all MSS. but I; تا, for اگر.

ننهد پای تا نیند جای هر کرا چشم مصلحت بین است
 مثل زیرکاف و چنبر عشق طفل نادان و مار رنگین است
 دردمند فراق سر ننهد مگر آشب که گور^۲ بالین است
 گریه گو برهلاک من مکنید که نه این نوبت نخستین است
 لازمست احتمال چندین جور که محبت هزار چندین است
 مرد اگر شیر در کند آرد چون کندش گرفت مسکین است^۳
 گر هزارم جواب تلخ دهی اعتقاد من آنکه شیرین است
 سعدیا تن به نیستی درده چاره با سخت بازوان اینست

۲۰

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اخب مکفوف مقصور

ای پیک پی^۱ خجسته که داری نشان دوست
 با ما مگو بجز سخن^۲ دلستان^۳ دوست
 حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود
 یا از زبان آنکه شنید از دهان دوست
 ای یار آشنا علم کاروان کجا ست
 تا سر نهم بر^۴ قدم ساریاب دوست

^۱ C, L, Y(a), Y(b); خشت, for گور.

^۲ This line is omitted in I and R.

^۳ I(a); دلی, for دلی; Y(b); فر, for do.

^۴ با ما مگو بجز سخن, for با من مگوی جز سخن; I.

^۵ All texts & all MSS. but I, I(a); داشان, for دلستان.

^۶ I(a); در, for بر.

گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار
 ما سر فدای یای رسالت رسان^۵ دوست
 در دا و حسرتا که عنانم زدست رفت
 دستم نمیرسد که بگیرم عنان دوست
 رنجور عشق دوست چنانم که هر که دید
 رحمت کند مگر دل نامهربان دوست
 گر دوست بنده را بکشد با^۶ پرورد
 تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
 کر آستین دوست نیفتد^۷ بدست من
 چندانکه زنده‌ام سر من و آستان دوست
 بی‌حسرت از جهان نرود هیچکس بدر
 الا شهید^۸ عشق‌تیر از^۹ کمان دوست
 بعد از تو هیچ در دل سعدی گذرنکرد
 و آن کیست در جهان که بگیرد مکان دوست
 دل رفت و دیده خون شد و جان ضعیف ماند
 و آن هم برای آنکه کنم جان فشان^{۱۰} دوست

۵ Y(a), Y(b); سنان, for رسان. This line is omitted in R.

۶ I(a), C, Y(a), Y(b); و, for با.

۷ Z, L, Y(a), Y(b); نیفتد, for نیفتد.

۸ All texts & all MSS. but I; فنیل, for شهید.

۹ All texts & all MSS. but I, I(a); و, for از.

۱۰ This line occurs only in I.

۲۱

[-----] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور Metre:

این مطرب از جاست که برگفت نام دوست
 تاجان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
 دل زنده میشود با امید وفای یار
 جان رقص میکند بسماع کلام دوست
 تا نفع صور باز نیاید بخویشتن
 هر کو فتاد هست محبت زجام دوست
 من بعد ازین اگر بدباری سفر کنم
 هیچ ارمغان نیاورم الا سلام دوست^۱
 رنجور عشق به نشود جز بسوی بار
 ور رفتنی است هم نرود^۲ جز بنام دوست^۳
 وقتی امیر مملکت خویش بودی
 اکنون^۴ با اختیار و ارادت غلام دوست
 گر دوست را بدیگری از من^۵ فراغتست^۶
 من دیگری ندارم قائم مقام دوست
 بالای بام دوست چوتوان نهاد پای
 هم چاره آنکه سر بنهم^۷ زیر بام دوست

^۱ In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus:

هیچ ارمغانی نبرم جز پیام دوست. In R this line as well as lines 5 and 8 are omitted.

^۲ All texts & all MSS. but I (a); جان بدهد, for نرود.

^۳ This line is omitted in I.

^۴ I(a), R; و اکنون, for اکنون.

^۵ I, I(a); ما, for من.

^۶ I(a); وقاعت, for فراغت.

^۷ C, Y(a), Y(b); نهی, for بنهم.

22

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
که یکدم از تو نظر بر نمیتوان انداخت
بلای غمزه نا مهربان خونخوارت
چه خون که در دل یاران مهربان انداخت
ز عقل و عافیت آنروز بر کران ماندم^۱
که روزگار حدیث تو در میان انداخت
نه باغ ماند^۲ و نه بستان که سرو قامت تو
برست و ولوله در باغ و بوستان انداخت
تو دوستی کن و از دیده مفگم زنهار
که دشمن ز برای تو در^۳ زبان انداخت

 $\forall Z, l, Y(a), Y(b); \mathcal{J}_i$, for $j \geq 1$.

پچشمهای تو کانچشم کز تو بر گیرند
 دریغ باشد بر ماه آسمان انداخت^۴
 همین حکایت روزی بدوستان^۵ ماند
 که سعدی از پی جانان برفت و جان انداخت^۶

۲۳

Metre: [----|----|----|----] هزج مثنوی مسبغ

چه دلها بردی ای ساقی پچشم^۱ فتنه انگیزت
 در یغابوسه چند از^۲ ز نخدان^۳ دلاویزت
 خدنگ غمزه از^۴ هر سونهان^۵ انداختن^۶ تاکی
 سپر انداخت عقل از دست ناوکههای خویریزت
 برآمیزی و بگریزی و بنمائی و بربنائی
 فغان از قهر لطف اندود^۷ و زهر شگر آمیزت
 لب شیرینت از شیرین بدیدی در سخن گفتن
 براو شکرانه بودی گر بدادی ملک پرویزت

۴ R omits this line.

۵ C, Y(a), Y(b); دوستان, for داستان.

۶ R; انداخت, for باخت.

N.B. This ode is omitted in I(a).

۱ All texts & all MSS. but I; ساقی, for جنم.

۲ I(a), R, Z, L, Y(b); چندین, for do. C, Y(a); چند از, for چندی.

۳ I(a); آن لعل, for نخدان.

۴ I(a), R, Z, L; از, for ات. Y(a), Y(b); را, for do.

۵ I; سنان, for سنان.

۶ R; انداختن تاکی, for انداخت ناوکهها.

۷ All texts & all MSS. but I; اندود, for اندوز.

جهان از فتنه و آشوب یکچندی بر آسودی
 اگر نه روی شهر آشوب و چشم^۸ فتنه انگیزت
 دگر رغبت کجا ماند کسی را سوی هشیاری
 چو بیند دست در آغوش مستان^۹ سحر خیزت
 دما دم در کش ای سعدی شراب صرف^{۱۰} و دم در کش
 که با مستان مجلس^{۱۱} در گیرد زهد و پرهیزت

۲۴

Metre: [---|---|---|---] محبت مضمّن محبوب مقطوع مسبّع

چو ترک دلبر من شاهی بشنگی نیست
 چو زلف بر شکش حلقه فرنگی نیست
 دهانش ارچه نبینی مگر بوقت سخن
 چو نیک در نگری چون دلم بتنگی نیست
 بتیر غمزه خونخوار لشکری زن
 زن که^۱ همبر نو^۲ هیچ مرد جنگی نیست
 قوی یچنگ^۳ من افتاده بود دامن وصل
 ولی چه سود که دولت بتیز چنگی نیست

^۸ I(a); for چشم .

^۹ I; مرغان, for do, C, Y(a); مستان, for مردان .

^{۱۰} I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); صرف, for وصل .

^{۱۱} All texts & all MSS. but I; مجلس, for مفلس .

^۱ R; زن که باتو, for بزین زن که .

^۲ I(a), R, L, Z; باتو درو, and C, Y(a), Y(b); همبر تو, for باتو در آن, which is the I variant.

^۳ I(a), Y(a), Y(b); حک, for دست .

ورم^۲ بلطف ندارد^۵ عجب که چون سعدی
غلام سعد ابو بکر سعد زنگی نیست^۶

۲۵

هزج مسدس مقصور Metre: |----|----|----|

چه رویست آنکه پیش کاروانست. مگر شمع بدست ساربانست
سلیمانست گوئی در^۱ عماری که بر باد صبا تختش روانست
جمال ماه پیکر بر بلندی بدان ماند که ماه آسمانست
بهشتی صورتی در جوف حمل چو برجی کافتابش در میانست
خداوندان عقل اینطرفه بیند که خورشیدی زیر سایه بانست
چو نیلوفر در آب و مهر^۲ درمیغ پریرخ در نقاب پرنیانست
ز روی کار من برقع بر انداخت^۳ بیکبار آنکه در برقع نهانست^۴
زهی اندک وفای سست پیمان که آن سنگین دل نا مهر بانست^۵
شتر پیشی گرفت از من برفتار^۶ که بر من یش از او^۷ بارگرانست
تراگر دوستی با ماهمین بود وفا و عهد ما با تو^۸ همانست

۴ I, I(a), R; دوم, for ورم.

۵ C, Y(a), Y(b); ندارد, for ندارد.

۶ In L & Z, lines 4 & 5 are transposed.

۱ Z; در, for.

۲ I(a), R, Z, L; ماه, for مهر.

۳ I; انداخت, for انداز.

۴ In R this line is omitted.

۵ This line is omitted in I(a).

۶ I; بیکبار, for رفتار.

۷ C, L, Y(a), Y(b); او, for آن.

۸ All texts & all MSS. but I(a); وفا و عهد ما با تو, for وفا و عهد ما.

بدارای ساربان محل ۹ زمانی که عهد وصل را آخر زمانست ۱۰
 وفا کردیم و با ما غدر کردی ۱۱ برو سعدی که این پاداش آنست
 ندانستی که در پایاب پیری نه وقت پنجه کردن با جوانست

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

چشم چو ۱ تیغ ۲ غمزه خونخوار برگرفت
 تا ۳ عقل و هوش خلق ۴ بیکبار بر ۵ گرفت
 عشقت ۶ بنای عقل ۷ بکلی خراب کرد
 جور در امید بیکبار ۸ بر گرفت
 عاشق ز سوز درد تو فریاد در نهاد
 مؤمن ۹ ز دست ۱۰ عشق ۱۱ تو ز نار برگرفت ۱۲

۹ محل، آخر؛ I(a), Z, C, Y(b).

۱۰ In I this line is omitted.

۱۱ All texts & all MSS. but I; کردند، for کردی.

۱ چشم چو، چشم تو؛ Z.

۲ تیغ، تیر؛ L.

۳ I(a); تا؛ L؛ خود، for do.

۴ In I, Z, L, عقل، and هوش are transposed.

۵ I(a); در، for .

۶ C؛ چشم، for عشقت؛ Y(a)؛ ظلمت، for do.

۷ I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b)؛ صبر، for عقل.

۸ R، جور در امید بیکبار، for جور ز در در آمد و امید.

۹ R؛ زاهد، for مؤمن.

۱۰ C, Y(a), Y(b)؛ داغ، for دست.

۱۱ R؛ عشق، for درد.

۱۲ In C, Y(a), Y(b), lines 3 & 4 are transposed.

شوری ز وصف روی تو در خانقه فتاد
 صوفی طریق خانه خمّار بر گرفت
 با هر که مشورت کنم از جور آنب صنم
 گوید بیایدت دل ازینکار^{۱۳} بر گرفت
 دل را^{۱۴} توانم از سر^{۱۵} جان بر گرفت و چشم^{۱۶}
 نتوانم از مشاهده یار بر گرفت
 سعدی بخفیه خون جگر خورد بارها
 این بار پرده از سر اسرار بر گرفت

۲۷

Metre: [---|---|---|---] رمل همن مخبون مقطوع

خسرو آنست که در صحبت^۱ او شیرین است
 در بهشتست که همخوابه حورالعین است
 دولت آنست که امکان فراغت باشد
 تکیه بر بالش بیدوست نه بس تمکین است
 همه عالم صنم چین به حکایت گویند
 صنم ماست که در هر خم زلفش چین است
 روی اگر باز کند حلقه سیمین در گوش
 همه گویند که آن^۲ ماهی و این پروین است

۱۳ R omits this line.

۱۴ Z, L; بر, for را.

۱۵ Z, L; سر, for سرو.

۱۶ In R this hemistich runs thus: دل را توانم از دل و چشم بر گرفت.

۱ C, Y(a), Y(b); همخوابه, for در صحبت.

۲ I(a), C, Y(a); این, and آن are transposed.

گرمش دوست ندارم همه کس دارد دوست^۲
تا چه ویس^۴ است که از^۵ هر طرفش رامین است
سر موئی نظر آخر ز کرم با ما کن
ایکه در هر سر^۶ مویت دل صد مسکین^۷ است^۸
جز بدیدار توام دیده نمیباشد باز
گوئی از مهر^۹ تو با هر که^{۱۰} جهانم کین است
هر که ماه ختن و سرو روانت گوید
او هنوز از رخ^{۱۱} و بالای تو صورت^{۱۲} بین است
بنده خویشتم خوان که بشاهی برسم
مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است
نام سعدی همه جا رفت بشاهد بازی
وین نه عیب است که در مذهب^{۱۳} ما تحسین است
کافرو کفر^{۱۴} و مسلمان و نیاز و من^{۱۵} و عشق
هر یکی را که تو بینی بسر خود دین است

۲ L, Z; I(a), C, Y(a), Y(b);
 ۳ دارندش دوست, for do.

۴ ویس, for روی; I.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); در, for از.

۶ Z, L; بن, for سر.

۷ Z; موی نو, for مویت. In all MSS. & all texts but I; صد is omitted before مسکین.

۸ R omits this line.

۹ I(a); مهر, for مهر.

۱۰ C, L; هر دو, for هر که.

۱۱ All texts & all MSS. but I; رخ, for فد.

۱۲ I(a); کوته, for صورت.

۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); ملت, for مذهب.

۱۴ L, Y(a), Y(b); کفر, for کفر.

۱۵ L omits و before من.

۲۸

Metre: [---|---|---|---|] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

خورشید زیر سایهٔ زلف چو شام اوست
 طوبی غلام قدّ صنوبر خرام اوست
 آن^۱ قیامتست فی بحقیقت قیامتست
 زیرا که رستخیز من اندر قیام اوست
 بر مرگ دل خوش است در اینواقعہ مرا
 کاب حیات در لب یاقوت فام اوست
 بوی بهار میدمد^۲ این یا نسیم صبح
 باد شمال میگردد^۳ یا پیام اوست
 دل عشوه می فروخت که من مرغ زیر کم
 اینک فتاده در سر زلف چودام^۴ اوست
 بیچاره مانده ام همه روزی بدام او^۵
 وینک^۶ فتاده ام بغریبی که کام اوست
 هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود
 تا^۷ خود غلام کیست که سعدی غلام اوست

۱ آن^۱ I(a), Z, L; این^۱ for آن^۱.

۲ بوی بهار میدمد^۲ C, L, Y(a), Y(b); باد بهار میوزد^۲ for بوی بهار میدمد^۲.

۳ C, L, Y(a), Y(b); باد شمال میگردد^۳ for بوی عبیر میدمد^۳; I(a);
 یا نکھت صبا زختن^۳ for do.

۴ In C, and Y(a) this line is omitted.

۵ I(a); او^۵ for دل^۵.

۶ وینک^۶ I(a), C, Y(a), Y(b); اینجا^۶ for وینک^۶.

۷ R; یا^۷ for تا^۷.

خیال روی توام دوش در نظر میگشت
وجود خسته ام از عشق بیخبر میگشت
همای شخص^۱ من از آشیان شادی^۲ دور^۳
چو مرغ حلق بریده بخاک بر میگشت
دل ضعیف از آن کرد آه خوب آلود
که در میانه خونابه جگر میگشت
چنان غریبو بر آورده بودم از غم عشق
که بر^۴ موافقم زهره نوحه گر میگشت
ز آب دیده من فرش خاک تر میشد
ز بانگ ناله^۵ من گوش چرخ کرمی گشت
قیاس کن که دلم را چو تیر عشق رسید
که پیش ناوک هجر تو جان سپر میگشت
صبور باش و برین^۶ روز^۷ دل منه سعدی
که روز اوّل این روز در نظر میگشت

v T, Z, A; در, for روز.

Metre: [---|---|---|---] میجت مثنی مجنون مقطوع مسبغ

دریغ صحبت دیرین و حق دید و شناخت
 که سنگ تفرقه ایام در میان ^۱ انداخت
 ✓ دو دوست یکنفس از عمر بر نیا سودند ^۲
 که آسمان بسر وقت ^۳ شان دواسبه نتاخت
 ✓ چو دل بقهر بیاید گسست و مهر برید
 خنک تنی که دل اول ^۴ نبست و مهر نباخت
 جماعتی که پرداختند از ما دل
 دل از محبت ایشان نمیتوان پرداخت
 بروی همنفسان برگ عیش ساخته بود
 بر آنچه ^۵ ساخته بودیم روزگار نساخت
 نگشت سعدی از آن روز گرد صحبت خلق
 که بیوفائی دوران آسمان ^۶ بشناخت
 اگر چو چنگ ببر در کشد زمانه ترا ^۷
 بس اعتماد مکن کانهگت زند که نواخت

۱ میان for کنار; I.

۲ R, Z, L, Y(b); عمر بر نیا سودند for غم بجا بر آسودند; C, Y(a); یکدیگر نیا سودند; for do.

۳ Y(a), Y(b); وقت for بخت.

۴ I, Z; بر او دل; I(a), R, C, Y(a), Y(b); تنی که دل اول for آنکه درودل; I(a), R, C, Y(a), Y(b); تنی که دل اول for دل اول.

۵ I(a); بر آنچه for چنانچه; I(a).

۶ R. بیوفائی دوران آسمان for قدر صحبت محبوب خوشن.

۷ I(a); ترا for دون.

A In I 6(a) and 7(b) are joined together, while 6(b) and 7(a) are omitted. This line is omitted in R.

Metre: مـضارع مـثـمـن اـخـرب مـکـفـوف مـقـصـور

دردیست درد عشق که هیچش طیب نیست
 گر دردمند عشق بنالد غریب نیست
 دانند عاقلان که مجاین عشق را
 پروای پند ناصح و قول^۱ ادیب نیست
 هر کو^۲ شراب شوق^۳ نخورده است و درد درد
 آنست کز حیات جهانش نصیب نیست
 از^۴ مشک و عود و عنبر و امثال طیبیات
 خوشتر ز بوی دوست دگر هیچ طیب نیست^۵
 صید از کند اگر بدر آید عجب^۶ بود
 ورنه چو در کند بمیرد عجیب^۷ نیست
 گر^۸ دوست واقفست که بر من^۹ چه میرود
 باک از جفای دشمن و جور رقیب نیست
 بگریست چشم دشمن من بر حدیث من
 فضل از غریب هست و وفادار قریب نیست

۱ In all texts & all MSS. but I, پند and قول are transposed.

۲ R, Y; هر کو, for هر که.

۳ C, Y(a), Y(b); شوق for شوق.

۴ L, Z, C, Y(a), Y(b); در, for از.

۵ This line is omitted in R & I.

۶ I (a), C, L, Z, Y(a), Y(b); بجهد بو العجب, for بدر آید عجب.

۷ I (a); غریب, for عجیب.

۸ I; گر, for و.

۹ R, L, Z, Y (b); ما for من.

هزار بارش ازین پند بیشتر دادم
 که گرد بنهده کم گرد بیشتر میگشت
 بهر طریق که باشد نصیحتش مکنید^۲
 که او بقول نصیحت گران^۴ بترمیگشت

۳۳

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع مسبغ

زهر چه هست گزیراست و ناگزیر از دوست
 بقول هر که جهان مهر بر مگیر از دوست
 ببندگی و صغیری^۱ گرت قبول کنند^۲
 سپاس دار که فضل بود کبیر از دوست
 بجای دوست گرت هر چه در جهان بخشند
 رضا مده که متاعی بود حقیر از دوست
 جهان و هر چه در او هست با نعیم بهشت
 نه نعمتی است که باز آورد فقیر از دوست
 نه گر قبول کنندت^۳ سپاس داری و بس
 که گر هلاک شوی مائی پذیر از دوست
 مرا که دیده بدیندار دوست بر کردم
 حلال نیست که بر هم زخم بتیر از دوست

^۲ مکنید, for بکنید, C.

^۴ All MSS. but I(a), and all texts but C; گران, for کان.

N. B. This ode is omitted in I and R.

^۱ L, Z; غلامی, for صغیری.

^۲ R, C, Z, Z(b); کند, for کنند.

^۳ R; کند, for کنند.

و گر چنانکه میسر^۴ شود گزیر^۵ از عشق
 کجا روم که نمیباشد گزیر از دوست^۶
 بهر طریق که باشد اسیر کافر^۷ را
 توان خرید و نشاید خرید اسیر از دوست
 که در ضمیر من آید زهر که در عالم
 که من هنوز^۸ نپرداختم ضمیر از دوست
 تو خود نظیر نداری و گر بود بمثل
 من آن نیم که بدل گیرم و نظیر از دوست
 رضای دوست بدست آر و صبر کن سعدی
 که دوستی نبود ناله و^۹ نفر از دوست

33

Metre: $\text{[} \overline{\text{---}} \text{---} | \overline{\text{---}} \text{---} | \overline{\text{---}} \text{---} | \overline{\text{---}} \text{---} \text{]}$ رمل مثنون مخبون مقصور

زحد گذشت جدائی میان ما ایدوست
 بیا بیا که غلام تو ام بیا^۱ ایدوست
 سرم فدای قفای ملامتست^۲ چه باک
 گرم بود سخن دشمن از قفا ایدوست

ε I(a), L, Z, Y(a), Y(b); مصور, for ميسر.

o C, Y (a); ; \int , for , \int in the 1st hemistich.

7 l(a); omits this line.

v I(a) C, L, Z. Y(a), Y(b); دشمن, for کافر: R; عاشق for do. .

A 1(a); *هموز*, for *هنوز*.

9. $I(a)$, L , Z ; $\frac{1}{2} \log \frac{1}{2}$, for $\frac{1}{2}$ and $\frac{1}{2}$.

N.B. In I the last five couplets of this ode are found as a separate ode on page 245 of the Manuscript.

1) $Y(a)$; ما نوانم, for ما .

۲ R adds , after ملامتست

بناز اگر بخرامی جهان خراب کنی^۳ *be aware*
 بخون خسته^۴ اگر تشنه هلا ایدوست
 بداغ عشق^۵ چنانم که گر اجل برسد
 بشرعم از تو ستانند خونبها ایدوست
 وفای عهد نگهدار و از جفا بگذر
 بحق آنکه^۶ نیم یار بیوفا ایدوست
 هزار سال پس از مرگ من چو باز آئی
 ز خاک نعره بر آید^۷ که مرحبا ایدوست
 غم تو دست بر آورد و^۸ خون چشم^۹ ریخت
 مکن که دست بر آرم بر بنای ایدوست
 اگر بخوردن خون آمدی هلا بر خیز
 اگر ببردن جان^{۱۰} آمدی بیا ایدوست^{۱۱}
 بساز با من رنجور ناتوان ای یار
 ببخش بر من^{۱۲} مسکین بینوا^{۱۳} ایدوست
 حدیث سعدی اگر نشنوی چه چاره کند^{۱۴}
 بدشمنان نتوان گفت^{۱۵} ماجر ایدوست

۳ C, Y(a), Y(b); for خراب کنی, بر آشوبی.

۴ I(a), Z, L; for خسته, بنده.

۵ I(a), Z, L; for عشق, هجر.

۶ Y(a), Y(b); for بدوستی که, Y(a), Y(b).

۷ R; for بر آید, بر آرم.

۸ In Z, C, L, Y(a), و is omitted before خون.

۹ I(a), C, Y(a); for چشم, جانم.

۱۰ R, Z, C, L, Y(a), Y(b); for دل, جان.

۱۱ This line is omitted in I(a).

۱۲ I(a); for دل, من.

۱۳ I(a); for مبتلا, بی توان; Z; for ناتوان, do.

۱۴ C, Y(a), Y(b); for کنم, کند.

۱۵ I(a); for گفت, برد.

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنی مجنون مقطوع مسبغ

دلم از دست غمت ^۱ دامن صحرا بگرفت
 غمت از سر نهم گردلت از ما بگرفت
 خال مشکین تو از بنده چرا در خط شد
 مگر از دود ^۲ دلم روی تو سودا بگرفت
 دوش چون مشعل^۳ درد تو در گرد جهان ^۴
 سایه^۵ در دلم انداخت به ^۶ صد جا بگرفت
 بدم سرد سحر گاهی من باز نشست
 هر چراغی که زمین از دل ^۷ صها بگرفت
 الغیث از من ^۸ دلسوخته ای سنگین دل
 در تو نگرفت که خون در دل خارا بگرفت ^۹
 دل شوریده^{۱۰} ما ^{۱۱} عالم اندیشه ماست
 عالم از شوق ^{۱۲} تو در تاب ^{۱۳} که غوغا بگرفت

۱ L; غمت, for نعمت.

۲ L, Y(a), Y(b); داد, for دود.

۳ In R this hemistich runs thus: دوش چون مشعل در گرد جهان میافروخت
 & in C, Z, L, Y(a), Y(b), as, follows:

دوش چون مشعل شوق تو بگرفت وجود.

۴ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); به, for که.

۵ I, R; لب, for دل.

۶ I omits از before من.

۷ R omits this line.

۸ I; من, for ما.

۹ R; عشق, for شوق.

۱۰ I; در تاب, for در یاب.

بربود انده تو صبرم و نیکو بربود
 بگرفت انده ^{۱۱} تو جانم و زیبا بگرفت
 دل سعدی همه زایام بلا پرهیزد
 سر زلف تو ندانم بچه یارا بگرفت ^{۱۲}

۳۶

Metre: |----|----|----|----|----|
 محمّث مثنّی مخبون مقطوع مسبّع

زهی رفیق که با چون تو سرو بالائست
 که از خدای بر او نعمتی و آلائیست
 هرآنکه با تودمی یافته است در همه عمر
 بیافته است اگرش بعد از آن تمنّائیست
 کسی که رای ^۱ تو معلوم کرد و دیگر بار
 برای خود نفسی میزند نه بس ^۲ رائیست
 نه عاشقست که هر ساعتش نظر یکی ^۳ است
 نه عارفست که هر روز خاطرش جائیست
 مرا و یاد تو بگذار و کنج تنهائی
 که هر که با تو بخلوت بود نه تنهائیست

^{۱۱} C, L, Y(a), Y(b); از غم, for انده .

^{۱۲} This line is omitted in R.

N. B. This ode is omitted in I(a) and Z.

^۱ I; روی, for رای .

^۲ C, Y(a); بدش, for نه بس .

^۳ I; یکی, for کسی .

باختیار شکیبائی از تو نتوان کرد^۴
 باضطرار توان بود اگر^۵ شکیبائیست
 نظر بروی توهر بامداد نوروزیست
 شب قراق توهر شب^۶ که هست یلدائیست
 خلاص ده تو^۷ خدایا همه اسیرانرا
 مگر کسی که اسیر کنند زیبائیست^۸
 حکیم بین^۹ که بر آورد سر بشیدائی
 حکیم را که^{۱۰} دل از دست رفتشیدائیست
 ولیک عذر توانگفت یای سعدیرا
 که در لجم^{۱۱} چو فروشد نه اولین پائیست

۳۷

Metre: [= --- | --- | --- | ---] رمل مثنوی مخبون مقطوع

ر تسلیم نهادیم بحکم و رایت تا چه اندیشه کند رای جهان آرایت
 ز بهر جا که فرود آمدی وخیمه زدی کس دیگر نتواند که بگیرد^۱ جایت

۴ کرد, for برد; I.

۵ بود اگر, for از تو گر; I(a); بود, for کرد; Y(b).

۶ شب, for که; Z, L.

۷ ده تو, for بخش; I(a), Z, C, L, Y(b).

۸ زیبائی, for داناتی; R.

۹ بین که, for شهر; I(a); بین, for من; I.

۱۰ که, for حو; C, L, Y(a), Y(b).

۱۱ لجم, for لجن; I(a); لجم, for وحل; L, Y(a), Y(b).

۱ بگیرد, for نشیند; I.

همچو مستسقی بر چشمه نوشین^۲ زلال^۳ سیرتوان شدن ازدیدن^۴ مهرافزایت^۵
 روزگاریست که سودای تو دارم در سر^۶ مگرم سر برود تا برود^۷ سودایت
 ندر آن خاک ندارم^۸ که بر او^۹ میگذری که بهر وقت همی^{۱۰} بوسه دهد بر پایت
 بوستان عیب کنندم که نبودی هشیار تا فرو رفت بگل پای جهان پیمایت
 چشم در سر^{۱۱} بچکار آید و جان در تن شخص گر تأمل نکند صورت جان آسایت^{۱۲}
 یگری نیست که مهر نو در او شاید بست^{۱۳} هم در آئینه توان دید مگر همتایت
 وز آنست که مردم ره صحرا گیرند خیز تا سرو بماند خجل از بالایت
 نوش در واقعه دیدم که نگارین^{۱۴} میگفت سعدیا گوش مکن بر سخن اعدایت
 ناشق صادق دیدار من آنکه باشی که بدنیا و بقعی نبود پروایت
 لالب آنست که از بند^{۱۵} نگردان دروی تا نباید که بشمشیر بگردد رایت

۲ نوشین for, نوشاب; I (a).

۳ زلال for, حیات; I, R.

۴ دیدن for, دیده; L.

۵ افزای for, آرای; I.

۶ All texts & all MSS. but I; دارم در سر for, در سر دارم.

۷ برود for, نرود; L.

۸ ندارم for, ندارم; R.

۹ او for, آن; Z, Y(a), Y(b); I.

۱۰ همی for, همه; R; همی for, مگر; I.

۱۱ در سر for, بر سر; R.

۱۲ آسایت for, افزایت; I.

۱۳ بست for, نیست; L.

۱۴ نگارین for, نگاری; All texts have.

۱۵ بند for, شیر; I; All texts & all MSS. but I.

Metre: [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —] منسرح مثنوی موقوف

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
 هر که در این حلقه نیست غافل^۱ ازین ماجراست
 گر بزنندم بتبع در^۲ نظرش بیدریغ
 دیدن او یکنظر^۳ صد چو مرا^۴ خوبهاست
 گر برود جان ما در طلب وصل^۵ دوست^۶
 حیف نباشد که دوست دوسترا از جان ماست
 دعوی مشتاق^۷ را سراع نخواهد^۸ بیان
 کونه زردش^۹ دلیل ناله زارش^۹ گواست
 مایه^{۱۰} پرهیز کار قوت عقل است و صبر
 عقل گرفتار عشق صبر زبون هواست
 دلشده پای بند گردن جان در کمند
 زهره گفتار نه کین چه سبب و آن^{۱۱} چراست

۱ All texts & R; غافل, for فارغ.

۲ I; در, for کز.

۳ Z; نظر, for نفس.

۴ All texts & all MSS. but I; منش, for مرا.

۵ R; وصل, for روی.

۶ Z; دوست, for یار.

۷ C, L, Y(a), Y(b); عشاق, for مشتاق.

۸ I(a); نباید, for نخواهد.

۹ R; م, for س.

۱۰ R; سایه, for مایه; Y(b); نایه, for do.

۱۱ L; این, for آن.

مالک ملک وجود حاکم رد و ^{۱۲} قبول
هرچه کند جور نیست ور ^{۱۳} توبنالی جفاست
تیغ برآر از نیام زهر بر افگن بجام
کز قبل ما قبول وز طرف ^{۱۴} ما رضاست ^{۱۵}
ور ^{۱۶} بنوازی بلطف یا ^{۱۷} بگذاری بقهر
حکم تو بر ما روان زجر تو بر من رواست
هر که بجور رقیب یا بجفای حبیب ^{۱۸}
عهد فرامش کند مدعی ^{۱۹} بیوفاست
سعدی از اخلاق دوست هرچه برآید ^{۲۰} نکوست
گو همه دشنام ده ^{۲۱} کزلب شیرین دعاست

۳۹

Metre: [---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

شادی بروزگار گدایان کوی دوست بر خاک ره نشسته با میدروی دوسه
گفتم بگوشه بنشینم ولی دلم ننشیند از کشیدن خاطر بسوی دوسه
صبرم ز روی دوست میسر نمیشود دانی طریق چیست تحمل زخوی دوسه

- ۱۲ I omits the و after .
۱۳ R, Y(a); گر, for ور .
۱۴ R; طرف, نظر .
۱۵ L, Z; رضا, for دعا .
۱۶ All texts & all MSS. but I; گر, for ور .
۱۷ All texts & all MSS. but I; ور, for یا .
۱۸ Z; حبیب, طیب .
۱۹ All texts & R omit و after مدعی .
۲۰ R; بگوید, for برآید .
۲۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); گو, for ده .

ناچار هر که دل بغم روی دوست داد کارش بهم برآمده باشد چو موی دوست
 خاطر بباغ میکشدم وقت ^۱ نوبهار تا برکنار ^۲ گل بنشینم بیوی دوست
 فردا که خاک مرده بمحشر آدمی کنند ای باد خاک من مطلب جز بکوی ^۳ دوست
 سعدی چراغ میکشد اندر ^۴ شب فراق ترسد که دیده باز کند جز بروی دوست

۴۰

Metre: [—————] منسرح مثنوی موقوف

صبر کن ای دل که صبر زینت ^۱ اهل صفاست
 چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست
 مالک ردّ و ^۲ قبول هر چه کند پادشاست ^۳
 گر بکشد ^۴ حاکمست ^۵ ورنه نواز درواست
 گرچه بخواند هنوز دست جزع بر دعاست
 ورنه براند هنوز روی ^۶ امید از قفاست
 برق یمانی بجست باد بهاری بخاست
 طاقت مجنون برفت ^۷ خیمه ^۸ لیلی کجاست

۱ I, R; for وقت.

۲ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); for برکنار.

۳ R, C, Z, L, Y(a); for کوی. I(a); به, for.

۴ R, I, I(a), L, Z; می نکند در.

۵ All texts & all MSS but I; سیرت, for زینت.

۶ In I the و after ردّ is omitted.

۷ I(a); حاکم, for پادشا.

۸ R, C, Z, Y(b); کشد, for زند.

۹ I(a); بنده ایم, for حاکم است.

۱۰ R; چشم, for روی.

۱۱ L, Z, C, Y(a), Y(b); نماید, for برفت.

۱۲ I; خانه, for خیمه.

غفلت^۹ ایام عشق پیش محقق خطاست^{۱۰}
 اول صبح است خیز کآخر دنیا فناست
 صحبت یار عزیز حاصل دور بقاست
 یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست
 درد دل دوستان گر تو پسندی رواست
 هر چه مراد شماست غایت مقصود ماست
 بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست
 گر تو قدم می نهی^{۱۱} تا^{۱۲} بنهم چشم راست
 از در خویشم مران کین نه طریق وفاست
 در همه شهری غریب در همه ملکی گداست
 با همه جرم^{۱۳} امید با همه خوفم رجاست
 گر درم ما مس است لطف شما کیمیاست
 سعدی اگر عاشقی میل و صالت چراست
 هر که دل دوست جست مصلحت خود نخواست

۴۱

رمل مسدس مقصور

[---|---|---]

عشق در دل ماند و یا ر از دست رفت
 دوستان دسقی که کار از دست رفت

۹ In I(a), R, Z, L, is inserted after غفلت .

۱۰ I(a); خطاست, for نبود .

۱۱ I(a); تو قدم, for قدمی .

۱۲ C, Y(a), Y(b); تا, for من .

۱۳ I(a), C, Y(a), Y(b); جرم, for جورم .

العجب گرمی رسم بر ^۱ کام دل ^۲
 کی رسم چون روزگار از دست رفت ^۳
 بخت و رای و ^۴ زور و زر بودم دریغ ^۵
 کاندرین غم ^۶ هر چهار از دست رفت
 عشق و سودا و هوس در سر بماند ^۷
 صبر و آرام و قرار از دست رفت
 نیم جانی مانده کوخون میخورد ^۸
 ورنه این دل چند بار از دست رفت ^۹
 گرمی از پای اندر آیم گودرآی
 بهتر از من صد هزار از دست رفت ^{۱۰}
 مرکب سودا جهانیدن ^{۱۱} چه سود
 چون زمام اختیار از دست رفت
 سعدیا با یار عشق آسان بود
 پایدار ^{۱۲} اکنون که کار از دست رفت

۱ I(a); در, for.

۲ Y(a), Y(b); خویش, for دل.

۳ I omits this line.

۴ I omits the و, after رای.

۵ All texts & all MSS. but I; ولیک, for دریغ.

۶ All texts & all MSS. but I; تا غم آمد, for کاندرین غم.

۷ I, Y(b); بماند, for ماند.

۸ In all texts this hemistich runs as follows:— نیم جان کاین بار خونم می خورد — except that L, Z, Y(a) have باز, for بار; R has the same but with نیم جان, for چون کنم.

۹ In I this line is omitted.

۱۰ This line is only found in I.

۱۱ L, Z; دوانیدن, for جهانیدن.

۱۲ All texts & all MSS. but I; باز, for عشق باز.

[-----|-----|-----|-----] مضارع مثنیٰ اُخرَب مَکفوف مقصور : tetre

عشرت^۱ خوشست و بر طرف جوی خوشتر است
 می با سماع^۲ بلبل خوشگوی خوشتر است
 عیش است بر کنار سمن زار خواب صبح
 فی در کنار یار سمن بوی خوشتر است
 خواب از خار باده^۳ نوشین با مداد^۴
 بر بستر شقائق خودروی خوشتر است
 گروی از جمال دوست بصحرا مکن که روی
 در روی همنشین وفا جوی خوشتر است
 آواز چنگ و مطرب خوش نغمه گو مباش
 مارا حدیث همدم^۵ خوش خوی^۶ خوشتر است
 گر^۷ شاهد است سبزه^۸ بر اطراف گلستان^۹
 بر عارضین^{۱۰} شاهد گلروی خوشتر است
 آب از نسیم باد زره پوش گشته است^{۱۱}
 مقتول^{۱۲} زلف یار زره موی خوشتر است

-
- ۱ . عشرت for, سروت; L;
 ۲ . می با سماع, هر استماع; I;
 ۳ . باده, for, ناله; Y(a);
 ۴ . با مداد, for, بیامداد; I(a);
 ۵ . همدم, for, دلبر; I(a), R, L, Z, C, Y(a), Y(b);
 ۶ . خوشخوی, for, همخوی; I(a), R, C, Y(a); Y(b);
 ۷ . گر, for, گو; R;
 ۸ . سبزه, و, before; I adds a;
 ۹ . گلستان, for, جوی یار; I(a);
 ۱۰ . بر عارضین, for, خط بر عذار; I(a);
 ۱۱ . I(a); آب از هبوب باد زره روی کشته گیر — In I this hemistich runs thus:
 آب از نسیم باد که بر روی کشت زار - R, C, L, Y(a); آب از نسیم باد زره گیر کشته گیر
 ۱۲ . مقتول, for, do; L; مقتول, for, مقتول; R, C, Z, Y(a);

گو چشمه آب کوثر و بستان بهشت باش
 مارا مقام بر سر این کوی خوشتر است
 سعدی جفا نبرده^{۱۲} چه دانی تو قدر یار
 تحصیل کام دل بتگاپوی خوشتر است

۴۳

[-----] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور: Metre

گفتم مگر بخواب ببینم خیال^۱ دوست
 اینک علی الصّباح نظر بر جمال دوست
 مردم هلال عید بدیدند و پیش ما
 عید است از آن^۲ دوا بروی همچون هلال دوست
 مارا دگر بسرو بلند التفات^۳ نیست
 از دوستی^۴ قامت سرو^۵ اعتدال دوست
 ز آن بیخودم که عاشق صادق نباشدش
 پروای نفس خویشتن از اشتغال دوست^۶

۱۲ نبرده، for ندیده; I (a).

۱ R; for خیال; C, Y(a); جمال, for do.

۲ C, Y(a), Y(b) omit از, before آن: R; آنکه بپند, for است از آن دو.

۳ Y(a); اعتقاد, for التفات.

۴ Y(a), Y(b); راستی, for دوستی.

۵ R, L, Z, C, Y(a), Y(b); با, for سرو.

۶ In R this line is omitted and the following inserted as verse

دشمن که گفت بیهوده سودا میز که جان — نا دیده‌اش بر کتم اینک وصال دوست; 2

ای خواب گرد دیده سعدی دگر مگرد

در ^۷ دیده جای خواب بود یا خیال ^۸ دوست ^۹

۴۴

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنوی مخبون مقطوع مسجع

گر کسی سرو شنیده است که رفتست ^۱ اینست

یا صنوبر که بنا گوش و برش سیمین است

نه بلند نیست ^۲ بصورت که تو معلوم کنی

که بلند از نظر مردم کوتاه بین است

خواب در عهد تو بر چشم من آید هیاهات

عاشقی کار سری نیست که بر بالین است

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت

و آنچه ^۳ در خواب نشد چشم من ^۴ مسکین است

خود گرفتم که نظر بر ^۵ رخ خوبان کفر است

من از این بازیایم ^۶ که مرا این دین است

^۷ Z, L, Y(a), Y(b); یا, for در.

^۸ I(a); جمال, for خیال.

^۹ In R this hemistich runs as follows:—

N. B. In I this Ode is omitted.

^۱ L, Y(b); رفتار, for رفتست.

^۲ R, C, Z, L, Y(a); بلند نیست, for بلند نیست.

^۳ All texts & R; آنچه, for آنچه.

^۴ R, Z, C, L, Y(a), Y(b), add و after من.

^۵ All texts & all MSS. but I; پروین, for مسکین.

^۶ I, R, Z; بر, for در.

^۷ I(a), C, L, Y(a), Y(b); نگرادم, for نیایم.

وقت^۸ آنست که مردم ره صحرا گیرند
 خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است
 چمن امروز بهشت است و تو در می نائی^۹
 تا خلایق همه گویند: ^{۱۰} که حور العین است
 هر چه گفتیم در اوصاف کمالیت دوست^{۱۱}
 همچنان هیچ نگفایم که صد چندین است
 آنچه سر پنجه سیمین تو با سعدی کرد
 با کبوتر نکند پنجه که باشاهین است
 من دگر شعر نخواهم^{۱۲} که نویسم^{۱۳} که مگس
 زخم می دهد از بس که سخن شیرین است

۴۵

Metre: [---|---|---] هزج مستس اخرب مقبوض محذوف:

گرجان طلبی فدای جانت سهلست جواب امتحانات
 سو گند بجان ار فروشم یکموی مهر چه در جهانت
 با آنکه تو مهر کس نداری کس نیست که نیست مهر بان
 وین^۱ سر که تو داری ای ستمگار بس سر برود بر آستان
 بس فتنه که در زمین بخیزد^۲ از روی چو ماه آسمان

^۸ I, R; روز, for وقت.

^۹ I, I(a); نائی, for نائی.

^{۱۰} L; گویند, for دانند.

^{۱۱} C, Y(a), Y(b); دوست, for تو; L; او, for do.

^{۱۲} C; نخواهم, for نگویم.

^{۱۳} L; Y(a), Y(b); نویسم, for بنویسم.

^۱ C, Y(a), Y(b), omit و, before این.

^۲ C, Y(a), Y(b); بخیزد, for باشد.

من در تو رسم بجهد هیئات کز باد سبق برد عنایت
بی یاد تو نیستم زمانی تا یباد کنم دگر زمانت
کوته نظران کنند و^۳ حیفت^۴ تشبیه بسرو بوسنات
ابرو^۵ که تو داری ای پر یزاد در صید چه حاجت کمات
گوئی که تن^۶ ضعیف سعدی نقشی است گرفته از میات
گر واسطه^۷ سخن نبودی در وهم^۸ نیامدی دهانت
شیرین تر ازین سخن نباشد^۹ الا دهن شکر فشانت

۴۶

Aetre: [---|---|---|---] مچث مثن محبون مقطوع مسجع

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت
جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت^۱
غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم
که کید سحر بضحاک و سامری آموخت^۲
مگر بنفشه نسیمی که میدمد در باغ
از آن کلاله مشکین عنبری آموخت

۳ In L, Z, و is omitted after کنند.

۴ Z; حیف است, for وصفت.

۵ In Z, L, و is added before ابرو.

۶ Z, C, L, Y(a), Y(b); بدن, for تن.

۷ In Z, L, و is added after واسطه.

۸ C, L, Y(a), Y(b); وصف, for وهم.

۹ Y(a); نباشد, for نبودی.

۱ In I(a) and all texts the following verse succeeds this line;

مرا بشاعری آموخت روزگار آنکه که چشم مست تو دیدم که ساحری آموخت

but in C, Y(a), Y(b), انداخت is substituted for آموخت.

۲ This line & the following are only found in I & R.

معلم این همه دلبندی از کجا داند
 مگر بجای دگر رفت و ساحری آموخت
 مگر دهان تو آموخت تنگی از دل من
 وجود من ز میان تو لاغری آموخت^۳
 توبت چرا بمعلم روی که بتگر چین
 بچین زلف تو آید به بتگری آموخت
 هزار بلبل دستان سرای عاشق را
 بیاید از تو سخن گفتن دری آموخت
 بلای عشق تو بنیادهای زهد و ورع^۴
 چنان بکند^۵ که صوفی قلندری آموخت
 من آدمی بچنین شکل و خوی و قد و روش^۶
 ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت
 برفت^۷ رونق بازار آفتاب و قمر
 زبسکه^۸ ره بدکان تو مشتری آموخت^۹
 همه قبیله من عالمان دین بودند
 مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
 دگر نه عزم سیاحت کنند نه یاد وطن
 کسی^{۱۰} که بر سر کویت مجاوری آموخت^{۱۱}

^۳ This line and the following are only found in I & R.

^۴ All texts & all MSS. but I; بنیادهای زهد و بیخ ورع for بنیادهای زهد و ورع.

^۵ I(a), C, Y(b); ببرد, for بکند.

^۶ R and all texts; شکل و خوی و قد و روش, for شکل و خوی و روش; I(a); قد و شکل و خوی و روش, for do: Z; روی, for خوی.

^۷ R; ببرد, for برفت.

^۸ L, Z; زبسکه, for از آنکه.

^۹ This verse and the following are omitted in I(a).

^{۱۰} I(a) and all texts; هر آن, for کسی.

^{۱۱} This line is omitted in R.

بخون خلق فرد برده دست^{۱۲} کاین حناست^{۱۳}
 ندانش^{۱۴} که بقتل که شاطری^{۱۵} آموخت^{۱۶}
 بر آب دیده سعدی گرت گذارافتد^{۱۷}
 ترا نخست باید شناوری آموخت^{۱۸}

Metre: محمّث مثنون مخمّون مقصور [- - - | - - - | - - - | - -]

مگر نسیم سحر^۱ بوی زلف یار منست
که راحت دل رنجور بیقار منست
بجواب در^۲ زود چشم بخت من همه عمر
گوش بخواب بینم که در کنار منست
وگر^۳ معاینه بینم که فصد جان دارد
بجان مضائقه با دوستان نه کار منست

r R and all texts; اگر, for وگر.

کسی که روی تو دیدست ^۱ از و عجب دارم
 که باز در همه عمرش سر تماشا ئیست
 امید وصل مدار و ^۲ خیال دوست میند
 گرت بخویشتن از ذکر دوست پروا ئیست ^۳
 چو بر ولایت دل دست یافت لشکر عشق
 بدست باش که هر بامداد یغما ئیست
 ببوی زلف تو با باد عیشها دارم
 اگرچه ^۴ عیب کنندم که بادیمائیت
 فراغ صحبت دیوانگان ^۵ کجا باشد
 ترا که هر خم زلفت ^۶ کند دانائیت
 زدست عشق تو هر جا که میروم ^۷ دستی
 نهاده بر سرو و ^۸ خاری شکسته در پائیت
 هزار سرو بمعنی بقامت نرسد
 اگرچه ^۹ سرو بصورت بلند بالا ئیست
 ترا که گفت که حلوا دهم بدست رقیب
 بدست خویشتم ده که زهر ^{۱۰} حلوا ئیست

۱ R, C, L, Z, Y(a), Y(b); دیده‌ست, for دیدست.

۲ In Y(a), Y(b), مدار and دید are transposed. I omits the و, after مدار.

۳ Z; غوغا, for پروا.

۴ I, I(a); وگرچه, for آئینه.

۵ Z; بیگانگان, for دیوانگان.

۶ R and all texts; موی, for زلفت.

۷ C, Y(a), Y(b); میروم, for میروم.

۸ L omits the و, after سر.

۹ I, I(a); وگرچه, for اگرچه.

۱۰ I(a); ده که زهر, for زهر ده که.



هر که هر بامداد پیش کسی است هر شبانگاه در سرش هوسی است
دل منه بر وفای ^۱ صحبت او کان چنان از حریف^۲ چون توبسی است
مهربانی و دوستی ورزد تا ترا مکنی و دستری است
گوید اندر جهان توئی امروز گر مرا مونی و همنفسی است

۲ C, Y(a); جوانرا هوای, for چنانرا حریف Y(b); چناناش هوای, for do.

01

هزار سخنی اگر بر من آید آسانست
که دوستی و ارادت هزار چندانست
آگر تو جور کنی جور نیست تربیت است
و گرتو داغ^۱ دهی داغ^۱ نیست درمانست
سفر دراز نباشد بپای طالب دوست
که خار دشت محبت گلست و ریحانست
من از کنار تو دور افتادم نه^۲ عجب

گرم قرار نباشد که داغ هجرانست

 $\gamma \in C, L, Z, Y(a), Y(b); \text{ and for } d:$

عجب از آن سر زلف معنبر مقتول
 که در کنار تو خسبد چرا پریشانست
 ز عقل من عجب آید صواب دانانرا^۳
 که دل بدست تو دادن^۴ خلاف در جانست^۵
 نه آبروی که گر خون من بجواهی ریخت^۶
 مخالفت نکنم آن کنم که فرمانست^۷
 جماعتی که ندانند^۸ عشق^۹ روحانی
 تفاوتی که میان دواب و انسانست
 گمان برند که در باغ حسن^{۱۰} سعدیرا
 نظر بسبب زنجندان و نار یستانست
 همراه آینه خاموش بودن اولی تر^{۱۱}
 که جهل بیش خردمند عذر نا دانست^{۱۲}
 و ما ابروی نفسی و ما از کیها
 که هر چه نقل کنند از بشر در امکانست

۳ All texts & all MSS. but I; گویان, for دانان.

۴ I, R, C, Y(a); دادم, for دادن.

۵ Z, L; اینان, for درجان: Y(b) has بر, for در.

۶ In I(a), Z, L; this hemistich runs as follows;

بخواهد, for بجواهی: C, Y(a), Y(b); اگر نگار مرا خون دل بجواهد ریخت

۷ In R this line is omitted.

۸ R; ندارند, for ندانند.

۹ I(a), R, L, Z, Y(b); حظ; for عشق: C, Y(a); حد, for do.

۱۰ I, R, Z; عشق, for حسن.

۱۱ I; اولی تر, for است طریق.

۱۲ This line is omitted in I(a).

Metre: رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

هرچه در روی^۱ تو گویند بزیبائی هست
 و آنچه در چشم تو از شوخی و رعنائی هست
 سروها دیدم در باغ و^۲ تأمل کردم
 قاضی نیست که چون تو بدلا رائی هست
 ای که مانند تو بلبل بسخندانی نیست
 نتوانگفت که طوطی بشکر خائی هست^۳
 نه ترا از من مسکین نه گل خندان را
 خبر از مشغله بلبل سودائی^۴ هست
 راست گفتی که فرح یابی اگر صبر کنی
 صبر نیکست کسی را که توانائی هست^۵
 هرگز از دوست شنیدی که کسی صبر کند^۶
 دوستی نیست در آندل که شکیبائی هست
 خبر از عشق نبودست و نباشد همه عمر
 هر که او را^۷ خبر از شنت^۸ و رسوائی هست

۱ All texts and I(a); وصف, for روی.

۲ I, I(a), Y(b); دیدم در باغ و, for دیدم در باغ.

۳ This line is omitted in I and R.

۴ I(a); سودائی, for شیدائی.

۵ In I and R this line is omitted.

۶ C, L, Y(a), Y(b); بشکبید, for صبر کند; Z: شکبید از دوست, for شکبید از دوست.

۷ I, R; ز آنکه ویرا, for هر که او را.

۸ Y(b) omits و, after شنت.

آن نه تنهاست که بایاد تو انسی دارد^۹
تا نگوید که مرا طاقت تنهائی هست
همه را دیده برویت نگرانست و لیک
هر کسی^{۱۰} را نتوانگفت که بینائی هست
گفته بودی همه زرقند فریبند و فسوس^{۱۱}
سعدی آن نیست و لیکن چو تو فرمائی هست

۵۳

Metre: [---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور:

یارمن آنکه لطف خداوند یار اوست
بیداد و داد و ردّ و قبول اختیار اوست
دریای عشق را بحقیقت کنار نیست
ور هست پیش اهل حقیقت کنار اوست
در عهد لیلی اینهمه مجنون نبوده‌اند
این فتنه بر نخاست که در روزگار اوست
صاحب‌دلی نماند در این فصل نو بهار
الاّ که عاشق گل و مجروح خار اوست
دانی کدام خاک بر او رشک مبرم
آن خاک نیک‌بخت که در رهگذار اوست

۹. انسی دارد for دارد انسی. Z, L.

۱۰. هر کسی for همه کس. I; All texts & all MSS.

۱۱. فسوس for هوس. I; All texts and all MSS.

باور مکن که صورت او عقل من ^۱ ببرد ^۲
 عقل من ^۳ آن ^۴ ببرد که صورت نگار اوست
 گر دیگران بمنظر زیبا نظر کنند
 مارا نظر بقدرت پروردگار اوست ^۵
 اینم قبول بس که بمیرم بر آستان
 تا نسبتم کنند که خدمتگذار اوست.
 بر جور و ^۶ بی مرادی ^۷ و درویشی و هلاک
 آنرا که صبر نیست محبت نه کار اوست
 سعدی رضای دوست طلب کن نه حظ خویش
 عبد آن کند که رای خداوند گار اوست

۵۴

Metre: [- - - | - - - | - - - | - - -] رمل مثنوی مخبون مقطوع مسبغ

آخرای سنگدل سیم ز نخدان تا چند
 تو زما فارغ و ما از تو پریشان تا چند
 خار در پای و گل از دور بحسرت دیدن
 تشنه باز آمدن از چشمه حیوان تا چند

۱ Z, L; ما, for من.

۲ I; میبرد, for ببرد.

۳ In Z, از is inserted before من.

۴ L, Z; او, for آن.

۵ In R this line and the text are omitted.

۶ In L, Z, Y(a), Y(b), و is omitted after جور.

۷ I(a), L, Y(b); بی مرادی, for تا مرادی.

گوش بر ^۱ گفتن شیرین تو واله تاکی
چشم بر رفتن ^۲ مطبوع تو حیران تاچند
بیم آنست دمام که بر آرم فریاد
صبر پیدا و جگر خوردن پنهان تاچند
نوسر ناز بر آری زگریبان هر روز ^۳
ماز ^۴ جور و سرفکرت بگریبان تاچند
رنگ دست نه ز ^(۵) حناست زخون دل ماست
خوردن خون دل خلق بدستان تاچند
سعدی از دست تو از پای در آید روزی
طاقت بارسم تاکی و هجران تاچند

۵۵

Metre: [---|---|---|---] مضارع مثنوی اُخرب مکفوف مقصور

اینان ^۱ مگر ز رحمت محض آفریده اند
کآرام جان و انس دل و ^۲ نور دیده اند
لطف آیتی است در حق ایشان و کبر و ناز
پیراهنی که بر قد ایشان ^۳ بریده اند ^۴

۱ I(a), C, L, Z, Y(a), Y(b); در, for بر in both hemistiches.

۲ I(a), Z, L; منظر, for رفتن.

۳ R; هر روز, for غرور.

۴ L; باز, for ماز.

۵ R, Z, I(a); دست نه ز, for دست تونه.

۱ Y(a), Y(b); اینان, for خوبان.

۲ L; انس دل و, for مونس دل.

۳ I(a); ایشان, for جانان.

۴ I and R omit this line.

آید هنوزشان زلب لعل بوی شیر
 شیرین لبان نه شیر که شگر مزیده اند
 پندارم آهوان تتارند مشکریز^۵
 لیکن بزیر سایه طوبی چریده اند^۶
 رضوان مگر سراچه فردوس بر گشاد^۷
 کاین^۸ حوریان بساحت دنیا خزیده اند^۹
 آب حیات در لب اینان بظن من
 از لولهای چشمه کوثر^{۱۰} مکیده اند
 دست گدا بسیب زنخدان این گروه
 نادر^{۱۱} رسد که میوه اوّل رسیده اند^{۱۲}
 گل بر^{۱۳} چنند^{۱۴} روز بروز از درخت گل
 زین گلبنان^{۱۵} هنوز مگر گل نچیده اند
 عنراست هندوان^{۱۶} بت سنگین پرست را
 بیچارگان مگر بت سیمین ندیده اند

۵ مشکریز، for مشکبوی؛ I(a).

۶ In Y(b) line 4 & 5 are transposed.

۷ I(a); Y(b): در، for بر. : سراچه فردوس بر گشاد، for دریچه فردوس باز کرد؛ I(a).

۸ I, R; وین، for کین.

۹ I(a); دنیا خزیده، for دنیای بریده؛ I(a).

۱۰ I(a), C, Y(a), Y(b); حیوان، for کوثر؛ I(a).

۱۱ Z, L, Y(b); مشکل، for نادر؛ Y(a): کی در، for do.

۱۲ I(a) omits this line.

۱۳ C, Y(a), Y(b); می، for می.

۱۴ I(a); چین کنند، for چنند؛ I(a).

۱۵ All texts گلستان، for گلبنان.

۱۶ I(a); هندوان، for هندوی؛ C, Y(a): عنراست هندوان، for غیر است هندوی؛ I(a).

این لطف بین که با^{۱۷} گل آدم^{۱۸} سرشته‌اند
 وین روح بین که در تن آدم^{۱۹} دمیده‌اند
 آن^{۲۰} نقطه‌های خال^{۲۱} چه زیبا نشانده‌اند^{۲۲}
 وین خط‌های سبز چه شیرین^{۲۳} کشیده‌اند
 براستوای^{۲۴} قامت‌شان گوئی^{۲۵} ابروان
 بالای سرو راست هلالی خیده‌اند
 با^{۲۶} قامت بلند صنوبر خرامشان
 سرو بلند و کاج بشوخی رسیده‌اند^{۲۷}
 سحر است چشم و زلف و بنا گوش‌شان دریغ
 کاین مؤمنان بسحر مبین^{۲۸} بگرویده‌اند^{۲۹}
 ز ایشان توان بخون جگر یافتن مراد
 کنز کودکی^{۳۰} بخون جگر پروریده‌اند

۱۷ I(a); در, for با .

۱۸ R; گل آدم, for ورق گل .

۱۹ I(a), R, L, Z, Y(b); آدم, for عالم .

۲۰ I, C, Y(b); این, for آن .

۲۱ I(a); خال, for خاک .

۲۲ I(a) and all texts; موزون نهاده, for زیبا نشانده .

۲۳ R; شیرین, for شاهد .

۲۴ I(a); استوای, for استوان .

۲۵ I(a); قوس, for گوئی .

۲۶ L; یا, for با .

۲۷ This is one of the I variants, the other being بریده, which is also found in R & L: I(a); دمیده, for رسیده; L, C, Y(a), Y(b); چمیده, for do.

۲۸ I, I(a); چنین, for مبین .

۲۹ C, Y(a); نگرویده‌اند, for بگرویده‌اند .

۳۰ I(a); کوچکی, for کودکی .

دام‌نکشان حسن دلاویز را چه غم
 کاشف‌نگان عشق گریبان دریده‌اند
 در باغ صنع خوشتر از اینان ^{۳۱} درخت نیست
 مرغان دل‌بدین ^{۳۲} هوس از تن ^{۳۳} پریده‌اند
 با چابکان دلبر ^{۳۴} و شوخان ^{۳۵} دلفریب
 بسیار در فتاده و اندک رهیده‌اند ^{۳۶}
 هرگز جماعتی که شنیدند سر عشق
 نشنیده‌ام که باز نصیحت شنیده‌اند
 زهار اگر بدانۀ خالی نظر کی
 ساکن که دام زلف بر آن ^{۳۷} گستریده‌اند
 گر شاهدان بدنی و دین می‌برند عقل ^{۳۸}
 پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند
 نادر ^{۳۹} گرفت دامن سودای وصلشان
 دستی که عاقبت نه بدن‌دان گزیده‌اند
 بر خاک ره نشستن سعدی عجب مدار
 مردان چه خاک راه ^{۴۰} بخون در طپیده‌اند ^{۴۱}

۳۱ از اینان درخت، for ازین دلفریب R; اینان، for ایشان I(a);

۳۲ بدین، for برین R;

۳۳ تن، for بر R, Z;

۳۴ چابکان دلبر، for دلبران چابک i;

۳۵ شوخان، for خوبان Y(a), Y(b);

۳۶ All texts & all MSS, but I; رهیده، for رمیده.

۳۷ I, L; بدان، for بران I(a), Z; پرو، for do.

۳۸ بدنی و دین می‌برند عقل، for نه دینی و دین می‌برند و عقل I(a), Z, L;

۳۹ نادر، for تادر R, L, Z;

۴۰ خاک راه، for جای خاک I(a) and all texts;

۴۱ بخون در طپیده، for در خون طپیده I(a) and all texts;

- 1 This line is only found in I.
- 2 All texts and all MSS. but I; باکبازان, for عشق‌بازان.
- 3 All texts and all MSS. but I, I(a); به, for تو.
- 4 All texts and all MSS. but I; که, for کر.
- 5 I omits the و, after بینند.
- 6 In all texts & all MSS. but I this hemistich runs thus: -
 یعلم الله اگر آئی بتماشا روزی
- 7 All texts & all MSS. but I; صوفیان, for مریدان.
- 8 I(a), R, Z; میخانه, for خنخانه.
- 9 I(a), R, Z, C, Y(a), Y(b); چون, for تا.
- 10 All texts and all MSS. but I; چرخ, for رقص.

از^{۱۱} سر صوفی سالوس دو تائی برکش^{۱۲}
 کاندین ره ادب آست که یکتا آیند
 ما نداریم غم^{۱۳} دوزخ و سودای بهشت
 هر کجا خیمه زنی اهل دل آنجا آیند
 آه سعدی جگر گوشه نشینان خون کرد
 خرم آنروز کزین^{۱۴} خانه بصحرا آیند

۵۷

Metre: [---|---|---|---] محبت مثنیٰ مخبون مقصور

اگر تو برشکنی دوستان سلام کنند
 که جور قاعده باشد که بر غلام کنند
 هزار زخم پیای گر اتفاق افتد
 ز دست دوست نشاید که انتقام کنند
 بتیغ اگر زنی بیدریغ و بر گردی
 چوروی باز کی بازت احترام کنند
 مرا کند میفکن که خود گرفتارم
 لویشه بر سر اسپان^۱ بدلگام کنند

۱۱ R, Z; for, وز.

۱۲ I; کن, for.

۱۳ All texts & all MSS. but I; من ندانم خطر, for.

۱۴ All texts & all MSS. but I; که از, for کزین.

۱ Y(a), Y(b); دهن اسپ, for سراسپان.

چو مرغ خانه بسنگم زن^۲ که باز آیم
 نه وحشیم که مرا پای بند دام کنند^۳
 یکی بگوشه چشم التفات بر ما^۴ کن
 که پادشاهان که گه^۵ نظر بعام کنند
 که گفت بر^۶ رخ زیبا نظر حرام بود
 حلال نیست^۷ که بردوستان حرام کنند
 زمن پیرس که فتوی دهم بمذهب عشق^۸
 نظر بروی تو باید^۹ که بر دوام کنند
 دهان غنچه بدوزد^{۱۰} نسیم با دصبا^{۱۱}
 لبان لعل تو وقتی که ابتسام کنند
 غریب مشرق و مغرب بآشنائی تو
 غریب نیست که در شهر ما^{۱۱} مقام کنند
 من از توروی نبیچم که شرط عشق اینست
 که روی بر^{۱۲} غرض و پشت بر ملام کنند
 بجان مضائقه بادوستان مکن سعدی
 که دوستی نبود هر چه نا تمام کنند

۲ Y(a), Y(b); وزن, for زن .

۳ In R lines 5, 6, 7, 9, 10, 11, are omitted.

۴ I(a); بر ما, for بر ما .

۵ L; اگر که, for که .

۶ I, I(a); در, for بر .

۷ I, I(a); حلال نیست, for حرام بود .

۸ In I, and R, this hemistich runs as follows:—

پیرس, for پیرس; Z, L; پیر دوست نشاید که دیده بر دارند

۹ All texts & all MSS. but I; شاید, for باید .

۱۰ Z; بدوزد, for بدرد .

۱۱ I; شهر ما, for شهرها .

۱۲ I, I(a); در, for بر .

Metre: |-----|-----|-----| مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع مسجع

بیوی آنکه شبی^۱ در حرم بیاسایند
 هزار بادیه سهلست اگر پیمایند
 طریق عشق جفا بردنست^۲ و جانبازی
 دگرچه چاره چو^۳ بازورمند برنایند^۴
 اگر پیام برآید ستاره پیشانی
 چو ماه عید بانگشتهاش بنمایند
 در^(۵) گریز نبسته است لیکن از نظرش
 کجا روند اسیران که بند بر پایند
 زخون عزیزترم نبست مایه درتن
 فدای دست عزیزان اگر بیالایند
 مگر بخیل تو با دوستان نپیوندند
 مگر بشهر تو بر عاشقان نبخشایند
 فدای جان تو گر جان من طمع داری
 غلام حلقه بکوش آن کند که فرمایند^۶
 هزار سرو خرامان براسی نرسد
 بقامت تو اگر سر بر آسمان ساینند

۱ شبی، for دمی؛ I(a), Y(a), Y(b).

۲ بردن، for بدل؛ L.

۳ چو، for که؛ L, Y(b).

۴ بنایند، for بایند؛ L, Y(b).

۵ در، for ره؛ R.

۶ This line is omitted in I(a).

حدیث حسن تو و داستان عشق مرا
 هزار لیلی و مجنون بر او نیفزایند^۷
 مثال سعدی عود است تا نسوزانی^۸
 جماعت از نفس طیبش نیاسایند^۹

۵۹

[— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —] Metre: رمل مثنیٰ مخبون مقصور

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند
 سروران بر در^۱ سودای تو خاک قدمند
 شهری اندر هوست سوخته^۲ در آتش عشق
 خلقی اندر طلبت^۳ غرقه دریای غمند
 خون صاحب نظران ریختی ای کعبه^۴ حسن
 قتل ایشان^۵ که روا داشت که صید حرمند

۷ C, Y(a) for نیفزایند.

۸ C, Y(a), Y(b); اگر بسوزانی, for تا نسوزانی.

۹ This is the I reading. The other variants are as follows: —

I(a); ز بجز نقش خلق بر نیاسایند.

R; راحت نقش خلق بر نیاسایند.

C, Y(a), Y(b); خلاق از نفس طیبش نیاسایند.

L; خلاق از نقش دم بدم نیاسایند.

Z; جماعت از نقش دم بدم نیاسایند.

۱ C, Y(a) Y(b); بر در, for در ره.

۲ All texts & all MSS. but I هوست سوخته, for طلبت سوخته.

۳ do, do; هوست, for طلبت: in R هوست and طلبت are transposed.

۴ I; کعبه, for صاحب.

۵ C, L, Y(a), Y(b); ایشان, for ایان.

ضم اندر بلد کفر پرستند و صلیب
 زلف و روی تو در اسلام صلیب و صنمند^۶
 گاهگاهی بگذر بر صف دلسوختگان
 تا ثنائیت بگویند و دعائی بدمند
 هر خم^۷ از جعد پریشان تو زندان دلیست
 تا نگوئی که اسیران کمند تو کمند
 حرفهای خط موزون تو پیرامن روی
 گوئی از مشک سیه بر گل^۸ سوری رقند
 درچمن سروستاده ست^۹ و صنوبرخاموش
 که اگر قامت زیبا بنمائی بنمند^{۱۰}
 زین امیران^{۱۱} ملاحت که تو بینی بر خلق
 بشکایت نتوان رفت که ایشان^{۱۲} حکمند^{۱۳}
 بندگانرا نه گریزت ز حکمت^{۱۴} نه گزیر
 چکنند ار بکشی ور بنوازی خدمند^{۱۵}
 جور دشمن چکند گر نکشد طالب دوست
 گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

۶ This line is only found in I and R, but R has طرف, for بلد.

۷ R and all texts omit از, after خم: all texts & all MSS. but I زلف, for جعد.

۸ C, Y(a); سیه بر, for بیرگ.

۹ I, R; چمان, for ستاده: I(a), C, Y(a); روان, for I.

۱۰ I(a); بنمند, for بنمند: R, Z, C, L, Y(a); بنمند, for do.

۱۱ Z, C, Y(a); امیران, for اسیران.

۱۲ C, Y(a); خصم و, for ایشان.

۱۳ This line is omitted in R, I.

۱۴ R; عشقت, for حکمت.

۱۵ In R this hemistich runs thus; حاکمی گر بکشی ور بنوازی خدمند in I(a) this line is omitted.

غم دل بانو نگویم که تو در راحت نفس
 نشناسی که جگر سوختگان در المند^{۱۶}
 تو سبکبار^{۱۷} قوی حال کجا در یابی
 که ضعیفان غمت بارکشاف ستمند
 سعدیا عاشق صادق ز بلا نگریزد
 سست عهدان ارادت ز^{۱۸} ملامت برمند

۶۰

Metre: [---|---|---|---] محبت مومن محبوبن مقطوع

دو چشم مست تو کز خواب صبح بر خیزند
 هزار فتنه به^۱ هر گوشه بر انگیزند
 چگونه انس نگیرند با تو آدمیان
 که از کمان و کند^۲ تو وحش نگرینند
 چنانکه در رخ خوبان حلال نیست نظر
 حلال نیست که از تو نظر پرهیزند
 غلام آسرو پایم که از لطافت و^۳ حسن
 بسر سزااست که پیشش بیای بر خیزند

^{۱۶} I, R; چه دم, for الم .

^{۱۷} C, Y(a); ستمگار, for سبکبار : L; سبکسار, for do.

^{۱۸} Z, L; به, for ز .

^۱ R, Y(a), Y(b); ز, for به .

^۲ I(a), Z, L; لطافت و خوی, for کمان و کند : C, Y(a), Y(b); لطافت خوی, for do.

^۳ C, L, Y(a); لطافت, for و لطافت .

تو قدر خویش ندانی ز^۴ دردمندان پرس
 کز اشتیاق جالت چه^۵ اشک میریزند
 قرار عقل برفت و مجال صبر نماند
 که قد و خد^۶ تو بیرون ز حد دلاویزند
 مرا مگوی نصیحت که پارسائی و عشق
 دو خصلند که با یکدیگر نیامیزند
 رضا بحکم قضا اختیار کن سعدی^۷
 که شرط نیست که بازورمند بستیزند

۶۱

Metre: خفیف مسدس مخبون مقصور: |-----|-----|-----|

هر که می با تو خورد عریده کرد هر که روی تو دید عشق آورد
 زهر اگر در مذاق من ریزی باتو همچون شکر بشاید خورد^۱
 آفرین خدای بر پدری که تو فرزند نازنین پرورد
 لائق خدمت تو نیست بساط روی باید درین^۲ قدم گسترده
 خواستم گفت خاک پای توام^۳ عقلم^۴ اندر زمان نصیحت کرد
 گفتم در راه دوست خاک مباحش نه که بر دامش نشیند گرد

۴ C, Y(a); ندانی ز, for خدا را از.

۵ Z, C, L, Y(a); چه, for چو.

۶ All texts & all MSS. but I; چشم و زلف, for قد و خد.

۷ In I and R this hemistich runs as follows: تمضای زمان اختصار کن سعدی.

۱ R; میریزد, for ریزد; I, I(a), L, Z; بشاید, for بخوایم and ریزی, for ریزد; مذاق من ریزی, for مذاق من.

۲ I(a); بدین, for درین; C, Y(a), Y(h); بدین, for آں; R; این, for آں.

۳ In R This hemistich runs as follows: خواستم تا که خاک پایت شوم.

۴ C, Y(a); عقلم, for عقل.

دشمنان در مخالفت گرم‌اند و آتش ما بدین نگردد سرد
 مرد عشق از زیش^۵ تیر بلا روی در هم کشد بخوانش مرد
 هر که را برگ^۶ بیمرادی نیست گو برو گرد کوی عشق مگرد
 سعد یا صاف وصل اگر ندهند ما و دُردی کشان مجلس درد^۷

۶۲

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنوی مخبون محذوف

آه گر دست^۱ دل من بتماشا نرسد
 یا دل از چنبر عشق تو بمن وانرسد
 غم هجران بسویت ترازین قسمت کن
 کاین همه درد بجان من تنها نرسد
 سرو بالای منا^۲ گر بچمن برگذری
 سرو بالای ترا سرو بیالا نرسد^۳
 دل زندانیم از چاه بر آور زین پیدش
 کآهش از درد فراق تو بیالا نرسد^۴
 چوتوئی^۵ را چومنی در نظر آید هیهات
 بقیامت^۶ رسد این رشته بهم یا^۷ نرسد

۵ L, Y(a), Y(b); زیش, for پیش.

۶ I(a); برگ for صبر.

۷ In R lines 7, 9, and 10 are omitted.

۱ R, Z, L; دست و, for دست.

۲ All texts and I(a); منی, for منا.

۳ This line is omitted in R.

۴ This line is only found in I and R.

۵ In C and Y(a) توئی and منی are transposed.

۶ Z, C, L; که, for به before قیامت.

۷ Z, L; یا, for به.

دشمن گر آستین گل افشاندت ^۱ بروی
 از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود
 گر خاک پای دوست خداوند شوق را
 در دیدگان کشند جلای بصر بود
 شرط وفاست آنکه چو شمشیر بر کشد ^۲
 یار عزیز جان عزیزت ^۳ سپر بود
 یارب هلاک من مکن الا بدست دوست ^۴
 تا وقت جان سپردم اندر نظر بود
 گر جان دهی و گر سر بیچارگی نهی
 در پای دوست هرچه کنی مختصر بود
 ما سر نهاده ایم تودانی و تیغ ^۵ و تاج
 تیغی که ماهروی زند تاج سر بود
 مشتاقرا که سر برود در وفای یار
 آئروز روز دولت ^۶ و فتح و ظفر بود
 ما ترک جان از اول اینکار کرده ایم ^۷
 آنرا که جان عزیز بود بر حذر ^۸ بود

۱ I(a); افشاندت for افشاندیم.

۲ L, Z; کشید for کشد.

۳ C, Z, L, Y(a); عزیزت for عزیزش.

۴ C, L, Z, Y(a); او for دوست.

۵ In I(a) تیغ & تاج are transposed.

۶ In C, L, Z, و is omitted before فتح.

۷ All texts & all MSS. but I; گفته for کرده.

۸ I, I(a), R, Z; در خطر for حذر.

آن کز بلا بترسد و از قتل غمخورد
 او عاقلست شیوه^۹ مجنون دگر بود^{۱۰}
 با نیم پختگان نتوانگفت سر^{۱۱} عشق
 خام از عذاب سوختگان بیخبر بود
 جاننا دل شکسته سعدی نگاهدار
 دانی که آه سوختگان را اثر بود

۶۴

Metre: |---|---|---|---| رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

آن نه عشقت که از دل بزبان^۱ می آید
 و آن نه عاشق که ز معشوق بجان می آید
 گو برو در پس زانوی^۲ سلامت بنشین
 آنکه از دست ملامت بفراف می آید
 کشتی هر که در این ورطه^۳ خونخوار فتاد
 نشنیدیم که دیگر بکراف می آید
 یا مسافر که در این بادیه سرگردان شد
 دیگر از وی خبر و^(۴) نام و نشان می آید

۹ In L و شیوه is added before .

۱۰ This line is omitted in C and Y(a).

۱۱ All texts and all MSS. but I; سرّ for سرّوز .

۱ I, I(a); دهان, for زبان .

۲ I(a); بر, for در; در پس زانوی for در پس دیوار .

۳ Z, L; ورطه, for لجة .

۴ In C, Y(a), Y(b) و is omitted after خبر .

چشم رغبت که بدیدار کسی^۵ کردی باز
 باز^۶ برهم منه ار تیر و سنان می آید
 عاشق آنست که بیخویشتن از ذوق سماع
 پیش شمشیر بلا رقص کنان می آید^۷
 حاش لله که من از تیر بگردانم روی
 گر بدانم که از آن دست و کمان می آید^۸
 کشته بینند و مقاتل^۹ نشانند که کیست
 کین خدنگ از نظر خلق نهان می آید
 اندرون باتو چنان انس گرفته است مرا
 که ملالم ز همه خلق جهان می آید
 شرط عشقت که از دوست شکایت نکنند^{۱۰}
 لیکن از شوق حکایت بزبان^{۱۱} می آید
 سعدیا این همه فریاد تو بی دردی نیست
 آتشی هست که دود از سرآف می آید

۶۵

Metre: [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —] مجتث مثنیٰ مخبون مقصور

ازین تعلق بیهوده تا بمن چه رسد
 وز آنکه خون دلم ریخت^۱ تا بتن چه رسد

۵ کسی for نمی ; I ;

۶ باز for دیده ; I ;

۷ This line is omitted in I(a), C, Y(a).

۸ I and I(a) omit this line.

۹ بینند و مقاتل for بینندم و قاتل ; Y(b) ;

۱۰ I ; نکنند for do ; C ; نکنی for I ;

۱۱ I(a) ; بزبان for بمیان ;

۱ I(a) ; سوخت for ریخت ; R ; خورد for I(a) ;

بگرد پای سمنش نمیرسد مشتاق
 که دست بوس کند تا بدان دهن چه رسد
 همه خطای^۲ منست آنچه^۳ می رود بر من
 ز دست خویشتم تا بخویشتن چه رسد
 بیا که گر بگریبان جان رسد دسم
 ز شوق پاره کنم تا به پیرهن چه رسد
 که دید برگ^۴ بهاری برنگ رخسارت
 که آب^۵ گل ببرد تا بیاسمن چه رسد
 رقیب کیست که در ماجرای خلوت ما
 فرشته ره نبرد تا باهر من چه رسد^۶
 زهی^۷ نبات که حسنی و منظری دارد
 بحسن و^۸ قامت آن نازنین بدن چه رسد^۹
 چو خسرو از لب شیرین نمیرد مقصود
 نگاه^{۱۰} کن که بفرهاد کوهکن چه رسد
 زکوة^{۱۱} لعل لب را بدی^{۱۲} طلبکارند
 میان اینهمه خواهندگان بمن چه رسد

۲ I; خطای for Z, L; گناه for do.

۳ I, I(a), Z, L; اینکه for آنچه.

۴ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ for برگ.

۵ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); رنگ for آب.

۶ This line is omitted in R.

۷ C, Y(a); زهر for زهی; Y(b); هر آن for do.

۸ All texts and all MSS. but I; بسرو for بحسن و.

۹ I(a) omits this line.

۱۰ Z, L, Y(b); قیاس for نگاه.

۱۱ R; نبات for زکوة.

۱۲ R; گرفتار for طلبکار; C, Y(a); خریدار for do.

بدرستی
 و درستی
 و درستی

رسید ناله سعدی بهر که در آفاق
اگر^{۱۳} عبیر نسوزد بانجمن چه رسد

۶۶

Metre: [----|----|----] هزج مسدّس مکفوف مقصور

گر سروی بیالای تو باشد نه چون قدّ دلارای تو باشد
گر خورشید در مجلس نشیند نپندارم که همتای تو باشد
گر دوران زسرگیرند هیئات که مولودی بسیای تو باشد
که دارد درهمه لشکر کمافی که چون ابروی زیبای تو باشد
بیادا ور بود غارت در اسلام همه شیراز یغمای تو باشد
رای خود نشاید در تو پیوست همی سازیم^۱ تا رای تو باشد
دو عالم را بیکبار از دل تنگ بدر^۲ کردیم تاجای تو باشد
بک امروز است مارا نقد ایام مرا کی صبر فردای تو باشد^۳
خوشست اندر سر دیوانه^۴ سودا بشرط^۵ آنکه سودای تو باشد
سر سعدی چو خواهد^۶ رفتن از دست همان بهتر که دریای تو باشد

۱۳ L, Z; for وگر .

۱ Z, I, Y(b); سازیم for باشیم .

۲ C, Z, L, Y(a), Y(b); بدر for برون .

۳ This line is omitted in I(a).

۴ C, Z, L, Y(a), Y(b); دیوانه for شوریده .

۵ R; بشرط for بوی .

۶ I, I(a), R, C, Y(a); چو خواهد for بخواهد .

۶۷

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

از تودل برنکم تادل و جانم باشد
 میبرم^۱ جور توتا و سع^۲ و توانم باشد
 گرنوازی چه سعادت به از این خواهیم یافت
 ورکشی زار چه دولت به از آتم باشد
 چون مرا عشق تو از هر چه^۳ جهان بازستد
 چه غم از سرزنش هر که^۴ جهانم باشد
 تیغ قهر ار توز، قوت روحم گردد
 جام زهر ار تودهی قوت روانم باشد
 در قیامت که^۵ سر از خاک لحد بردارم
 گرد سودای تو بر دامن جانم باشد
 گرترا رغبت^۶ مانیست خیالت بفرست
 تا شی محرم اسرار نهانم باشد
 هر کسی را زلبت خشک^۷ تمنائی هست
 من خود این^۸ بخت ندارم که زبانم باشد
 جان برافشانم اگر سعدی خویشم خوانی
 سر این^۹ دارم اگر دولت آتم باشد

۱ I(a), C, L, Y(a), Y(b); کشم, for برم; Z; کنم, for do.

۲ I(a), Z, L, C, Y(a); جهد, for وسع; Y(b); تاب, for do.

۳ I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b); دو, for چه.

۴ C, Z, L; دو, for که.

۵ All texts and all MSS. but I; قیامت چه, for در قیامت که.

۶ All texts and all MSS. but I; خاطر, for رغبت.

۷ Z, L, Y(b); چشم, for خشک; C, Y(a); هست تمنای نیک, for چشم تمنای هست.

۸ R, C, Y(a), Y(b); آن, for این.

۹ L; آن, for این.

۶۸

Metre: [----|----|----|----] رمل مثنیٰ مشکول مسبق

بحدیث در نیائی که لبث شکر نریزد^۱
 نجمی که شاخ طوبی بستیزه بر نریزد
 هوس تو هیچ طبعی^۲ نبرد که سرنیارد
 زپی تو هیچ مرغی نبرد که بر نریزد
 دلم از غمت زمانی نتواند ار نالد
 مژده یکدم آب حسرت نشکبد^۳ ار نریزد
 که نه من زدست^۴ عشقت ببرم بعافیت^۵ جان
 تو مرا بکش که خونم ز تو خوبتر نریزد
 در راست^۶ لفظ سعدی ز فراز بحر معنی
 چکند بداهنی^۷ در که بدوست بر نریزد

۶۹

Metre: [---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اخرب مسبق

بگذشت و بازم آتش در خرمن سکونزد
 دریای آتشین در دیده^۱ موج خونزد

۱ R; بریزد, for نریزد.

۲ L, Z; نبرد, for نبرد.

۳ All texts and all MSS. but I; تواند, for شکبد.

۴ I(a); نه که من زدرد, for نه که من زدست.

۵ Z, C; عافیت, for عافیت.

۶ C, Y(a), Y(b); نظم, for لفظ.

۷ I(a), C, Y(a), Y(b); دامن, for دامن.

۱ I(a); سینه, for دیده.

دیرست تا من این درد در دل نهفته دارم
 سودای نا توانی ره بر زبان کنون زد^۲
 غلغل فگند روحم در گلشن ملائک
 هر گه که سنگ آهی بر طاق آبگو زد^۳
 خود کرده بود غارت عشقش^۴ حوالی دل
 بازم بیک شیخون بر ملک اندر وزد^۵
 دیدار دلربایش^۶ در پایم ارغوان ریخت
 گفتار جان فزایش در گوشم ارغنون زد^۷
 دیوانگان خود را می بست در سلاسل
 ورنیز^۸ عاقلی بود آنجا دم از جنون زد^۹
 یارب دلی که دروی پروای^{۱۰} خود نگنجد
 دست محبت آنجا من گاه عشق چون زد
 سعدی ز خود برونشو گر مرد راه عشقی
 کانکس رسید دروی^{۱۱} کز خود قدم برون زد

۲ This line is only found in I.

۳ C, L, Y(a), Y(b); نیلگون, for آبگون. This line is omitted in Z: In I the following verse succeeds line

جان بر زمین حالت سر بر نداشت زانگه - کا ندر سرای عظم عشق تو ارغنون زد .

۴ R; عشقت, for عشقش: Z; حسنش, for do.

۵ This line is omitted in C and Y(a).

۶ R; دلفریب, for دلربای: Z, L; دلفروز, for do.

۷ This line is omitted in I.

۸ C, Y(a), Y(b); هر جاکه, for ورنیز.

۹ This line is omitted in I.

۱۰ R, Z; کس, for خود.

۱۱ I(a); رسید دروی, for رسد بمنزل.

۷۰

Metre: رجز هُشْمَن سالم [---|---|---|---|]

بخرام بالله تا صباح بینخ ضویر بر کند
 برقع بر افگن تابَهشت^۱ از حور^۲ زبور بر کند
 زانروی و خال دلستان برکش نقاب پرنیان
 تا پیش^۳ رویت آسمان آنخال^۴ اختر بر کند
 خلقی چومن^۵ بر روی تو آشفته همچون^۶ موی تو
 پای آن نهد در^۷ کوی تو کاول دل از^۸ سر بر کند
 تا^۹ خارغم دریای جان بر رفت^{۱۰} ایگلرخ روان^{۱۱}
 و آنکه کرا پروای^{۱۲} جان کزیای نشتر بر کند^{۱۳}
 زان^{۱۴} عارض فرخنده خونه رنگ دارد گل نه بوی^{۱۵}
 انگشت^{۱۶} غیر ترا بگو تا چشم عبهر بر کند

۱ بهشت، for جنان؛ I(a).

۲ R؛ زبور، for رفع.

۳ I؛ رویت، for خالت.

۴ R؛ آن خال، for آن خال و؛ C, Y(a), Y(b).

۵ I(a), C, Y(a), Y(b)؛ به بَش، for چومن.

۶ Z, L؛ چون کبوی، for همچون موی.

۷ I؛ در، for بر.

۸ I(a)؛ جان، for سر.

۹ I(a)؛ تا، for ما؛ R؛ تا، for do.

۱۰ I, I(a)؛ بر پوشت، for بر رفت؛ R؛ بر رویت، for do.

۱۱ Y(b)؛ عیان، for روان.

۱۲ I, I(a)؛ آن، for جان.

۱۳ This line is omitted in Z, L. In Y(b) lines 4 and 5 are transposed.

۱۴ I(a), C, L, Y(a), Y(b)؛ آن، for زان؛ Z؛ از، for do.

۱۵ I(a)؛ کُل دارد، for کُل دارد؛ C, L, Y(a), Y(b)؛ آن دارد، for do؛ R؛ مانند، for می‌اند؛ Z؛ می‌اند، for do.

۱۶ R؛ غیرت، for حیرت.

Y Y

مکن عیب^۱ خردمندی که در بند هوا ماند
در آنصورت که عشق آید خردمندی کجا ماند
قضای لازمست آنرا که^۲ به خورشید عشق آرد
که همچون ذره در مهرش گرفتار هوا ماند
تَحْمَل چاره عشقست اگر طاقت بری ورنه
که بار^۳ نازنین برد^۴ بار بادشا ماند

ε All texts and all MSS. but I; جور, for بار.

هوا دار نکو رویان نیندیشد ز بدگویان
 بیاگر روی آن داری که طعنت^۵ در قفا ماند
 اگر قارون^۶ فرود آید شبی در خیل مهرویان^۷
 چنان صیدش کنند آتش^۸ که فردا بینوا ماند
 بیار ای باد نو روزی نسیم باغ فیروزی
 که بوی عنبر آمیزش ببوی یار ما ماند
 تو در لهو و تماشائی کجا بر من بیخشائی^۹
 بیخشاید مگر یاری که از یاری جدا ماند
 جوابم گوی وز^{۱۰} جرم کن بهر تلخی که میخواهی
 که دشنام از لب لعلت بشیرین تر دعا ماند
 دری دیگر نمی دانم که روی از تو بگردانم
 مخور^{۱۱} ز نهار بر جانم که دردم بی دوا ماند
 ملامتگوی بیحاصل نداند^{۱۲} درد سعدیا
 مگر وقتی که در کوئ^{۱۳} بروئی^{۱۴} مبتلا ماند^{۱۵}
 اگر بر هر سرموی نشیند چو تئو^{۱۵} بتروی
 بجز قاضی نیندارم که نفسی^{۱۶} پارسا ماند

۵ R; طعنت, for طعنت.

۶ I; فرود, for وفراز.

۷ I(a); منزل خوبان, for مهرویان.

۸ I(a); آتش, for آتش; Z; آتش, for do.

۹ C, Z, Y(a), Y(b); بیخشاید, for بیخشائی.

۱۰ L, Z; جان من, for جرم کن.

۱۱ Y(a); ممکن, for مخور.

۱۲ R, C, Y(a), Y(b); حال, for درد.

۱۳ L; دردی, for روی.

۱۴ In I(a) the Ode stops at this complet.

۱۵ I omits تئو after چون.

۱۶ C, Y(a); زهد, for نفسی.

جمال مجلس و محفل امام شرع رکن الدین
 که دین از قوت رأیش به عهد مصطفی ماند
 کمال حسن تدبیرش چنان آراست عالما
 که تا دورابد باقی بر او حسن ثنا ماند^{۱۷}
 همه عالم دعا گویند و سعدی کمترین قائل
 در^{۱۸} این دولت که باقی باد تا دور^{۱۹} بقا ماند

۷۲

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزخ مثنوی سالم

ترا خود یکزمان با ما سر صحرا نمی باشد
 چو شمسست خاطر^۱ رفتن بجز^۲ تنها نمی باشد
 دو چشم از ناز در یشت فراغ از^۳ حال درویش
 مگر کز خوبی خویش نگه درما^۴ نمی باشد
 ملک یا چشمه نوری پری یا لعبت^۵ حوری
 که در گلبن گل سوری چنین زیبا نمی باشد
 پر بروی و مه پیکر سمن بوی و سیمین بر
 عجب کز حسن رویت در جهان غوغا نمی باشد

۱۷ This line is omitted in I.

۱۸ I; درین, for درین.

۱۹ I; دور, for روز.

۱ شمسست, for سروت; I(a); شمسست خاطر, for خورشیدت سر; I; ۱

۲ R; بجز, for مگر.

۳ I; خار, for حال.

۴ All texts and all MSS. but I; نظر, for نگه; I(a), Z, C, L, Y(a), Y(b)
 در, for در; R; با, for دو.

۵ Y(a), Y(b); لعبت, for لعبت و.

چو نتوان ساخت بیرویت بیاید ساخت باخویت
 که مارا از^۶ سر کویت سر دروا^۷ نمی باشد
 مرو هر سوی و هر^۸ جای که مسکینان نیند آگه
 نمی بیند کست ناگه که او شیدا نمی باشد
 جهانی در پیت مفتون بجای آب گریان^۹ خون
 عجب میدارم از هامون که چون دریا نمی باشد^{۱۰}
 چنان بر خاک ابن منزل بگریم تا بگردد گل^{۱۱}
 ولیکن باتو آهن دل^{۱۲} دم گرا نمی باشد
 همه شب میزیم سودا ببوی وعده فردا
 شب سودای سعدی را مگر فردا نمی باشد

۷۳

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ محذوف

تاکی ای دلبر دل من بار تنهای کشد
 رسم از تنهای احوالم^۲ بر سوای کشد

۶ R, C, Y(a); در, for I(a), Y(b); بی, for do : Z, L; ر, for do.

۷ Z, C, L, Y(a), Y(b); سودا, for دروا.

۸ R, Z, C; جای که, for جا که.

۹ Y(a), Y(b); آب گریان, for اشک ریزان.

۱۰ I(a) omits this line.

۱۱ In I, I(a), R, Z, this hemistich runs as follows:

نکیرد, but چرا بر خاک ابن منزل نگریم تا بگیرد گل.

۱۲ Y(a), Y(b); دلم, for دم.

۱ I; ای, for از.

۲ C, Y(a), Y(b); احوالم, for احوالش.

کی شکیبای توانکردن^۳ چو عقل از دست رفت
 عاقلی باید که^۴ پای اندر شکیبای کشد
 سر و بالای^۵ مناگر چون گل آ^۶ در چمن
 خاک پایت زرگس اندر چشم بینای کشد^۷
 روی تاجیکانه ات بنمای^۸ تا داغ حبش
 آسمان بر چهره ترکان^۹ یغمای کشد
 شهد ریزی چون دهانت دم^{۱۰} بشیرینی زند
 فتنه انگیزی چو زلفت سر برسوی کشد
 خود هنوزت پسته خندان عقیقی نقطه^{۱۱} ایست
 باز تا گردش قضا پرکار مینای کشد^{۱۲}
 دل نماند بعد ازین باکس که گر^{۱۳} خود آهنت
 ساحر چشمت بمقناطیس زیبای کشد^{۱۴}
 سعدیا دم در کش ار دیوانه خواندنت که عشق^{۱۵}
 گر چه از صاحب دلی خیزد بشیدای^{۱۶} کشد

۳ R; کردن, for بردن.

۴ L; عاقل, for عاقلی.

۵ I(a), C, Y(b); روی, for پای.

۶ C, Y(a); وشاطر, for مناگر.

۷ R omits this line.

۸ R; تاجیکانه ات بنمای, for تاجیکانه بنمای که.

۹ I(a); خوبان, for ترکان.

۱۰ I(a); لب, for دم: I, L, Z; بانوش لب, for دم.

۱۱ R; نقطه, for نقطه: I, Z; نقطه, for do.

۱۲ This line is omitted in C and Y(a).

۱۳ Y(a); مگر, for گر.

۱۴ I(a) stops at this verse which comes as line 6. In R this line runs as follows: آن وصل هجران نباشد بیش ازین خود را بمقناطیس رعنا کشد.

۱۵ R, Y(b); ز, for که.

۱۶ Z; رسوای, for شیدای.

۷۴

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] محبت مثنیٰ مخبون مقصور

ترا سماع نباشد که سوز عشق نبود
 گمان مبر که بر آید زخام هرگز دود
 چو هر چه میرسد^۱ از دست دوست^۲ فرقی نیست
 میان شربت شیرین^۳ و تیغ زهر آلود
 نسیم باد^۴ صبا بوی یار من^۵ دارد
 چو^۶ باد خواهم ازین یس بیوی^۷ او پیمود
 همی گذشت^۸ و نگه کردمش بگوشه چشم
 که یک نظر بر بایم مرا زمین بر بود
 بصبر خواستم احوال عشق پوشیدن
 ولی بگل نتوانستم آفتاب اندود
 سوار عقل که باشد که پشت نماید^۹
 در آن مقام که سلطان عشق روی نمود

۱ R; for رود.

۲ I, R; for دوست.

۳ I(a), Z, L; for نوشین.

۴ I; for صبا.

۵ Z, L, Y(a); for یار من.

۶ I, I(a), R, C; for چو.

۷ V(a); for روی; Z, L, Y(b); یاد, for do: C; f
 بیوی او پیمود.

۸ Z, L; for نگه.

۹ Z, L, C, Y(a), Y(b); for پشت نماید.

پیام من^{۱۰} که رساند بخدمتش که رضا
 رضای^{۱۱} اوست گرم خسته دارد^{۱۲} ار خوشنود
 شبی زلفت که سعدی بداغ^{۱۳} عشق نگفت^{۱۴}
 دگر شب آمد و کی^{۱۵} تو روز خواهد بود

۷۵

Metre: [—|—|—|—|—|—] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

ترا سر یست که با ما فرو نمی آید
 مرا دلی که صبوری از او نمی آید
 کدام دیده بروی تو باز شد همه عمر
 که آب دیده برویش فرو نمی آید
 جز اینقدر نتوان گفت در جمال تو عیب
 که مهربانی ازین طبع و خو نمی آید
 چه جورکز خم چوگان^۱ زلف مشکینت
 بر او فتاده مسکین چوگو نمی آید
 اگر هزار گزند آید از تو بر دل ریش
 نه عاشق است^۲ که گوید نکو نمی آید

۱۰ Z, L; ما, for من.

۱۱ I; اوست, for تست.

۱۲ I; داری, for دارد.

۱۳ I(a); هجر, for عشق.

۱۴ C, Y(a); خفت, for گفت.

۱۵ C, Y(a), Y(b); چون, for کی.

۱ چوگان, for گیسوی Z.

۲ All texts and all MSS. but I, R; بد از منست که گویم, for عاشق است که گوید.

ور^۳ از حدیث تو کوتاه کم زبان^۴ امید
 که هیچ حاصل از این گفتگو نمی آید
 گمان برند که در عود سوز سینه من
 بمرد^۵ آتش معنی که بو نمی آید
 چه عاشق^۶ است که فریاد درد ناکش نیست
 چه مجلس^۷ است کزان های و هو نمی آید
 بشیر بود^۸ مگر شور^۹ عشق^{۱۰} سعدی را
 که پیر گشت^{۱۱} و تغیر در او نمی آید

۷۶

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] رمل مثنیٰ مخبون محذوف

چه کند بنده که بر جور تحمل نکند
 دل اگر تنگ شود^۱ مهر تبدل نکند
 عقل^۲ و دین در سرکارت شدو بسیاری نیست
 سر و جان خواه که دیوانه^۳ تأمل نکند

۳ All texts and all MSS. but I, R; گر, for ور.

۴ I(a); کم زبان, for کنیم دست.

۵ Z; بمرد, for نبود.

۶ C, Y(a), Y(b); عاشقی, for عاشق.

۷ I(a); مجلس, for مجامعی; C, Y(a), Y(b); مجلس, for محفل.

۸ C, Y(a), Y(b); بود, for رفعت.

۹ R; شور, for سوز.

۱۰ I(a), R, C, Y(a), Y(b); در سعدی, for سعدی را.

۱۱ I, C, Y(a); گشت, for بود.

۱ Z, L; شود, for بود.

۲ Y(h); عقل, for دل.

۳ I(a); که دیوانه, for و بیچاره.

سحر گویند حرامست در این عهد و لیک
چشم آن کرد که هاروت بیابل نکند
غرقه در بحر عمیق تو چنان بی صبرم^۴
که مبادا که در آیام بساحل نکند^۵
بگلستان زوم تا تو در آغوش منی
بلبل ار روی تو بیند طلب گل نکند
هر که با دوست چو سعدی نفسی خوش در یافت
جزو کس^۶ در نظرش باز تخیل نکند

۷۷

هزج مسدّس محذوف

[----|----|----]

چه سرواست آنکه بالا مینماید عنان از دست دلها میرباید
که زاد این صورت پا کیزه^۱ رخسار وز^۲ این صورت ندانم تاچه زاید
اگر صد نوبتش چون قرص خورشید ببینم آب در چشم من آید
کس اندر عهد ما ماند وی^۳ نیست ولی ترسم بعهد ما نیاید
فراغت زانطرف چند آنکه خواهی وز اینجانب محبت می فزاید
حدیث عشق^۴ جانان گفتنی نیست وگر گوی کسی همدرد باید
درازی شب از ناخفتگان پرس که خواب آلوده را کوتاه نماید^۵

۴ C, Y(a); بیصبرم, for میصبرم.

۵ This line is omitted in Y(b).

۶ I(a), C, Z, L, Y(a), Y(b); بحر او, for جزو کس.

۱ I, R; زیبا دگر بار, for پا کیزه رخسار.

۲ All texts and all MSS. but I, R; ازین, for وزین.

۳ I(a), Y(b); او, for وی.

۴ C, Y(a), Y(b); عشق, for ماو.

۵ R omits this line.

مرا پای^۱ اگر زاز دست وی^۲ نیست اگر می بنددم ور میکشاید
رها کن تا بیفتد^۳ نا توانی که باشی رنجگان زور آزماید
نشاید خون سعدی بی گنه^۴ ریخت و لیکن چون مراد اوست شاید

۷۸

Metre: [---|---|---|---] منسرح مثنی مطوی مجدوع

حسن تو دایم بدین قرار نماند مست تو جاوید در خمار نماند^۱
ای گل خندان نوشگفته نگه دار خاطر بلبل که نوبهار نماند
حسن دلاویز پنجه ایست نگارین تا بقیامت بر او نگار نماند
عاقبت از ما غبار ماند^۲ زنهار تا ز تو بر خاطری غبار نماند^۳
بار گذشت آنچه دیدی از غم و شادی بگذرد امسال و همچو پار نماند^۴
هم بدهد دور روزگار مرادت ور ندهد دور روزگار نماند
سعدی شوریده بقرار چرائی^۵ در پی چیزی که بر قرار نماند
شیوه عشق اختیار اهل تمیز^۶ است بل چو قضا آمد اختیار نماند

۱ I(a); بای، for باری.

۲ I(a); وی، for او; Y(b); دست وی، for روی او.

۳ C, Y(a), Y(b); بیفتد، for بیند.

۴ All texts and all MSS. but I; گنه، for سبب.

۵ This line is omitted in R.

۶ In R, C, Z, L, و is inserted after ماند.

۷ In R the following couplet succeeds line 4:

محنت عشقست و عاقبت بسر آید - دولت حسدست و پایدار نماند

۸ In R the hemistiches 5(a) and 6(b) are omitted, and 6(a) and 5(b) a joined to form a new verse (6), 5(b) being written thus; هم بار نماند
بگذرد امسال

۹ R; چه مانی، for چرائی.

۱۰ I(a); ادیب، for ادب; R; تمیز، for ادب; Z; هنر، for do.

N.B. This ode is omitted in I.

Metre: هزج مثنوی مسبق [-----|-----|-----|-----]

سرجانان ندارد هر که اورا خوف جان باشد
 بجان گر صحبت جانان بر آید^۱ رایگان باشد
 مغیلان چیست تا حاجی عنان از کعبه بر پیچد^۲
 خشک در راه مشتاقان بساط پرنیاب باشد
 ندارد باتو بازاری مگر شوریده احوالی^۳
 که مهرش در میان جان و مهرش بر دهان باشد
 پیرویا چرا پنهان شوی از مردم چشم
 پیرا خاصیت^۴ آنست کز مردم نهان باشد
 نخواهم رفتن از دنیا مگر در پای دیوار^۵
 که تا در وقت جان دادن سرم بر آستان باشد
 گراز رای تو برگردم بنخیل و نا جوانمردم
 روان از من تمنا کن که فرمانت روان باشد
 بدریای غمت غرقم گریزان از همه خلقم
 بسان^۶ دشمن از دشمن که تیرش در کمان باشد
 خلائق در تو حیرانند و جای حیرتست الحق
 که مه را بر زمین بینند و مه بر آسمان باشد

۱ بر آید، بیای؛ Z, L, Y(b).

۲ پیچد، for، ناپد؛ I(a).

۳ احوالی، for، اسراری؛ I(b), R, C, Y(b).

۴ I(a)؛ Z, L؛ برای خاصیت، برای خاصیتش؛ for do.

۵ Z, L, Y(a)؛ دیوارش، for دیوارت.

۶ R, C, Z, L, Y(a), Y(b)؛ گریزد، for بسان.

میانت را و مویت^۷ را اگر صد ره بیپائی
 میانت^۷ کمتر از موئی و مویت^۷ تا میان باشد^۸
 بشمشیر از تو نتوانم که روی دل بگردانم
 و گر میلم کشی در چشم میلم همچنان باشد
 چو فرهاد از جهان بیرون بتلخی میروود سعدی
 و لیکن شور شیرینش نماند تا جهان باشد

۸۰

Metre: [----|----|----|----] رجز مثنوی مطوی مخبون

خواب خوش من ای پسر دستخوش خیال شد
 نقد امید عمر من در طلب وصال شد
 گر نشد اشتیاق او^۱ غالب صبر و عقل من^۲
 آن بچه زیر دست گشت این بچه پایمال شد
 بر من اگر حرام شد وصل تو نیست بل عجب
 بل عجب آنکه خون من بر تو چرا حلال شد
 بر تو آفتاب اگر بدر کند هلال را
 بدر و جود من چرا در نظرت هلال شد

^۷ I(a) میانت and مویت, for موبش and مانتس; I(a).

^۸ This line is omitted in C, Y(a). In Y(b) it comes as line 7.

N. B. In I this Ode is omitted.

^۱ I; اشتیاق او, for از روی تو.

^۲ C; من, for و هوس.

شاید^۳ اگر طلب کنی^۴ عزت ملک^۵ مصر^۶ دل^۱
 آنکه هزار یوسف^۷ بنده^۸ جاه و مال^۹ شد
 طرفه مدار گر زدل^۹ نعره^{۱۰} بینخودی زخم
 کائنات دل چو شعله زد صبر در او محال شد
 سعدی اگر نظر کند در تو گمان بد مبر^{۱۰}
 کونه برسم دیگران عاشق^{۱۱} زلف و خال شد

۸۱

Metre: [---|---|---|---|---] محنت مثنیٰ مخبون مقطوع

دل از هوس یار بر نمی گیرد طریق مردم هشیار بر نمی گیرد
 بلای عشق خدا یا ز جان ما بر گیر که جان ما دل ازینکار بر نمی گیرد
 همیگدازم و میسازم و شکیبائیست^۱ که پرده از رخ^۲ اسرار بر نمی گیرد
 وجود خسته^۳ من زیر بار جور فلک جفای یار بسر بار بر نمی گیرد
 رواست گر نکند^۴ یار دعوی یاری چو بار غم ز دل یار بر نمی گیرد

۳ شاید, for زبید; R, Z, C, L, Y (a), Y (b).

۴ All texts کنی, for کند.

۵ In I(a) ملک and مصر are transposed.

۶ I; را, for دل.

۷ All texts and all MSS. but I; یوسفش, for یوسف.

۸ I, I(a); خال, for مال.

۹ I(a); خورد, for دل.

۱۰ All texts and all MSS. but I; تانه غلط گمان بری, for در تو گمان بد مبر.

۱۱ All texts and all MSS. but I; بنده, for عاشق.

۱ Z, C, Y(a); شکیبائیست, for شکیبانست.

۲ I(a); سر, for رخ.

۳ R; نکند, for بکند.

چه باشدار بوفادست گیردم یکبار گرم ز پای^۴ بیکبار بر نمی گیرد
بسوخت سعدی در دوزخ فراق و هنوز طمع ز راحت^۵ دیدار بر نمی گیرد

۸۲

Metre: [---|----|---|----] هزج مثنوی اخرب

سروی چو تو میباید تا باغ بیاراید
ورا در همه باغستان سروی نبود شاید
در عقل^۲ نمی گنجد در وهم^۳ نمی آید
کز تخم^۴ بنی آدم فرزندی چنین^۵ آید
چندان دل مشتاقان بر بود لب لعلت
کاندر همه شهر اکنون دل نیست که نر باید
هر کس سر سودانی دارند و آشنائی
من بنده فرامم تا دوست چه فرهاد
گر سر برود روزی^۶ در پای نگارنش
سهلست ولی ترسم کو دست نیالاید
حقا که مرا دنیا بیدوست^۷ نمی باید
با تفرقه خاطر دنیا بجه کار آید

۴ R, L; دست, for ای.

۵ R; راحت, for رحمت.

N. B. This ode is omitted in I.

۱ I; کر, for ور.

۲ C, Y(a), Y(b); عقل, for وهم.

۳ C, Y(a), Y(b); وهم, for فهم.

۴ I(a), C, Y(a), Y(b); تخم, for نسل.

۵ All texts and all MSS. but I; چنین, for بری.

۶ I, I(a), Z; روزی, for قطعا; R; مطلق, for do.

۷ I, R; دنیا بی دوست, for دنیا بجه.

دوست باز آمد و دشمن بمصیبت^۲ بنشست
 باد نوروز علی رغم خزان باز آمد
 پیر بودم ز جفای فلک و دور^۳ زمان
 باز پیرانه سرم بخت جوان باز آمد
 مژدگانی بده ای نفس که سختی بگذشت
 دلگرانی مکن ای جسم که جان باز آمد
 باور از بخت ندارم که بلطف^۴ از در من
 آن بت سنگدل سخت کمان باز آمد
 تا تو باز آمدی ای مونس جان از در غیب
 هر که در سر هوسی داشت از آن باز آمد
 عشق روی تو حرامست مگر سعدی را
 که بسودای تو از هر که جهان باز آمد
 دوستان عیب مگیرید^۵ و ملامت میکنند
 کین جدی است که از وی توان باز آمد

۸۴

Metre: [---|---|---|---|] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

شیرین دهان آن بت عیار بنگرید
 دُر در میان لعل شکر یار بنگرید

۲ Z, C, L, Y(b); for مصیبت, خصوصیت.

۳ R; دور, for جور.

۴ All texts and all MSS. but I; لطف, for صلح.

۵ Z, L, C, Y(a), Y(b); دو, for که.

۶ I(a); مگیرید, for مگویند.

بستان عارضش که تماشاگاه دلست
 پر نرگس و بنفشه و گلنار بنگرید
 از ما^۱ بیک نظر بستاند هزار دل
 این ابروی و رونق بازار بنگرید
 در عهد شاه عادل اگر فتنه نادر است
 این چشم مست و غمزۀ^۲ خونخوار بنگرید
 امروز روی یار بسی^۳ خوبتر ز دیست^۴
 امسال کار من بتراز یار بنگرید
 سنبل نشانده^۵ بر گل سوری نگه^۶ کنید
 عنبر فشانده گرد سمن زار بنگرید
 آن دم که جعد زلف پریشان بر افکند
 صد دل زیر طرۀ طرار بنگرید
 گفتار بشنویدش^۷ و دانم^۸ که خود ز کبر
 باکس سخن نگوید^۹ و رفتار^{۱۰} بنگرید
 گنجی ست درج در^{۱۱} عقیقین آن پسر
 بالای گنج حلقه زده^{۱۲} مار بنگرید

۱ I, R; ما, for من.

۲ All texts & all MSS. but I; فتنه, for غمزۀ.

۳ R; روی یار است, for روی یار بسی; C, Y(a), Y(b); روز باز بسین.

۴ L, C, Y(a), Y(b); دی, for دیست.

۵ R; نهاده, for نشانده.

۶ Y(a), Y(b); نظر, for نگه.

۷ I. بشنویدش, for do. بشنویدش; R, L, Z, Y(b); بشنودش, for بشنودش.

۸ C, Y(a), Y(b); دانم, for دایم.

۹ R and all texts omit و after نگوید.

۱۰ I, I(a), C, L, Y(a), Y(b); رفتار, for گفتار.

۱۱ I(a), R, Z; درج در, for درج; C, Y(a); در ز در, for do.

۱۲ C, Y(a); حلقه زده, for حلقه از.

چشمش بتیغ^{۱۳} اغمزه خونخوار خیره^{۱۴} کش
 شهری گرفت قوت بیمار بنگرید^{۱۵}
 دی گفت سعدیا من از آن تو ام نظر
 این عشوه^{۱۶} دروغ دگر بار بنگرید

۸۵

Metre: [---|---|---|---] محبت مثنیٰ مخبون مقطوع

کدام چاره سگالم که با تو در گیرد
 بکاروم که دل من دل از تو بر گیرد
 ز چشم خالق قتادم هنوز^۱ و ممکن نیست
 که چشم شوخ^۲ من از عاشقی حذر گیرد
 دل ضعیف مرا نیست زور بازوی آن^۳
 که پیش تیر غمت^۴ صابری سپر گیرد
 چو تلخ عبشی من بشنوی بخنده در آی
 که گر بخنده در آی جهان شکر گیرد

۱۳ Y(a), Y(b); تیر, for تیغ.

۱۴ R; خیره, for شوخ.

۱۵ All texts and all MSS. but I insert the following couplet as line 11 which introduces a double *magta'*, and is probably corrupt:

تشکیده است باطن سعدی ز سوز عشق * سوزی که در دلت در اشعار بنگرید.

۱۶ I, Z; عشوه, for عشق; و R; شیوه, for do.

N. B. I(a), and Z omit lines 3, 4, 5, 7, 12, and R omits verses 1 and 9.

۱ R, C, omit و after هنوز.

۲ In I(a), چشم and شوخ are transposed.

۳ Z, L; آنکه, for آن; I; عتق, for do.

۴ Y(a), Y(b); غمش, for غمت.

هلاک مابه بیابان عشق خواهد بود
 کجاست مرد^۲ که با ماسر سفر دارد
 گر از مقابله تیر^۳ آید از عقب شمشیر
 نه عاشقست که اندیشه از خطر دارد
 و گر بهشت مصوّر کنند عارف^۴ را
 بغیر دوست نشاید که دیده بر دارد
 از آن متاع که در پای دوستان ریزند
 مرا سریست ندانم که اوچه سر دارد
 دریغ پای که بر خاک مینهد معشوق
 چرا نه بر سر و برچشم من^۵ گذر دارد
 عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر
 کدام عیب که سعدی خود این^۶ هنر دارد
 نظر بروی تو انداختن حرامش باد
 که جز تو در همه عالم کسی دگر دارد

۸۷

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

کس این کند که زیار و دیار بر گردد
 کند هر آئینه چون روزگار بر گردد

۲ R; for, مرد یار.

۳ I; شیر, تیر.

۴ C, Y(a), Y(b); عاشق, I(a); عارف, for عارف را, for, بر عاشق.

۵ Z, L; ما, for من.

۶ Z, L; چنین, for خود این.

تنگ دلی که نیارد کشید زحمت گل
 ملامتش نکم گر زخار بر گردد
 بجنگ خصم کسی گر خیل فروماند
 ضرورتست که بیچاره وار بر گردد
 بآب تیغ اجل تشنه گشت^۱ مرغ دلم
 که نیم کشته بخوف چند بار بر گردد
 زیر سنگ حوادث کسی چه چاره کند^۲
 جز این قدر که به پهلوی چو مار بر گردد
 دلم نماند ز بس خون که ریخت هر ساعت^۳
 که در دو دیده یاقوت بار^۴ بر گردد^۵
 گر از دیار بوحشت^۶ ملول شد سعدی
 گمان مبر که بمعنی زیار بر گردد

۸۸

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنی مخبون محذوف

مرا بعاقبت آتشوخ سیمتن بکشد
 چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد

^۱ All texts and all MSS. but I; است, for کشت.

^۲ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); فاده را چه طریق.

^۳ The R variant of this hemistich runs thus; دلم نماند ز بس گر حیث هر ساعت:
 in L, Z, it is as follows; دلم ماند ز بس چون حیث هر ساعت.

^۴ I, R; بار, for وار.

^۵ This line is omitted in I(a), C, Y(a), Y(b).

^۶ C, Y(a), Y(b); وحشت, for صورت.

بلطف اگر بخرامد هزار دل ببرد
 بقهر اگر بستیزد هزار تن بکشد
 اگر چه آب حیاتست در دهان و لب
 مرا عجب نبود کان لب و دهن بکشد
 گر ایستاده حریفی اسیر عشق بماند
 و گر گریخت فراقش^۱ بتاختن بکشد
 مرا که قوت کاهی نه کی دهد زنهار
 بلای عشق که فرهاد کوهکرن بکشد
 کسان عتاب کنندم که ترک عشق بگوی
 بنقدم ار^۲ نکشد عشق^۳ این سخن بکشد
 بشرع عابد اوئاث اگر بیاید کشت
 مرا چه حاجت کشتن که خود وثن بکشد
 بدوستی گله کردم زچشم شوخ گفت
 عجب نباشد اگر مست^۴ تیغ زن بکشد^۵
 بیک نفس که بر آمیخت یار با اغیار
 بسی نماند که غیرت وجود من بکشد
 بخنده گفت که من شمع جمع ایسعدی
 مرا از آن چه که پروانه خویشتن بکشد

۱. فراقش , خیالش ; All texts and all MSS. but I.

۲. بقدم ار , بنقد اگر ; I, Z, L.

۳. نکشد عشق , بکشد عاشق ; Z: عشق , عشقم ; I(a).

۴. All texts and all MSS. but I; ترک , for مست .

۵. This line is omitted in I(a).

Metre: [---|---|---|---|] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

مرو بخواب که خوابت ز چشم بر باید
گرت مشاهده خویش در خیال آید
بحال صبر همین بود و منتهای شکیب
دگر میای^۱ که عمر اینهمه نمی پاید
چه ارمغانی از آن به که دوستان بیقی
تو خود بیا که دگر هیچ در نمی پاید^۲
اگر چه صاحب حسند در جهان بسیار
چو آفتاب بر آید ستاره نماید
ز نقش روی تو مشاطه دست باز کشید
که شرم داشت که خورشید را بیماراید
بلطف دلبر من در جهان نبینی دوست
که دشمنی کند و دوستی بیافزاید
نه زنده را بتو میاست و مهر بانی و بس
که مرده را به نسیمت روان بیاساید^۳
دریغ نیست مرا هر چه هست در طلبت
دلی چه باشد و جانی چه^۴ در حساب آید

۱ Z; میای, for میای.

۲ In Z the second hemistich of line 6 is substituted for this.

۳ I(a); بر آساید, for بیاساید.

۴ Z, L, Y(b); که, for چه.

N. B. This ode is omitted in R: Z omits lines 4, 5, and 6; I, C, Y(omit verse 7: I(a), omits line 5.

چرا و چون نرسد دردمند عاشقرا
مگر مطاوعت دوست تا چه فرماید
گر آه سینه سعدی رسد بحضرت دوست
چه جای دوست که دشمن براو ببخشاید

91

Metre: مَجْتَمِعٌ مَثْمُنٌ مَخْبُونٌ مَقْطُوعٌ [— — — | — — — | — — — | — — —]

مگر نسیم سحر بوی یار من دارد
که راحت دل امیدوار من دارد
بیای سرو در افتاده اند لاله و گل
مگر شمائل^۱ قد نگار من دارد
نشان راه سلامت ز من مهرس^۲ که عشق
زمام خاطر بی اختیار من دارد^۳
گیلا^۴ و تازه بهارا توئی که عارض تو
طراوت^۵ گل و بوی بهار من دارد
دگر سر من و بالین عافیت هیئات
بدین هوس که سر خاکسار من دارد
بهرزه در سر او روزگار کردم و او
فراغت از من و از روزگار من دارد^۶

5 In C, L, Y(a), Y(b); و is inserted after γ .

۲ All texts and all MSS. but I; محوی, for مرس.

γ This line is omitted in I(a).

ε I(a), R, C, Y(a): گلاب, for گلا و.

طراوت for , حلالت ; I

7 This line is omitted in I(a).

مگر بدود دلی باز مانده ام یارب
 کدام دامن همت^۷ غبار من دارد
 بزیر بار^۸ تو سعدی چو خر بگل درماند
 دلت نسوخت که بیچاره بار من دارد

۹۲

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنوی مخبون مقصور

من چه در پای تو ریزم که خورای^۱ تو بود
 سر نه چیز است که شایسته پای تو بود
 خرم آتروی که در روی تو باشد همه عمر
 و بن نباشد مگر آنوقت که رای تو بود
 ذره در همه اجزای من مسکین^۲ نیست
 که نه آن ذره معلق بهوای تو بود
 تا ترا جای شدای^۳ سرو روان در دل من
 هیچکس می نیسندم که بجای تو بود
 بوفای تو که گر خشت زنند از گل من
 همچنان در دل من مهر و وفای تو بود^۴

۷ همت، for خاطر؛ ۱.

۸ بار، for نای؛ C.

۱ Z, L, C, Y(a), Y(b); خورای، for سزای.

۲ I(a); مسکین، for سوخته؛ ۱(a).

۳ I, I(a); شدای، for سندی؛ ۱(a).

۴ This line is omitted in Z, L, C, Y(a).

غایت^۵ آنست که ما در سر کار تو رویم
 مرگ^۶ ما^۷ باک نباشد چو بقای^۸ تو بود
 من پروانه صفت پیش تو ای شمع چگل
 گر بسوزم گنه از من^۹ نه خطای تو بود
 عجیبت^{۱۰} آنکه ترا دید و حدیث تو شنید
 که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود
 خوش بود ناله دلسوختگان از سر درد
 خاصه دردی که بامید دوی تو بود
 ملک دنیا^{۱۱} همه با همت سعدی هیدچست
 پادشاهیش همین بس که گدای تو بود
 سالها قبله صاحب نظران خواهد بود
 بر زمینی که نشان کف پای تو بود^{۱۲}

۹۳

Metre: [---|----|---|---|]

نه آن شبست که کس در میان ما گنجد
 بخاکپای تو^۱ اگر ذره^۲ هوا گنجد

۵ R, Z, L, C, Y(a); غالب, for غایت.

۶ I, R; موت, for مرگ; I(a); فوت, for do.

۷ C, Y(a); را, for ما.

۸ I; رضای, for بقای; L, لقای, for do.

۹ All texts and all MSS. but I(a); از من, for من.

۱۰ I; است, for از; I(a) omits آن before که.

۱۱ I(a); عالم, for دنیا.

۱۲ This line is found only in I and R.

۱ Z, L, C, Y(a), Y(b); خاکپای تو, for بخاکپای تو.

۲ All texts & all MSS. but I; ذره در, for ذره.

کلاه ناز و تکبر بنه کمر بکشی
 که چون تو سرو ندیدم که در قبا گنجد
 ز من حکایت هجران مپرس در شب وصل
 عتاب کیست^۳ که در خلوت^۴ رضا گنجد
 مرا مده شکر^۵ و گل مریز^۶ در مجلس
 که شرط نیست که کس در^۷ میان ما گنجد
 چه حاجتست بگل عیش^۸ و یس و رامین را
 میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد
 چو شور عشق در آمد^۹ قرار عقل نماند^{۱۰}
 درون مملکتی چون^{۱۱} دو پادشا گنجد
 نماند در سر سعدی مجال^{۱۲} رود و سرود
 مجال آنکه دگر پند^{۱۳} پارسا گنجد^{۱۴}

^۳ Y(a), Y(b); کیست, for چیست.

^۴ Z; خلوت, for حضرت.

^۵ I(a), R, Z, L; شکر مده, for مدہ شکر C, Y(a); شکر بده, for do: Y(b);
 مده شکر, for do.

^۶ I(a), Z, L, C, Y(a), Y(b); میار, for مریز.

^۷ I(a), R, C, Y(a); زحمت, for کس در.

^۸ R; عیش, for عشق.

^۹ R; شور عشق در آمد, for سوز عاشقی آمد.

^{۱۰} R; نماند, for برفت.

^{۱۱} I, R; کی, for چون.

^{۱۲} Z, L, C, Y(a), Y(b); مجال: I(a); ز بانگ, for رود و بانگ.

^{۱۳} All texts; بار, for پند.

^{۱۴} This line is omitted in R.

N. B. In L the following ode, which is incomplete and probably corrupt, follows this Ghazal; --

نگفتم روزه بسیاری نیاید * ریاضت بگنزد سختی سر آید
 بس از دشواری آسانست ناچار * و لیکن آدمی را صبر باید
 رخ از ما تا بکی بنهان نماید * هلال اینست کابرو مینماید

۹۴

Metre: [----|----|----|----] هزج مثنوی اخرب

هشیار کسی^۱ باید^۲ کر عشق پرهیزد
 وین^۳ طبع که من دارم با عقل^۴ نیامیزد
 آنکس^۵ که دلی دارد آراسته از^۶ معنی
 گر هر دو جهان باشد^۷ در پای یکی ریزد
 گر سیل عتاب^۸ آید شوریده نیاندیشد^۹
 و ر تیر بلا بارد دیوانه پرهیزد^{۱۰}
 آخر نه منم تنها در بادیۀ سودا
 عشق لب شیرینش بس^{۱۱} شور بر انگیزد
 بی بخت چه فن سازم تا بر خورم از وصلت^{۱۲}
 بیمایه زبون باشد هر چند که بستیزد
 فضلست اگرم خوانی عدلست اگرم رانی
 وصل تو نباید^{۱۳} آن کز زجر^{۱۴} تو بگریزد

-
- ۱ Z, L; کسی, for سری.
 ۲ C, Y(a), Y(b); باید, for باشد.
 ۳ I(a); وین, for این.
 ۴ R; عقل, for غیر.
 ۵ L, Z; آن, for هر.
 ۶ R, Z, C, L, Y(a), Y(b), omit از before معنی.
 ۷ R; باشد, for باید.
 ۸ R; عتاب, for عذاب; C, Y(a), Y(b), عتاب, for do.
 ۹ R; شوریده نیاندیشد, for دیوانه پرهیزد.
 ۱۰ R; دیوانه پرهیزد, for آشفته نگریزد.
 ۱۱ Z, L; شیرینت صد, for شیرینت صد.
 ۱۲ C, Y(a), Y(b); وصلت, for وصلش.
 ۱۳ All texts and all MSS. but I(a); قدرت تو نداند, for وصل تو نباید.
 ۱۴ R; زجر, for جور.

تا دل بتو پیوستم راه همه بر بستم
 جائی که تو بنشینی بس فتنه که بر خیزد
 سعدی نظر از رویت کوتاه^{۱۰} نکند هرگز
 و روی بگردانی در دامن آویزد

۹۵

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنوی مخبون محذوف

وقت آنست که ضعف آید و نیرو برود
 قدرت^۱ از منطق شیرین سخنگو برود
 ناگهی باد خزان آید و این رونق و آب^۲
 که تو می بینی از این گلبن خودرو^۳ برود
 پایم از قوت رفتار فرو خواهد^۴ ماند
 خنک آنکس که حذر گیرد و نیکو برود
 تا بروزی که بجوی شده باز آید آب
 یعلم^۵ الله که اگر گریه کنم جو برود^۶

^{۱۰} کوتاه، for باقی؛ R؛

N. B. This ode is omitted in I.

^۱ I(a)؛ قدرت، for قوت.

^۲ In C, Y(a), Y(b), this hemistich runs as follows;

آب before و I and I(a) omit : تا که آن باد خزان آید و آن رونق آب

^۳ All texts & MSS. but I؛ خوشبو، for خودرو.

^۴ I(a)؛ می، for خواهد.

^۵ I؛ یعلم، for علم.

^۶ This line and the next are omitted in I(a), R, Z.

من و فردوس بدین نقد بضاعت که مراست
 اهرمن را که گذارد که بمینو برود^۷
 همه سرمایه سعدی سخن شیرین بود
 وین^۸ از او ماند ندانم که^۹ چه با او برود
 بچه کار آیدم این شعر و بلاغت که چو عود
 عمرها سوخته ام تا به جهان بو برود^{۱۰}

۹۶

Metre: [---|---|---|---] منسرح مثنی مطوی موقوف

ای صنم^۱ دلربا وی قر دلپذیر
 از همه باشد گریز و ز تو نباشد گزیر
 تا تو مصور شدی در دل یکتای من
 جای تصور نماند دیگرم اندر ضمیر
 عیب کنندم که چند از^۲ پی خوبان روی
 چون زود بنده وار هر که برنش^۳ اسیر^۴

۷ This line is only found in I.

۸ I(a); وین, for این.

۹ I(a) omits که.

۱۰ This line is substituted in I for the following;

سعیم اینست که در آتش اندیشه چو عود

خویشتن سوخته ام تا به جهان بو برود

۱ All texts and all MSS. but I; بسر, for صنم.

۲ All texts and all MSS. but I; در, for از.

۳ I; هر که, for برنش, از پی خوبان.

۴ R omits this line.

بسته زنجیر^۵ زلف زود نیابد خلاص
 دیر بر آید بجهد هر که فرو شد بقبر
 چون تو بقی^۶ بگذرد سرو قد سیمساق
 هر که در او^۷ ننگرد مرده بود یا ضریر
 گر نبرم نام^۸ دوست کیست که مانند اوست
 کبر کند بیخلاف هر که بود بی^۹ نظیر^{۱۰}
 قامت زیبای سرو کاین همه وصفش کنند
 هست بصورت بلند لیک به معنی قصیر^{۱۱}
 هر که طلبکار تست^{۱۲} روی تناید ز تیغ
 و آنکه^{۱۳} هوادار تست^{۱۴} باز نگردد تیر^{۱۵}
 بوسه دهم^{۱۶} بندهوار در قدمت^{۱۷} و سرم
 در سر این میروند بیسرو پای مگیر^{۱۸}

۵ I inserts و after زنجیر.

۶ I inserts که after بقی.

۷ R; درو, for بدو.

۸ C, Y(a), Y(b); بار, for نام.

۹ I(a), C, Y(a), Y(b); ندارد, for بود بی.

۱۰ This line is only found in I, I(a), C, Y(a), Y(b).

۱۱ I(a); حقیر, for قصیر.

۱۲ All texts and all MSS. but I; اوست, for تست.

۱۳ I; و آنکه, for هر که.

۱۴ All texts and all MSS. but I; اوست, for تست.

۱۵ This couplet and the next two are omitted in I(a).

۱۶ I; دهم, for دهم.

۱۷ All texts and all MSS. but I; قدمش, for قدمت.

۱۸ In R 8(a) and 9(b) are joined to form one couplet, and 8(b) and 9(a) are omitted.

سعدی اگر جان^{۱۹} و مال صرف شود در وصال
 آنت مقامی^{۲۰} قلیل و منت بهای حقیر
 گر تو ز ما فارغی وز همه کس بی نیاز
 ما بتو مستظهریم وز همه عالم فقیر^{۲۱}

۹۷

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور:

ای صبر پایدار که ییاج شکست یار
 کارم ز دست رفت و نیامد بدست بار
 برخاست آهم از دل و در خون نشست چشم
 یارب ز من چه خاست^۱ که بیمن نشست یار
 در عشق یار نیست مرا سیم و زر دریغ
 لیک آب چشم و آتش دل هر دو هست یار
 رحمت نکرد بر قد همچون کمان من^۲
 چون تیر ناگهان ز کنارم^۳ بجست یار
 عمری نهاده روی تعبد بر آستان
 گفتم مگر دری بگشاید ببست یار

۱۹ I, R, Z: جان, for خون.

۲۰ C, Y(a), Y(b); مقامی, for متاعی.

۲۱ In I this line is omitted; in R ما بتو مستظهریم and بی نیاز are transposed.

۱ C, Z, L, Y(a), Y(b); خاست, for دید.

۲ In R this hemistich runs thus; چون قائم کمان صفت از غم خمیده شد.

۳ R, C, Z, L, Y(a), Y(b); کنارم, for کمانم.

دشمن همین کند که تو کردی بدوستی
 فی الجمله دوستیست که با دشمنست یار^۴
 سعدی چو^۵ بیوفائی یارت درست شد
 در دل شکن^۶ امید که پیمان شکست یار^۷

۹۸

Metre: [---|---|---|---] رمل مثنیٰ مخبون محذوف

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر
 که من از دست تو فردا بروم جای دگر
 بامدادان که برون مینهم از منزل پای
 حسن^۱ عهدهم نگذارد که نه پای دگر
 هر کسی را سر چیزی^۲ و تمنای کسی^۳ است
 ما بغیر از تو نداریم^۴ تمنای دگر
 ز آنکه هرگز بصفای تو در آئینه و هم
 متصور نشود صورت و^۵ بالای دگر^۶

۴ In R and Z verses 5 and 6 are omitted.

۵ R; سعدی چو, اکنون که.

۶ L, Y(a), Y(b); مدار, for شکن; C; ممکن, for do.

۷ R adds the following couplet at the end:

سعدی بیند گیش کمر بسته همی ﴿﴾ لیکن ز بندگی تو طرفی نیست یار

۱ I; حسن, for دست.

۲ I(a); یاری, for چیزی.

۳ I omits است.

۴ I puts نداریم after ما.

۵ I omits و after صورت.

۶ This line is omitted in I(a).

وامقی بود که دیوانهٔ عذرای بود^۷ .
 منم امروز و توتی وامق و عذرای دگر
 وقت آنست که صحرا گل و سنبل گیرد
 خلق بیرون شده هر قوم بصحرای دگر
 بامدادان بتماشای چمن بیرون آی^۸
 تا فراغ از تو نباشد^۹ بتماشای دگر^{۱۰}
 هر صبحم^{۱۱} غمی از دور زمان پیش آید
 گویم این نیز نهم بر سر غمهای^{۱۲} دگر
 باز گویم نه که دوران حیات^{۱۳} اینهمه نیست
 سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

۹۹

Metre: [---|---|---|---|] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع

بزرگ دولت آن کز درس تو آی باز
 بیا بیا که بخیر آمدی بجای باز
 رخی کز او متصور نمی شود آرام
 چرا نمودی و دیگر نمی نمای باز

۷ I, I(a); عذرا بودی for عذرای بود.

۸ I; بیرون آی for سرو روان.

۹ I; باشد for ماند.

۱۰ In R this verse runs as follows;

بامدادان که بدر نهم از منزل بای تا فراغ از تو نمایم بتماشای دگر

۱۱ I; صبحم for زمانم.

۱۲ C, Y(a); آنهای for غمهای.

۱۳ I(a); حیات Z; فلک for do.

در دو لختی چشمان شوخ دل‌بندت
 چه کرده‌ام که برویم نمی‌کشی باز
 اگر ترا سر ما هست یا^۱ غم ما نیست
 من از تو دست ندارم بیوفای باز
 شراب وصل تو در کام جان ما ازلیست
 هنوز مستم از آب جام^۲ آشنای باز
 کسی که بر سر کوی تو گم کند دل‌ریش
 مگر بروی تو بیند بروشنای باز^۳
 ترا هرآینه باید بشهر دیگر رفت^۴
 که دل نماند در این شهر که^۵ تا ربای باز
 عوام خلق ملامت کنند صوفی^۶ را
 کزین هوا و^۷ طبیعت چرا نیای باز
 اگر حلاوت مستی بدانی ای هشیار
 بعمر خود نکنی یاد پارسای باز
 گرت چو سعدی از این در نواله^۸ بخشد
 برو که خو نکنی هرگز از گدای باز^۹

۱ I(a); یا for دور, C, Y(a), Y(b); وگر for do.

۲ I(a); جام, for عهد.

۳ In all texts and all MSS. but I this verse runs as follows;

دلی که بر سر کوی تو گم کنم هیاهات تا که جز بروی تو بنم بروشنای باز

۴ C, Y(a), Y(b); رفت, for شد.

۵ All texts and all MSS. but I omit که before a.

۶ R, Z, C, Y(a); سعدی, for صوفی.

۷ I(a), R; هوا, for هوای.

۸ In R the lines 5, 6, 7, and 10 are omitted.

۱۰۰

Metre: [----|----|----|----] رمل مثنوی مشکول مسنغ

خجلست سرو بستان بر قامت بلندش
 همه عمر صید گیرد خم^۱ زلف چون گندش
 چو درخت قامتش دید صبا بهم بر آمد
 به^۲ چمن ترست سروی که ز بینخ بر نکندش^۳
 مگر^۴ آفتاب با او زند از گزاف لافی
 مه نو چه زهره دارد که بود سم سمندش
 نه چنان ز دست رفته است وجود ناتوانم
 که معالجت پذیرست^۵ به پند یا ببندس
 اگر قرار بودی که ز دوست بر کم دل
 نشنیدی ز دشمن سخنان نایبندش
 شکرین حدیث سعدی بر تو^۶ چه کار دارد
 که چو تو هنر طوطی مگس^۷ ست پیش قندش
 میسند جور و بیداد چو پادشاه حسنی
 حذر از دعای درویش و کف نیازمندش

۱ C, L, Y(a), Y(b); سر, for خم.

۲ C, L, Y(a), Y(b); ز, for به.

۳ I, R, Z; بر نکندش, for بر نکندش.

۴ I, C, Y(a), Y(b); اگر, for مگر.

۵ I; پذیرست, for پذیرست: C, Y(a), Y(b);

۶ All texts and all MSS. but I; او, for تو.

۷ I; مگسی, for مگس.

N.B. This Ode is omitted in I(a), R, Z.

[---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع Metre:

خوششت درد که باشد امید درمانش
 دراز نیست بیابان که هست پایانش
 نه شرط مهر^۱ بود با همان ابروی دوست
 که جان سپر^۲ نکنی^۳ پیش تیر بارانش
 ندیم^۴ را که تمنای بوستان دارد
 ضرورتست تحمل ز بوستان بان^۵
 وصال جان^۶ جهان یافتن حرامش باد
 که التفات بود بر جهان و بر جانش
 ز کعبه روی نشاید به ناامیدی تافت
 کمینه آنکه بمیریم^۷ در بیایانش
 اگرچه ناقص و نادانم اینقدر دانم
 که آبگینه من^۸ نیست مرد سندانش
 و لیک با همه عیب احتمال یار عزیز
 کنند و چون^۹ نکنند احتمال هجرانش

۱ All texts and all MSS. but I; عشق, for مهر.

۲ I, R; فشان, for سپر.

۳ C, Y(a); بکنی, for نکنی.

۴ C, Y(a), Y(b); هر آنکسی, for ندیم را; I(a); : I(a); for do.

۵ This verse is omitted in I and R.

۶ I, I(a), R, Z; جان و, for جان.

۷ C, Y(a), Y(b); بمیرند, for بمیریم.

۸ I, I(a); ما, for من.

۹ Z, L; خود, for چون.

گر آید از تو برویم هزار تیر جفا
 جفاست گر مژه برهم ز نیم ز پیکانش
 حریف را که غم جان^{۱۰} خویشان باشد
 هنوز لاف دروغیست عشق جانانش
 حکیم را که دل از دست رفت و پا از جای
 سر صلاح توقع مدار و سامانش
 گلی چو روی تو گر ممکن است در آفاق^{۱۱}
 طمع مدار^{۱۲} چو سعدی هزار دستانش

۱۰۲

Metre: |---|---|---|---| رمل مثنوی مخبون مقطوع

صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش
 گوی خبری که توانی بیر^۱ از میدانش
 چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر
 حاصل آنست که دائم نبود دورانش
 آن^۲ خدائیت تعالی ملک الموت قدیم
 که تغیر نکند ملک جاویدانش
 جای گریه است برین^۳ عمر که چون غنچه گل
 پنج روزست بقای دهن خندانش

۱۰ Z; جان, for زیار.

۱۱ I(a); ممکن است در آفاق, در جمن بدست آید.

۱۲ All texts and all MSS. but I; نه ممکن است, for طمع مدار.

۱ I(a); بیر, for بر.

۲ R; آن, for از.

۳ I, I(a), P; گریه است برین, for گریه است بدین.

دهنی شیر بکودک^۴ ندهد مادر دهر
 'که دگر باره بخون در نبرد^۵ دندان^۶
 معرفت داری و سرمایه^۷ بازرگانی
 چه به از نعمت باقی بده و بستانش^۸
 مقبل امروز کند داروی درد دل ریش
 که پس از مرگ میسر نشود درمانش
 هر که دانه نفشاند بزمستان^۹ در^{۱۰} خاک
 ناامیدی بود^{۱۱} از دخل به تابستانش^{۱۲}
 دست در دامن مردان زن و اندیشه مدار^{۱۳}
 هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
 دولت باد و^{۱۴} اگر از روی حقیقت پرسی
 دولت آنست که محمود بود پیانش
 گر عمارت کنی از بهر نشستن شاید
 ورنه از بهر گذشتن مکن آبادانش^{۱۵}

۴ I; بکودک, for نکودل.

۵ I(a); بر نکند, for درنبرد.

۶ In R this hemistich runs as follows; که بخون درنبرد بار دگر دندان.

۷ R; بستانش, for ستانش.

۸ I(a); نفشاند and بزمستان are transposed.

۹ R; در, for بر.

۱۰ I(a); کشد, for بود.

۱۱ In R به is omitted before تابستانش.

۱۲ I(a); مکن, for مدار.

۱۳ I; بادا, for دولت باد; I(a); دولت بادو, for دولت باد.

۱۴ This couplet is omitted in I(a) and P.

N. B. This Ode is only found in the manuscripts (I, I(a), P, and R.)

خوی سعدی ست نصیحت چکند گر نکند
مشک دارد نتواند که کند پنهانش

۱۰۳

هزج مسدس محذوف Metre: [----|----|----]
قیامت باشد آن قامت در آغوش شراب سلسبیل از چشمه نو
غلام کبست آن لعبت که ما را غلام خویش گردد حلقه در گو
ری پیکر بق کز سحر چشمش نیامد خواب در چشمان من دو
نه هر وقتم بیاد خاطر آید^۲ که خود هرگز نمیگردد^۳ فرامو
حالاتش باد اگر خونم برزد که سردر پای او خوشتر^۴ که بر دو
نصیحت گوی ما عقلی ندارد برو گو در صلاح خویشان کو
دهل زیر گلیم از خلق ینهان نشاید گردد آتش زیر سربو
بیا ای دوست وردشمن ببیند^۵ چه خواهد کرد گومی ینومی جو
تو از ما فارغی^۶ و ما با تو همراه ز ما فریاد می آید تو^۷ خامو
حادث حسن خود از دیگران یرس که سعدی در توحب انست و مدهو

I(a), R, L; در, for, و, بر.

R; آید, for, آی.

R; گردد, for, گردی.

I(a); در, for, در.

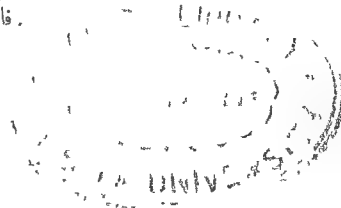
C, Y(a), Y(b); خوشتر, for, بهتر.

L, Z, Y(a); روز دشمن ببیند, for, روز دشمن میندش.

R, C, L, Z, Y(a), Y(b); فارغی, for, فارغو.

I(a), C, Y(a), Y(b); نو, for, که.

N. B. This Ode is omitted in I.



Metre: [---|---|---|---|---] مجتث مَثْمَن مَجْبُون مقصور

گرم قبول کنی ور برانی از بر^۱ خویش
 نگرדם از تو و گر خود^۲ فدا کنم سر خویش
 تو دانی ار^۳ بنوازی و گر برنجانی
 چنانکه در دلت آید^۴ برای انور خویش
 مرا نصیحت بیگانه منفعت نکند
 که راضیم که جفا بینم از ستمگر خویش^۵
 نظر بجانب ما گرچه مَثْت است و ثواب
 غلام خویش همی پروری و چاکر خویش
 اگر برابر خویشم بحکم نگذاری
 خیال روی تو نگذارم از برابر خویش
 حدیث صبر من از^۶ روی تو همان مثلست
 که صبر طفل بشیر از کنار مادر خویش
 رواست گر همه خلق از نظر بیندازی
 که هیچ شخص^۷ نبینی بحسن^۸ منظر^۹ خویش

۱ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); بر, for, در.

۲ R, C, Y(a), Y(b); نگرדם از تو و گر خود, for, ز عشق دست ندارم; I(a), P; نگریم, for, نگریم; I(a), P; و گر, for, اگر.

۳ P, R, L, Z, C, Y(a), Y(b); تو دانی ار, for, مرا اگر.

۴ P, R, Z, C, L, Y(a), Y(b); آید, for, آمد; I; دلت, for, نظر.

۵ This line is found only I and R.

۶ I; از, for, و.

۷ All MSS and all texts but Z, L; شخص, for, خلق.

۸ All texts and all MSS. but I; حسن, for, شکل.

۹ All texts and all MSS but I(a) insert و before منظر.

بعشق^{۱۰} روی تو گفتم که جان برفاشانم^{۱۱}
 دگر بصرم در افتادم^{۱۲} از محقر خویش
 تو سر بصحبت سعدی در^{۱۳} آوری هیهات
 زهی خیال که من کرده‌ام مصور^{۱۴} خویش
 چه بر سر آورد این شوق غالم دانی
 همان که مورچه را بر سر آمد از بر خویش^{۱۵}

۱۰۵

Metre: رمل مثنوی مقصور [- - - - | - - - - | - - - - | - - - -]

گر مرا دنیا نباشد خاکدانی گو مباش
 نسر طایر^۱ هم زان آشنای^۲ گو مباش^۳
 گر همه^۴ کام^۵ برآید نیم نانی خورده گیر
 و را^۶ جهان بر من سرآید نیم جانی^۷ گو مباش

۱۰ عشق for بیش; I(a).

۱۱ برفاشانم for نثار کنم; I(a).

۱۲ در افتادم for فاده من; R.

۱۳ در; C, Y(a), Y(b); بر.

۱۴ This line is omitted in R.

۱۵ This couplet is only found in L.

۱ I; نسر طایر for مرغ عالی; I(a); باز عالی; I.

۲ L, Z; آشنای for آشنای.

۳ In all texts and all MSS but I and I(a), the following line is added here:

خر نیم در آخور قسمت گیاهی کو مباد
 سگ نیم بر خوانجۀ رزق استخوانی گو مباش

۴ همه for همی; I(a).

۵ C, Y(a), Y(b); کام for کارم.

۶ I; و را for گر.

۷ I(a); خاکدانی for نمجانی.

من^۸ سگ اصحاب کهنم بر در مردان مقیم
 گرد درها^۹ می نگردم استخوانی^{۱۰} گو مباحش
 در^{۱۱} معنی منتظم در ریسای صورتست
 نه چوسوزن تنگ چشم ریسائی گو مباحش^{۱۱}
 در بن دیوار درویشی چو خوابت میبرد
 سر بنه بر بام دولت نردبانی گو مباحش^{۱۲}
 چون طمع یکسو^{۱۳} نهادم پای مردی گو مخیز
 چون زبان اندر کشیدم ترجمانی گو مباحش
 وه که آتش در جهان زد عشق شور انگیز من
 چون من اندر آتش افتادم جهانی گو مباحش
 گر بدوزخ می بسوزم^{۱۴} خاکساری گو بسوز
 و در بهشت اندر^{۱۵} نیایم بوستانی گو مباحش
 من چه ام در باغ رضوان^{۱۶} خشکبرگی گو مروی^{۱۷}
 من^{۱۸} کیم در ملک سلطان باستانی گو مباحش

۸ Z, L; for, من.

۹ All texts and all MSS but I; درها, for در.

۱۰ C, L, Z, Y(a), Y(b); نیمانی, for استخوانی.

۱۱ This verse is only found in I, R, and Y(b).

۱۲ This couplet is omitted in Z and L.

۱۳ C, Y(a), Y(b); یک سو, for بر سر.

۱۴ I; بسوزم, for بنام.

۱۵ C, Y(a), Y(b); بهشت می, for بخت می.

۱۶ I, R, Z; رضوان, for ریحان.

۱۷ I; مروی, for بریز.

۱۸ R, Z, L; یا, for من.

سعدیا درگاه عزّت را چه میباید^{۱۹} سجود
گرد خاک آلوده بر آستانی گو مباش

۱۰۶

Metre: رمل مثنوی مخبون مقصور [---|---|---|---|---]

گردن افراشته^۱ ام بر^۲ فلک از طالع^۳ خویش
کین منم^۴ با تو گرفته ره صحرا در پیش
عمرها بوده ام اندر طلبت چاره کنان^۵
سالها گشته ام از دست تو دستان اندیش
پایم امروز فرو رفت بگنجینه^۶ کام
کامم امروز بر آمد بمراد دل ریش^۷
چون میسر شدی ای قطره دریا پرتو^۸
کی^۹ بدست آمدی ای لقمه از حوصله پیش
تاج خاقانی^۹ و آنگاه سر خاک آلود
خیمه سلطنت^{۱۰} آنگاه فضای درویش

۱۹ C, Y(a); فرمائی, for میباید.

N. B. In C, Y(a), Y(b), the order of some of the lines is changed as follows: 3 becomes 5; 4-3; 5=10; 6-9; 7-6; 9=7; 10-4.

۱ I; افراشته, for افرخته.

۲ I; بر, for به.

۳ I; طاعت, for طالع.

۴ C; همه, for منم.

۵ I; سکان, for کنان.

۶ All texts & all MSS. but I; خویش, for ریش.

۷ I; قطره دریا پرتو, for در ز دریا برتر.

۸ All texts and all MSS. but I; چون, for کی.

۹ I; تاج خاقان, for افسر خاقان.

۱۰ I; سلطان, for سلطنت.

زخم شمشیر غمت را نهم^{۱۱} مرهم کس
 طشت زرینم^{۱۲} و پیوند نگیرم بسریش
 سعدی ار نوش وصال تو ییابد چه عجب
 سالها خورده ز زنبور سخنهاى تونیش

۱۰۷

Metre: [—|—|—|—|—|—] خفیف مسدّس مخبون مقطوع

هر که بیدوست میرد خوابش همچنان صبر هست و پایابش
 خواب از آن چشم چشم نتوانداشت^۱ که ز سر برگذشت سیلابش
 نه بخود میرود گرفته عشق دیگری میرد بقلابش
 چه کند پای بند مهر کسی^۲ که نبیند جای اصحابش
 آن^۳ که حاجت بدرگهی دارد لازمست احتمال بوابش
 ناگزیرست تلخ و شیرینش خار خرما و زهر جلابش
 سایرست این مثل که مستقی نکند رود^۴ دجله سیرابش
 شب هجران دوست ظلماتیست ور^۵ بر آید هزار مهتابش
 برود جانب دردمند^۶ از آن نرود مهر مهر احبابش

۱۱ نهم، for نهه؛ C.

۱۲ I omits after زرینم.

N. B. This ode is omitted in I(a), R, Z.

۱ I, R; نیز چشم مدار، for چشم توان داشت.

۲ I(a); یکی، tot کسی.

۳ All texts and all MSS. but I, R; هر، for آن.

۴ R and all texts add و after رود.

۵ C, Y(a), Y(b); کر، for ور.

۶ All texts and all MSS. but I; مستمند، for دردمند.

سعدیا گوسفند قربانی بکه نالد ز دست قصایش

۱۰۸

Metre: [---|---|---|---] خفیف مسدّس مخبون مقطوع

هر که هست التفات بر جاناش گو مزب لاف مهر جاناش
 درد من بر من از طبیب منست از که جویم دوا و درمانش
 آن^۱ که سر در کند او دارد^۲ نتوان رفت جز بفرمائش
 چه کند بنده حقیر فقیر^۳ که^۴ نباشد بامر^۵ سلطاناش
 ناگزیرست یار عاشق را که ملامت^۶ کنند یارانش
 آنکه^۷ در بحر قلزمست غریق چه تفاوت کند ز بارانش
 گل بغایت رسید بگذارید^۸ تا بنالد هزار دستنش
 عقل را گر هزار حجت هست عشق دعوی کند بطلانش
 هر که را نوبتی زدند^۹ آن تیر در جراحت بند پیکانش
 ناله میکند چو گریه طفل که ندانند درد پنهانش
 سخن عشق زینهار مگوی یا چو گفتی بیار برهانش

۱ I; آی, for وای; I(a); وان for do: P, R, C, Y(a). Y(b); ای for do.

۲ I, P, R, C, Y(a), Y(b); داری, for دارد.

۳ In P and Z حقیر and فقیر are transposed.

۴ R, Z, L; که, for کز.

۵ L; امر, for حکم.

۶ I, R; نصیحت, for ملامت.

۷ R, Z, C, Y(a), Y(b); و آنکه, for آنکه.

۸ I; بگذارید, for بگذارید.

۹ L; زدند, for زند.

برود هوشمند در آبی. تا^{۱۰} ببیند نخست^{۱۱} پایانش^{۱۲}
 سغدیاگر یک دم با^{۱۳} دوست هر دو عالم دهند مستانش

۱۰۹

Metre: [---|---|---|---|---|---] هزج مثمن اُخرب مکفوف محذوف

آنکس که از او صبر محالست و سکونم
 بگذشت^۱ و ده انگشت فرو برد^۲ بخونم
 پرسید که چونی ز غم دور زمانه
 گفتم نه چنانم که توانگفت^۳ که چونم^۴
 زانکه که مرا روی تو محراب نظر شد
 از دست زبانها به تحمل^۵ چو ستونم
 مشنو که همه عمر جفا برده‌ام از کس
 جز بر سر کوی تو که دیوار زبونم
 بیمست چو شرح غم عشق تو نویسم
 کآتش بقلم درفتد از سوز درونم^۶

۱۰ All texts and all MSS. but C, Y(a), Y(b); که, for تا.

۱۱ ببیند نخست, for داند ز بحر; ل.

۱۲ This line is omitted in R.

۱۳ L, C, Y(a), Y(b); بی, for با.

۱ R, Z, L, omit و after بگذشت.

۲ I(a), P, C, Z, L, Y(a); برده, for برد.

۳ This line is only found in I, Y(b). In R the line runs as follows:—

گفتم که تو چونی ز غم و جور زمانه گفتا نه چنانم که توانگفت که چونم

۴ In I 4 is omitted before تحمل.

۵ In R this line runs thus;

بیمست که چون شرح غم عشق نویسم آتش بقلم اوفتد از سوز درونم

11.

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
خواب در روضهٔ رضوان نکند اهل نعیم
خاک را زنده کند تربیت بادا بهار
سنگ باشد که دلش زنده نگردد به ^۲ نسیم ^۱
بوی پیراهن گم کردهٔ خود می شنوم
گر بگویم همه گویند ضلالت است قدیم
عاشق آن گوش ندارد که نصیحت نشود
درد ما نک نباشد ^۴ بمداوای ^۵ حکم

• ی، for ت، ا؛ •

توبه گویند ز اندیشهٔ معشوق^۶ بکن
 هرگز این توبه نباشد که گناه‌یست عظیم
 ایریقات سفر دست بدارید ز ما
 که بخوایم نشستن بدر دوست مقیم^۷
 ای برادر غم عشق آتش نمرود انگار
 بر من این شعله چنانست که بر ابراهیم^۸
 مرده از خاک لحد رقص کنان بر خیزد
 گر تو بالای عظامش گذری و هی رمیم^۹
 طمع وصل تومی^{۱۰} دارم و اندیشهٔ هجر
 دگر از هرچه^{۱۱} جهانم نه امیدست و نه بیم
 عجب از کشته نباشد بدر خیمهٔ دوست
 عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم
 سعدیا عشق نیامیزد و شهوت^{۱۲} با هم
 پیش تسبیح و سلاویک رود دیو رجیم

۱۱۱

Metre: [---|---|---|---|] راجز مثنی مطوی مخبون

بار فراق دوستان بسکه نشست بر دلم
 میروم و نمیروم ناچه زیر محمل^۱

۶ I; معشوق, for آن دوست.

۷ This couplet is omitted in I(a) and P.

۸ This line is omitted in Z.

۹ C, Y(a); عظم, for رمیم, قدیم.

۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); تومی, for همی.

۱۱ C, L, Y(a), Y(b); چه, for I(a); که, for do.

۱۲ I(a); شهوت, for عفت.

۱ In P this hemistich runs thus; مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم.

بار بیفکند^۲ شتر ور برسد بمنزلی .
 بار دلست همچنان^۳ ور^۴ بهزار منزل
 ایکه مهار میکشی صبرکن و سبک برو^۵
 کنز طرفی تو میکشی وز طرفی سلاسلم
 بار کشیده جفا پرده دریده وفا^۶
 راه ز پیش و دل ز پس واقعه ایست مشکلم
 معرفت قدیم را بعد^۷ حجاب کی شود^۸
 گر چه بشخص غایبی در نظری مقابلم
 آخر قصد من توئی غایت جهد و آرزو
 تا رسم ز^۹ دامنست دست امید نگسلم
 ذکر تو از زبان من فکر تو از خیال من
 چون برود که رفته در رگ^{۱۰} و در مفاصلم
 مشغول از تو ام چنان کز همه چیز غایبم
 مفتکر^{۱۱} تو ام چنان کز همه خلق غافل
 گر نظری کنی کند کشته صبر^{۱۲} من ورق
 ور نکنی چه بر دهد بینخ^{۱۳} امید باطلم

-
- ۲ I, I(a), P, L; بیفکند, for نیفکند .
 ۳ L, Y(a), Y(b); در, for ور .
 ۴ C, L, Y(a), Y(b); برو, for سرو .
 ۵ All texts and all MSS. but I, I(a); وفا, for هوا .
 ۶ Z, L; بعد, for هجر .
 ۷ I(a); رسد, for شود .
 ۸ I(a), Z, L; برسد به, for رسم ز .
 ۹ I(a), P; دل, for رگ .
 ۱۰ R, L; متفکر, for مفکر .
 ۱۱ C, Y(a), Y(b); صبر, for سبز .
 ۱۲ Z; کشت, for بیخ .

باغ فردوس میارای^۵ که ما رندانرا
 سر آن نیست^۶ که در دامن حور آویزم
 گر^۷ برانی بامید تو نه از هول^۸ عذاب
 ای بسا آب^۹ که در آتش^{۱۰} دوزخ ریزیم
 رنگ زبائن و زشتی بحقیقت در غیب
 چو^{۱۱} تو آمیخته با تو چه رنگ آمیزیم
 سعدیا دعوی بی صدق بجای نرسد
 کند رفتار و^{۱۱} بگفتار چنین سر نیزیم

۱۱۳

Metre: [----|----|----|----] رجز مثنوی مطوی مخبون

تا تو بخاطر منی کس نگذشت بر دلم
 مثل تو نیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم
 من چو باختر روم رفته بدر^۱ دوستی
 داروی دوستی بود هر چه بروید از گلم

-
- ۵ L; for میارای.
 ۶ P; است, for نیست.
 ۷ All texts and all MSS. but I, R; ور, for گر.
 ۸ I(a); هول, for بیم.
 ۹ L; بسا آب, for لکاب.
 ۱۰ I(a), P, C, Y(a); آتش, for دامن.
 ۱۱ P, Z, C, omit و after رفتار.
 ۱ All texts and all MSS. but I; داغ, for درد.

میرم و همچنان رود نام تو بر زبان من
 ریزم و همچنین^۲ بود مهر تو در مفاصلم
 حاصل عمر صرف شد در طلب وصال تو
 با همه سعی اگر بخود ره ندهی چه حاصلم
 باد بدست آرزو در طلب هوای^۳ دل
 گر نکند معاونت^۴ دور زمان مقبلم
 لایق بندگی نیم بی هنری و قیمتی
 ورتو قبول میکنی با همه نقص فاضلم
 مثل ترا بخون من گره^۵ بکشی بیاطلم
 کس نکند مطالبت ز آنکه غلام قاتلم^۶
 کشتی من که در میان آب گرفت و غرق شد
 گر برد استخوان برد باد صبا بساحلم
 سرو برد و بوستان از نظرم بجملمگی
 می‌زود صنوبری بیخ گرفته در دلم
 فکرت من^۷ کجا رسد در طلب وصال تو
 این همه یاد میرود^۸ وز تو هنوز غافلم

۲ All texts and all MSS. but I; همچنان, for همچنین.

۳ I; هوای, for وصال.

۴ I(a); معاونت, for معاودت.

۵ All texts and all MSS. but I; ورتو, for گر.

۶ In I(a) lines 7 and 8 are omitted.

۷ I; من, for ما.

۸ I(a); یاد میرود, for لاف میزنم.

4

—

4

•

بر شکست از من و از^۹ رنج دلم^{۱۰} باک نداشت
 من نه آمم که توانم که ازو بر شکم
 گر^{۱۱} همین سوز رود^{۱۲} با من مسکین در گور
 خاک اگر باز کنی سوخته بینی^{۱۳} کفم
 گر بخون تشنه اینک سر من^{۱۴} باکی نیست
 که بفراک تو به زآنکه بود بر^{۱۵} بدنم^{۱۶}
 مرد و زن گو^{۱۷} بجفا گفتن^{۱۸} من برخیزند
 گر بگردم ز وفای^{۱۹} تو نه مردم که ز من^{۲۰}
 شرط عقلست که مردم بگریزند از تیر
 من گراز دست تو باشد مژده بر هم زنم
 تا بگفتار در آمد دهن شیرینت
 بیم آلت که شوری بجهان در فکم
 لب سعدی و دهانت ز کجا تا بکجا
 اینقدر بس که رود نام لب بر دهنم

۹ R, Z; از for L; for do.

۱۰ I(a), P, C, Y(a), Y(b); دلم for من او.

۱۱ I(a), P, Z; گر for ور.

۱۲ L; رود for بود.

۱۳ Z, L; بینی for یابی.

۱۴ I(a) P, C, Y(a); سر من for سروتن.

۱۵ P, C, Y(a), Y(b); بر for در.

۱۶ This line is omitted in R.

۱۷ P, Z, L, C, Y(a), Y(b); گو for کر.

۱۸ I(a), C, Y(a), Y(b), L; گفتن for کردن.

۱۹ L; وفای for جفای.

۲۰ This line is omitted in I(a), R.

رمل مثنوی محذوف: Metre: [---|---|---|---]

در میان صومعه سالوس پردعوی منم
 خرقه پوش خود فروش خالی از معنی منم
 بت^۱ پرست صورتی در^۲ خانه مکر و حیل
 با منات و با سواع و لات و با غری منم
 میزنم لاف از رجولیت ز بیشرمی و لیک
 نفس خود را کرده فاجر^۳ چون زن چنگی منم^۴
 زیر این دلق کهن فرعون و قم از^۵ ریا
 میکنم دعوی که بر^۶ طور غمش موسی منم
 رفتم اندر بتکده^۷ دیدم مقیانش ولی
 بت پرست اندر میان قوم استثنی^۸ منم
 سعدیا از صافی می^۹ همچو من شو همچو من
 ز آنکه با می^{۱۰} مستحب حضرت مولی منم

۱ بت for, حتی; I.

۲ صورتی در: I(a) and P, add و before; صورت اندر; I.

۳ فاجر for, عاجز; I.

۴ This couplet is omitted in I(a).

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); بی, از for.

۶ بر for, در; L.

۷ بتکده for, میکده; L.

۸ I, P; خون کرده for do: C, Y(a); قوم کرده; I(a); قوم اسنانی for.

۹ Z, C, L, Y(a), Y(b); صافی می, درد و صافی; I(a) and P; the same without و.

۱۰ C, Y(a), Y(b); با می, دایم for.

Metre: رمل مثنون مقصور [- - - | - - - | - - - | - - -]

روزگاریست که سودا زده روی تو ام
 خوابگاه نیست مگر^۱ خاک سرکوی تو ام
 بدو زلف^۲ تو که شوریده تر از بخت منست
 که بروی تو بر^۳ آشفته تر از موی تو ام
 نقد هر عقل^۴ که در کیسه پندارم بود
 کمتر از هیچ برآمد بترازوی تو ام
 همدی نیست که گوید سخنی پیش منت
 محرمی نیست که آرد خبری^۵ سوی تو ام
 عاشق^۶ از تیر اجل روی بگرداند و من
 زان^۷ برسم که بدوزد^۸ نظر از روی تو ام^۹
 زین سبب^{۱۰} خلق^{۱۱} جهانند مرید سخنم
 که ریاضت کش محراب دو ابروی تو ام

1) All texts and all MSS. but I, R; *مجز*, for *مگر*.

۲ All texts and all MSS. but 1; چشم, for زلف.

‡ All texts and all MSS. but I, R; من, for *u*.

ε I(a), I^p, Z, L; عمر, for عقل; C, Y(a), Y(b); سحر, for do.

• P, Z, L; خبری, for سخنی.

٦ I(a) ; عاشق , for عاقل .

y P; گے, for کی: زبان; R, L; می, for do: Y(b); من, for do.

A P, Z; بدوزم, for بدوزد.

9 This line is omitted in I, C, and Y(a).

١٠. All texts and all MSS. but 1; لا جرم, for زين سلب.

۱۱ R; هرکه, for خلق.

دست مرگم بکند^{۱۲} میخ^{۱۳} سرا پرده عمر
 گر سعادت زند خیمه به پهلوی تو ام
 تو میندار کز این در بسلامت بروم^{۱۴}
 که گرم^{۱۵} تیغ زنی بنده بازوی تو ام^{۱۶}
 سعدی از پرده عشاق چه خوش مینالد^{۱۷}
 ترک من پرده برانداز که هندوی تو ام

۱۱۷

هزج مسدّس محذوف Metre: [----|----|----]

رفیق مهربان و یار همدم همه کس دوست میدارند و من هم
 نظر با^۱ نیکوان رسمیت معهود نه این بدعت من آوردم بعالم
 تو گر دعوی کنی پرهیزکاری مصدّق دارم^۲ و الله اعلم
 و گر گوی که میل خاطر من نیست من این دعوی^۳ نمیدارم مسلم
 حدیث عشق اگر گوی گناهست گناه اول ز حوا بود و آدم
 گرفتار کنند ماه^۴ رویان نه از مدحش خبر باشد^۵ نه از دم

۱۲ R, C, Y(a), Y(b); نکند, for بکند.

۱۳ I, C, Y(a), Y(b); میخ, for میخ.

۱۴ In Z, L, this hemistich runs as follows: —

P, C, Y(a), Y(b); have the s
 but with پیچ, for نه که.

۱۵ I; اگر, for گرم.

۱۶ In I(a), this line is omitted.

۱۷ R; نالی, for نالد.

۱ I(a), P; بر, for با.

۲ I; دارم, for دارم.

۳ I(a); معنی, for دعوی.

۴ All texts and all MSS. but I, R; خوب, for ماه.

۵ C; دارم, for باشد.

چودست مهربان بر سینه ریش^۶ بگیتی در ندانم^۷ هیچ مرهم
 بگردان ساقیا جام لبالب بیاموز از^۸ فلک دور دمام
 اگر دانی^۹ که دنیا غم نیرزد بروی دوستان خوش باش و خرم
 غنیمت دان اگر دانی^{۱۰} که هر روز ز عمر مانده روزی میشود کم
 منه دل بر بقای^{۱۱} عمر سعدی که بنیادش نه بنیاد است محکم
 برو شادی کن ای یار دلفروز چو خاکت میخورد چندین مخور غم^{۱۲}

۱۱۸

Metre: [---|---|---|---] مجتّ مثنّ مخبون مقطوع

شکست عهد محبت^۱ نگار دلبندم
 برید مهر و وفا یار سست پیوندم
 بخاکپای عزّت^۲ که از محبت تو^۳
 دل از محبت دنیا و آخرت کندم
 تطاولی که تو کردی بدوستی با من
 من آن بدشمن خونخوار خویش ندیدم

۶ I(a); ریش, for خویش.

۷ I(a), Z, L, C, Y(a); ندارم, for ندانم.

۸ Z, L; بگردان, for بیاموز از.

۹ Z, L, C, Y(a), Y(b); اگر دانی, for چو میدانی.

۱۰ Z, L, C, Y(a), Y(b); اگر دانی, for چو میدانی.

۱۱ All texts and all MSS. but I; سرای, for بقای.

۱۲ In C and Y(a) this line is omitted.

۱ I(a), P, L, C, Y(a), Y(b); محبت, for مودت.

۲ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(a); عزّت, for عزیزان.

۳ I, I(a), P, L, Z, Y(b); تو, for دوست; C, Y(a); یار, for do.

اگر چه مهر بریدی و عهد بشکستی^۴
 هنوز بر سر پیاف^۵ و عهد و سوگندم
 بیار ساقی سرمست جام باده عشق
 بده برغم مناصح^۶ که میدهد پندم
 من آن نیم که پذیرم نصیحت عقلا
 پدر بگوی^۷ که من بی حفاظ^۸ فرزندم
 بخاکپای تو سوگند و جان زنده دلان
 که من بیای تو در^۹ مردن آرزومندم
 بیا بیا صنما کز سر پریشانی
 نماند جز سر زلف تو هیچ یابندم
 بخنده گفت که سعدی از این خطر^{۱۰} بگیریز
 کجا روم که بزندان عشق در بندم

۱۱۹

[---|---|---|---] هزج مسدّس احزب مقبوض مخذوف: Metre

گر دست دهد هزار جام در پای مبارکت فشام
 آخر بسرم گذر کن ایدوست انگار که خاک آستانم

۴. عهد شکستی, دوستی از من, I, R;

۵. بیان, پیوند, C, Y(a);

۶. مناصح, L;

۷. بگوی, مکوی, Z, L, Y(a), Y(b);

۸. حفاظ, حساب, R, Z;

۹. در, Y(a), Y(b);

۱۰. خطر, سخن, I, R;

هر حکم که بر سرم برانی سهلست ز خوبشتن مرا نم
 تو خود سر وصل ما نداری من عادت^۱ بخت خویش دانم
 هیاهات که چون تو شاهبازی تشریف دهد در^۲ آشیانم
 گر نام تو بر سرم بگویند^۳ فریاد بر آید از روانم^۴
 شب نیست که از^۵ فراق رویت زاری بفلک نمیرسانم
 گر خانه محقرست و تاریک بر دیده^۶ روشنت نشانم
 آخر نه من و تو دوست بودیم^۷ عهد تو شکست و من همانم
 من مهره^۸ مهر تو نریزم الا^۹ که بریزد استخوانم
 من ترک وصال تو نگویم الا^{۱۰} بفراق جسم و جانم
 مجنونم اگر بهای لیلی ملک عرب و عجم ستانم
 شیرین زمان^{۱۱} توئی بتحقیق من بنده خسرو زهانم
 شاهی که ورا رسد که گوید مولای اکابر جهانم
 ایوان رفیعش آسمان را گوید تو زمین من آسمانم
 دانی^{۱۲} که جفا^{۱۳} روا ندارد مگذار که بشنود فغانم
 هر کس بزمان خویشتن بود^{۱۴} من سعدی آخر الزمان^{۱۵}

۱ I adds و after عادت.

۲ C, Z, L; بر, for در; I, P, R; به, for do.

۳ In Z and L this hemistich runs thus: — گر نام تو بر زبانم آید.

۴ In I and R this line is omitted.

۵ I, I(a); در, for از.

۶ L; جهان, for زمان.

۷ C, Y(a), Y(b); دانم, for دانی.

۸ All texts and all MSS but I; ستم, for جفا.

۹ I(a), P, Z, L; خویش بودند, for پیش بودند; Y(a), Y(b); خویشتن بود, for پیش بودند.

۱۰ This line is omitted in I and R.

۱۲۰

Metre: رمل مثنیٰ مخبون [-----|-----|-----|-----]

کاخ کان^۱ دلبر عیار^۲ که من کشته اویم
 بار دیگر بگذشتی که کند زنده ببویم
 ترک من گفت و بترکش نتوانم که بگویم
 چه کنم چون دل او نیست ز آهن و رویم^۳
 تا قدم باشدم اندر^۴ طلبش^۵ اقم و خیزم
 تا نفس ماندم اندر عقبش^۶ پرسم و پویم^۶
 لب او برب من این چه خیالست و تمنا
 مگر آنکه که کند کوزه گر از خاک سبویم
 همه بر من چه زنی زخم فراق ایشه^۷ خوبان
 نه منم تنها کاندر خم چو گاف تو^۸ گویم^۹
 هر کجا صاحب حسنست^{۱۰} ثنا گویم و وصفش
 تو چنان صاحب حسنی که ندانم که چه گویم

۱ P, C, Y(a), Y(b); آن, for کان.

۲ L, Z; طئاز, for عیار.

۳ In P, Z, L, C, this hemistich runs as follows: —

چه کنم نیست دلی چون دل او ز آهن و رویم.

۴ I(a); از, for اندر.

۵ Z, L; قدمش, for طلبش.

۶ P, C, Y(a); بویم, for پویم.

۷ P; شہ, for ایشه.

۸ P; چو, for تو.

۹ This couplet is omitted in I(a).

۱۰ P, C, Y(a), Y(b); حسنی, for حسن.

دوش میگفت که سعدی غم بیهوده مخور بیش^{۱۱}

می‌فداند^{۱۲} که گرم سر برود دست نشویم^{۱۳}

151

Metre: رمل مثنون مقطوع

من از آنروز که در بند تو ام آزادم

پادشاہم کہ بدام' تو اسیر افتادم

همه غمهای جهان هیچ اثر می نکند

در^۲ من از^۳ بسکه بدیدار عزیزت شادم

خرم آنروز که جان می‌رود اندر طلبت

تا بیاید رفیقان^۴ بیمار کبادم

هن که در هیچ مقامی نزد خیمه انس °

پیش تو رخت بیفکندم و دل بنهادم

دان، از دولت وصلت چه طمع میدارم

یاد تو مصلحت خویش ببرد از یادم

۱) P; *ما هیچ نداریم*, *ما ی نداریم*, *ما ی نداریم*; C, L, Y(a), Y(b); *ما هیچ نداریم*, *ما ی نداریم*, *ما ی نداریم*; for do.

۱۲ C, Y(a); من نه آنم, for نداند.

۱۳ C, L, Y(a); نشویم, for بشویم.

N. B. This Ode is omitted in I and R.

1. P, Z, C, L, (Y), Y(b); چو, for δ : I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(b); است
 , for دام.

۲ 1(a); *ج.*, for *در*.

 $\exists P; \exists z, \text{ for } z \in \mathcal{A}.$

4 All texts and all MSS. but 1; *عزیزان*, for *رفیقان*.

■ 1; زبست, for انس : P; امن, for do.

بوفای تو کز آن روز که دلبند منی
 دل نبستم بوفای کس^۶ و در نگشادم^۷
 تا خیال قد و بالای تو در چشم منست
 گر خالایق همه سرونند چو سرو آزادم
 بسخن راست نیاید که چه^۸ شیرین دهنی^۹
 وین عجیتر که تو شیرینی و من فرهادم
 دستگاهی نه که در پای تو رزم چون خاک^{۱۰}
 حاصل آنست که چون طبل^{۱۱} می پربادم
 مینماید که جفای فلک از دامن من^{۱۲}
 دست کوتاه نکند تا نکند بنیادم
 و ر تحمل نکم جور زمان را چه کنم
 داوری نیست که از وی بستاند دادم^{۱۳}
 دلم از صحبت^{۱۴} شیراز بکلی بگرفت
 وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

۶ I, L; تو, for کس.

۷ P; در نهادم, for دل نهادم. This line is omitted in C, Y(a), and Y(b).

۸ C, Y(a); تو, for چه.

۹ All texts and all MSS but I; سخنی, for دهنی.

۱۰ Z, L; دل, for من.

۱۱ This is the I version. In all other texts and in MSS. this line runs as follows: —

ظاهر آنست که با ساقه حکم ازل جهد سودی نکند تن بقضا بنهادم

but Z has لطف, for حکم, and C, Y(a), Y(b), روز for do: P has دردادم, for بنهادم. In L the couplet is omitted.

۱۲ C, Y(a); وحشت, for صحبت.

هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد^{۱۳}
 عجب از صاحب دیوان نرسد فریادم^{۱۴}
 سعدی احب وطن گرچه حدیثی ست صحیح
 نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم

۱۲۲

Metre: هزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

من اندر خود نمی یابم که روی از دوست برتابم
 بدار^۱ ای خواجه^۲ دست از^۳ من که طاقت رفت و پایابم
 تم فرسود و عقلم^۴ رفت و عشقم همچنان باقی
 و گر^۵ جانم دریغ آید نه مشتاقم که کذابم^۶
 بیار ای لعبت ساقی نگویم^۷ چند پیمانه
 که گر دریا^۸ بپیمای نخواهی یافت سیرابم^۹

۱۳ C, Y(a), Y(b); نرسد, for برسد.

۱۴ This couplet is omitted in I(a) and P.

۱ C, Y(a); بدار, for مدار.

۲ All texts and all MSS. but I; خواجه, for دوست.

۳ I(a) omits از before من.

۴ I(a); جانم, for عقلم.

۵ C, Y(a), Y(a); اگر, for و گر.

۶ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); بپای, for نگویم.

۸ All texts and all MSS. but I; جیحون, for دریا.

۹ C, Y(a); پایابم, for سیرابم.

مرا روی تو محرابست در شهر مسلمانان
 اگر جنگ مغل^{۱۰} باشد نگرداند^{۱۱} ز محرابم
 مراد^{۱۲} از دینی و عقبی همین بود و دیگری
 که پیش از رفتن^{۱۳} دنیا دمی با دوست دریابم
 ببند ای یار بر رویم دری از هر که در عالم
 که دل با دوست مشغولست و زحمت بر نمی تابم^{۱۴}
 سر از بیچارگی گفتم نه شوریده در عالم
 دگر ره پای میبندد وفای عهد اصحابم^{۱۵}
 نکفتی^{۱۶} بیوفا یارا که دلداری کنی مارا
 الا گر دست میگیری بیا کز سر گذشت آیم
 زمستانست و بی برگی بیا^{۱۷} ای باد نوروژی
 بیابانست و تاریکی بر آ^{۱۸} ای قرص مهتابم^{۱۹}
 حیات سعدی آن باشد که بر خاک درت میرد
 دری دیگر نمیدانم^{۲۰} مکن محروم از این بابم

۱۰. All texts and all MSS. but I; مغان, for مغل.

۱۱. I, I(a), P, R, Z; نگرداند, for نگردانی.

۱۲. Z, L, Y(a), Y(b); مراد, for مرا.

۱۳. I, I(a), R, Z, C, L; رفتن, for رفتن.

۱۴. This line is only found in I, I(a), P, R, and Y(b), but Y(b) has وز (a) has زحمت, for زحمت and بادوست مشغول, for بر دوست مشغول.
و زحمت بر نمی تابم, for مهتر نمی تابم.

۱۵. This line is omitted in I(a) and R.

۱۶. C, Y(a); نکفتم, for نکفتی.

۱۷. I(a); بیا, for الا.

۱۸. Z, L, C, Y(a); بیا, for بر آ: P, R, Y(b); باب, for do.

۱۹. In I This line is omitted.

۲۰. Z, C, Y(a), Y(b); نمیدانم, for نمیداند.

Metre: رمل مُثَمَّنْ محذوف [---|---|---|---|---|---]

ای بدیدار تو روشن چشم عالم بین من
 آخرت^۱ رهی نیاید بر دل غمگین^۲ من
 سوزناک افتاده چون پروانه ام در^۳ پای تو^۴
 خود نمیسوزد دلت چون شمع بر بالین من
 تا ترا دیدم که داری سنبله^۵ بر آفتاب
 آسمان خیره^۶ بماند از اشک چون پروین من
 گر بهار و^۷ لاله و نسرين نروید گو مروی
 برده بردار ای بهار و^۸ لاله و نسرين من
 گر بر عنائی برون آئی دریغا صبر^۹ و هوش
 و ریشوخی در خرامی وای عقل و دین من
 خار تا کی لاله در باغ امیدم نشاف
 زخم تا کی مرهمی بر جان درد آگین من
 نه^{۱۰} امید از دوستان دارم نه بیم از دشمنان
 تا قلندر وار شد در کوی عشق آئین من

۱ I(a), C, Y(a), Y(b); for هرگرت .

۲ All texts and all MSS. but I; for مسکین .

۳ I(a), C, Y(a); اندر , for در .

۴ In R this hemistich runs thus; سوزناک افاده ام پروانه ام در آفتاب .

۵ I; سنبله , for سلسله .

۶ All texts and all MSS. but I; خیره , for حیران .

۷ L, C, Y(a), Y(b); بهار و , for بهاران .

۸ L, C, Y(a), Y(b), omit و after بهار .

۹ R, C, Y(a), Y(b); عقل , for صبر .

۱۰ I(a); نه , for نی .

از ترشروئی دشمن وز^{۱۱} حدیث^{۱۲} تلخ دوست
 کم نگردد شورش^{۱۳} طبع سخن شیرین من^{۱۴}
 خلقرا بر ناله^{۱۵} من رحمت آمد چند بار
 خود نگوئی چند نالد سعدی مسکین^{۱۶} من^{۱۷}

۱۲۴

Metre: رمل مثنوی مخبون مقطوع | ~~~~|~~~~|~~~~|~~~~|

دست با سرو روان چون نرسد^۱ در گردن^۲
 چاره نیست بجز دیدن حسرت و خوردن^۳
 آدمیرا که طلب هست و توانائی نیست
 صبر اگر هست و گر نیست بیاید کردن
 بند بر پای توقف چکنند گر نکند
 شرط عشق^۴ است بلا دیدن و پا افشردن
 روی بر^۵ خاک در دوست بیاید مالید
 چو لب ملبس نشود روی بروی آوردن

۱۱ I, Z; در, for وز.

۱۲ All texts and all MSS but I; جواب, for حدیث.

۱۳ R adds از after شورش.

۱۴ C, Y(a); طبع من و شیرین من, for طبع سخن شیرین من.

۱۵ I(a), Z, L; نمکین, for مسکین; P; شیرین, for do.

۱۶ This line is omitted in R.

۱ I; نرسد, for نرود.

۲ Z; خوردن, for بردن.

۳ C, (Ya), Y(b); عقل, for عشق.

۴ P; بر, for در.

نیمجان چه^۵ بود تا^۶ ندهد دوست بدوست
 گر بصد جان دل جانان نتوان آزدن
 سهل باشد سخن سخت که خوبان^۷ گویند
 جور^۸ شیرین دهنان تلخ نباشد بردن^۹
 هیچ شک می نکنم^{۱۰} کاهوی مشکین تبار
 شرم دارد ز تو مشکین خط آهو گردن
 روزی اندر سر کار تو کنم جان^{۱۱} عزیز
 پیش بالای تو باری چو بیايد مردن
 سعدیا دیده نگهداشتن از صورت خوب
 نه چنانست که دل دادن و جان پروردن

۱۲۵

Metre: [----|----|----|----] منسرح مثنوی معلوی مکسوف

دی بچمن برگذشت سرو سخنگوی^۱ من
 تا نکند گل غرور رنگ من و بوی من

۵ Z; چه, for چو.

۶ R; گر, for تا.

۷ R, Y(a); جانان, for خوبان.

۸ I(a); شور, for جور.

۹ I; دیدن, for بردن; Z; do, for دیدن.

۱۰ C, Y(a); نکند, for نمی کند.

۱۱ I, R; عمر, for جان.

۱ R; شاهد خوشگوی, for سرو سخنگوی.

برگ گل لعل^۲ بود شاهد بزم بهار
 آب گلستان ببرد شاهد گلروی من
 شد سپر از دست عقل تا ز کمین^۳ عتاب
 تیغ جفا بر کشید ترک زره موی من
 ساعد دل چون نداشت قوت بازوی صبر
 دست غمش^۴ در^۵ شکست پنجه^۶ نیروی من
 کرده ام از راه عشق^۷ چند گذر سوی^۸ او
 او^۹ بتفضل نکرد هیچ نظر^{۱۰} سوی من
 جور کشم بنده وار و بر بکشد^{۱۱} حاکمت^{۱۲}
 خیره^{۱۳} کشی کار^{۱۴} اونا ز^{۱۵} کشی خوی^{۱۶} من
 ای گل خوشبوی من یاد کنی بعد از این^{۱۷}
 سعدی بیچاره بود بلبل خوشگوی من

۲ C, Y(a), Y(b); سرخ, for لعل.

۳ I inserts گام after کمین.

۴ R; غمت, for غمش.

۵ All texts and all MSS. but I and P; بر, for در.

۶ R; ساعد, for پنجه.

۷ R; کوی مهر, for راه عشق.

۸ R; بیش, for سوی.

۹ I, R; کو, for او.

۱۰ I, P, R, C; گذر, for نظر.

۱۱ I(a); کشدم, for بکشد.

۱۲ R; اوست, for است.

۱۳ C, Y(a), Y(b); بنده, for خیره.

۱۴ I; کار, for خوی.

۱۵ All texts and all MSS. but I and R; ز, for جور.

۱۶ I(a); کار, for خوی.

۱۷ P, C, Y(a), Y(b); از آنک, for از این.

عشق بتاراج داد رخت صبوری دل
می نکند بخت شور خیمه ز پهلوی من^{۱۸}.

۱۲۶

هزج مسدس مقصور Metre: [----|----|----|]

فراق دوستانش باد و یاران که مارا دور کرد از دوستداران
تنم^۱ در بند تنهائی بفرسود چو بلبل در قفس روز^۲ بهاران
هلاک من چنان مهمل^۳ گرفتند که قتل مور در پای سواران
بنخیل هر که می آیم ز نهار نمی بینم بجز ز نهار خواران^۴
ندانستم که در پایان صحبت چنین باشد وفای حق گذاران
بگنج شایگان افتاده بودم ندانستم که در گنجند ماران
دلا گر دوستی داری بناچار بیاید بردنت جور هزاران
خلاف شرط^۵ یارانست سعدی که برگردند روز تیر باران
چه خوش باشد سری در پای یاری باخلاص و ارادت جان سپاران^۶

۱۲۷

مقارب مثنی محذوف Metre: [----|----|----|--]

گواهی امین ست بر درد من سرشگ روان بر رخ زرد من

^{۱۸} This couplet is only found in I and R.

^۱ All texts and all MSS. but I, R; دلم, for تنم.

^۲ I, Y(b); فصل, for روز; Y(a); اندر for do.

^۳ I, Y(a), Y(b); آسان, for مهمل.

^۴ C, Y(a); داران, for خواران.

^۵ C, I, Y(a), Y(b); رای, for شرط.

^۶ This line is omitted in C and Y(a).

128

میان باغ حرامست بیتو گردیدن
که خار با تو مرا به که بیتو گل چیدن
و گرا بجام برم بیتو دست در مجلس
حرام صرف بود بیتو باده نوشدن

١ I, R; اگر, for گهر.
 ٢ Z, L, Y(b); بکوی, for بنزد.
 ٣ C, Y(a), Y(b); بود, for بودر.
 ٤ I(a), P, C, Y(a), Y(b); آید, for آمد.
 ٥ This couplet is omitted in I(a) and P.
 ٦ In all texts and all MSS. but I, I(a), this hemistich runs as follows:
 از آن رحمت نیست بر درد من
 ٧ C, Y(a); اگر, for وگر.

خم دو زلف تو بر لاله حلقه بر^۲ حلقه^۳
 بسنگ خاره درآموخت عشق ورزیدن
 اگر جماعت چین صورت تو بت^۴ بینند
 شوند جمله پشیمان^۵ ز بت پرستیدن
 کساد نرخ شکر در جهان پدید آمد
 دهان چو بازگشائی بوقت خندیدن
 بجای خشک بمانند سروهای چمن
 چو قامت تو بینند در خرامیدن
 من گدای که باشم که دم زخم زلفت^۶
 سعادتم چه بود خاک پات^۷ بوسیدن
 بعشق و مستی و رسوائیم خوشست از آنکه
 نمک ندارد^۸ با عشق زهد ورزیدن
 نشاط زاهد^۹ از انواع طاعتست و ورع
 صفای عارف از ابروی نیکوان دیدن
 عنایت تو چو با جان^{۱۰} سعدیست چه باک
 چه غم خورد که حشر^{۱۱} از گناه سنجیدن

۲ P, Z, L; در, for بر.

۳ l inserts after حلقه است.

۴ توبت, for رخت; I(a).

۵ پشیمان, for بریشان; C.

۶ لبت, for رکیب; I.

۷ پات, for پای; P, Z.

۸ This is the I(a) variant: I, P, C, Y(a); نمک نباشد, for ندارد, نمک ندارد: L, Y(b); نکو باشد, for do.

۹ زاهد, for شاهد; L.

۱۰ با جان, for در شان; I(a).

۱۱ خورد که حشر, for بچشر خورد; C, Y(a), Y(b).

N. B. This Ode is omitted in R.

Metre: رمل مثنیٰ محذوف [---|---|---|---]

عشقبازی چیست سر در پای جانان باختن
 با سر اندر کوی دلبر عشق نتوان باختن
 آتشم در جان گرفت از عود خلوت سوختن
 نوبه کارم توبه کار از عشق پنهان باختن
 اسب در میدان رسوائی جهانم مردوار
 پیش از این در خانه نتوان گوی و چوگان باختن
 پاکبازان طریقت را صفت دانی که چیست
 بر بساط زرد در^۱ اول ندب^۲ جان باختن
 زاهدی برباد الا مال و منصب دادنت
 عاشقی در ششدر الا کفر و ایمان باختن
 گر حریف زرد عشقی مال و دین و جان بیاز
 ورنه هر طفلی تواند بر گروگان باختن^۳
 بر کفی جام شریعت بر کفی سندان عشق
 هر هوسناکی نداند^۴ جام و سندان باختن
 سعدیا شطرنج ره خلوت نشینان باختند^۵
 رو تماشا کن که نتوان همچو ایشان باختن

۱ Z, L, C, Y(b): در عشق; C, Y(a): for روز.

۲ C, Y(a): مدت, for ندب.

۳ This line is only found in I.

۴ Z, L; ندانم, for نداند; I(a): چه داند for do.

۵ This is the I version. In other texts and MSS. the hemistich is given thus; - سعدیا صاحب‌دلان شطرنج وحدت باخشد - except that P, C, Y(a) have ازین ره, for وحدت.

This Ode is omitted in R.

Metre: رجز مثنوی مخبون [---|---|---|---]

۱۳۰

وہ کہ جدا نمیشود نقش تو از خیال من
تا چه شود بعاقبت در هوس^۱ تو حال من
نالہ زیر و^۲ زار من زار ترست هر زمان
بسکه بهجر^۳ میدهد عشق تو گوشمال من
نور ستارگان سستد^۴ روی چو آفتاب تو
دست نمای خلق شد قامت چون هلال من^۵
دیدہ زبان حال من بر تو کشاد رحم کن
چونکہ اثر نمیکند در تو زبان قال من^۶
بر تو نور روی^۷ تو هر نفسی بهر کسی
میرسد و نمیرسد نوبت اتصال من
خاطر تو بخون من رغبت اگر چنین کند^۸
هم بمراد دل^۹ رسد خاطر بدسگال من^{۱۰}

۱ Z, L; طاب for هوس.

۲ I(a), Y(a), Y(b) omit after زیر.

۳ L; ز for به.

۴ I(a); برد for سستد.

۵ In R this line runs as follows: —

کوثر ترست هر زمان قامت نازنین تو انگشت نمای خلق شد قامت همچون هلال من

۶ This line is only found in I and R.

۷ I; رای for روی: R; و باز for do.

۸ In I(a) and چنین are transposed.

۹ C, Y(a), Y(b); خود for دل.

۱۰ This line is omitted in I.

برگذری و نگرى باز نگر که بگذرد

فقر من و غنای تو جور تو و احمال من

چرخ شنید آه من^{۱۱} گفت منال سعدیا

کاه تو تیره میکند آینه جمال من

۱۳۱

Metre: هزج مثنوی سالم |-----|-----|-----|-----|

خلاف راستی^۱ باشد خلاف رأی درویشان

بنه کز همی داری سر اندر پای درویشان

گرت آئینه باید که نور حق در او^۲ بینی

نبینی در همه عالم مگر سیای درویشان

قبا بر قد سلطان چنان زیبا^۳ نمی باشد^۴

که این^۵ خلقان^۶ گردآلوده^۷ بر بالای درویشان^۸

۱۱ All texts and all MSS. but I; ناله ام, for من .

۱ P C, Y(a); دوستی, for راستی .

۲ R and all texts; آن, for او .

۳ I(a); چابک, for زیبا .

۴ I(a), P, Z, L; آید, for باشد; C, Y(a), Y(b); افتد for do.

۵ All texts and all MSS. but I, I(a); آن, for این .

۶ C; خلخال, for خلقان .

۷ All texts and all MSS. but I; آلود, for گردآلوده .

۸ In all texts and all MSS. but I and I(a), the following line is added here: ---

گر از یک نیمه روی آرد ساه مشرق و مغرب
ز دیگر نیمه بس باشد تن تنهای درویشان

بمأوا سر فرود آرند^۹ درویشان معاذالله
 وگر خود جنت الماوی بود مأواى درویشان^{۱۰}
 کسی آزار درویشان تواند جست لا والله
 که گر^{۱۱} خود زهر پیش آری^{۱۲} بود حلوای درویشان^{۱۳}
 توداری سیم و زر و مال و عمر و سود و سرمایه^{۱۴}
 کجا با اینهمه شغلت بود پروای درویشان
 که حق بینند و حق گویند و حق جویند و حق باشد^{۱۵}
 هر آن معنی که آید در دل دانای درویشان
 دو عالم چیست تا در چشم ایشان قیمتی دارد
 دوئی هرگز نباشد در دل یکتائی^{۱۶} درویشان^{۱۷}

۹ آرند, for نآرند; I.

۱۰ This line is omitted in C and Y(a). It is succeeded in Y(b) by the following verse;

در آن مجلس که درویشان شراب شوق مینوشند

در آید خضر پیغمبر شود سقای درویشان

۱۱ که گر, for وگر; I.

۱۲ پیش آری, for باشد یا; I.

۱۳ This couplet is omitted in I(a).

۱۴ In all texts and all MSS. but I this hemistich runs thus;

تو زر داری و سر داری و سیم و سود و سرمایه, but I(a), P, R, Z, have
سیم for زر, and in I(a) سیم and سود are transposed.

۱۵ In C, Y(a) this hemistich runs thus; —

Z & L have the same, : که حق جویند و حق ببندند و حق گویند و حق دانند,
but with خواهند for گویند; Y(b) the same, but with باشد for دانند;
for پیوسته; I: که, for چو; R: گویند and جویند are transposed; P: و حق باشد
و حق باشد.

۱۶ یکتائی; P; بینائی.

۱۷ This couplet is omitted in I.

152

Metre: مَجْتَمِعٌ مَثْمُنٌ مَجْبُونٌ مَقْطُوعٌ [— — — — — — — — — —]

۱۸. سرای after و omits ۱۸

١٩ All texts and all MSS. but 1; دین, for جان.

۱ R; صفت, for صنعت.

۲ R; گوی, for گوی.

۳ R; for: فراقست, فراقست

N. B. This Ode is only found in I and R.

شیخی خیال تو گفتم بینم اندر خواب
ولی ز فکر تو خواب آیدم خیالست این
درازنای شب از چشم دردمندان پرس
عزیز من که شیخی یا هزار سالست این
قلم بیاد تو در میچکاند از دستم
مداد نیست کزو میروود زلالست این
کسان بحال پریشان سعدی از غم عشق
زنج زنند و ندانند تا چه حالست این

۱۳۳

Metre: رمل مثنوی مخدوف [---|---|---|---]

ای طراوت برده از فردوس اعلی روی^۱ تو
نادراست اندر نگارستان دنیا^۲ رویتو
گرچه^۳ از انگشت مانی بر نیاید چون تو نقش^۴
هر دم انگشتی نهد بر نقش مانی رویتو^۵
از گل و ماه و پری در چشم من زیبا^۶تری
گل ز من دل برد یا مه یا پری نی^۷ رویتو^۸

۱ R, C, Y(a); کوی, for روی.

۲ R; عالم, for دنیا.

۳ R; هرگز, for گرچه.

۴ L; نفس, for نقش.

۵ This line is omitted in Y(a).

۶ P; نیکو, for زیبا.

۷ I(a), Z, L, Y(a), Y(b); یا, for بی.

۸ This line is omitted in R.

دختران^۹ مصر^{۱۰} را کاسد شود بازار حسن
 گر چو^{۱۱} یوسف پرده بردارد بدعوی رویتو
 ماه و پروین از خجالت رخ^{۱۲} فرو پوشند اگر
 آفتاب آسا کند در^{۱۳} شب تجلی رویتو
 چشم از زاری چو فرهادست و شیرین لعل تو
 عظم از شورش چو مجنونست و لیلی رویتو^{۱۴}
 مردم چشمش بدرد پرده^{۱۵} اعمی^{۱۵} از شوق
 گر در آید در خیال چنم اعمی رویتو
 ملک زیبائی مسلم گشت فرمان ترا
 تا چنین خطی مزور گردانشی رویتو^{۱۶}
 روی هر صاحبجهمی را به خواندن خطاست
 گر رخی را ماه شاید^{۱۷} گفت باری رویتو^{۱۸}
 داشتند اصحاب خلوت خرقها بر من زنند
 تا تجلی کرد در بازار تقوی رویتو^{۱۹}

۹ R; دختران, for دختران.

۱۰ I, P; نعش, for مصر.

۱۱ I, Y(b); چه, for چو.

۱۲ P; سر, for رخ.

۱۳ I; بر, for در.

۱۴ This line and the next are omitted in I and R.

۱۵ I(a); P; عمیا, for اعمی.

۱۶ This line is found only in I.

۱۷ I(a), P, Z, L; باید, for شاید.

۱۸ In R this line runs as follows; —

گر فدی را سرو باید گفت باری فد تو
 و رخی را ماه شاید گفت باری روی تو

۱۹ This line is only found in I.

۱۳۴

گفتم بقل^۱ پای برآرم ز بند او
روی خلاص نیست بجهد از کند او
مستوحب ملامتی ایدل که چند بار^۲
عقلت بگفت و^۳ گوش نکردی به^۴ بند او

 $\circ Z, L; \varphi, \text{ for } u.$

آن^۱ بوستان میوه شیرین که دست جهد
 دشوار میرسد بدرخت بلند او
 گفتم عنان مرکب تازی بگیرمش
 لیکن وصول نیست بگرد سمند او
 چشم بدوخت از همه عالم باتفاق
 تا جز در او نظر نکند مستمند او
 سر در جهان نهادی از دست او ولیک
 از شهر او چگونه رود شهر^۷ بند او^۶
 گر خود بجای مرو^۸جه شمشیر میزند
 مسکین مگس کجا رود از پیش قند او
 نومید نیستم که هم او شربتی دهد^۹
 ورنه بهیچ به نشود دردمند او
 او خود مگر بلطف خداوندی کند
 ورنه ز ماچه بندگی آید پسند او
 سعدی ازو چو صبر^{۱۰} میسر نمی شود
 اولیتر آنکه صبر کنی بر گزند او

۱۳۵

هزج مسدس محذوف Metre: [---|---|---|]

من از دست کانداران ابرو نمی آرم گذر کردن بهر سو^۱

۶ P; for ای، آن.

۷ I(a); for پای، شهر.

۸ This line is omitted in R.

۹ All texts and all MSS. but I; مرهمی نهد، for شربتی دهد.

۱۰ All texts and all MSS. but I; ازو چو صبر ازوت، for چو صبر ازوت.

۱ In Y(a), Y(b), this hemistich runs thus; - نظر کردن نمی آرم بهر سو -

C has the same but with بر آن رو، for بهر سو.

دو چشم خیره ماند^۲ از روشنائی ندانم قرص خورشیدست یا رو
 بهشتست آنکه من دیدم^۳ نه رخسار کندست آنکه او دارد نه گیسو
 لبان لعل چون خون کوثر سواد زلف چون پر پرستو
 نه آن سرپنجه دارد شوخ عیار^۴ که با او برتوان آمد بیازو
 همه جان خواهد از عشاق مشتاق ندارد سنگ کوچک^۵ در ترازو
 نفس را بوی خوش چندان نباشد مگر در جیب دارد ناف آهو
 نه مروارید از آب شور خیزد ورا در آب شیرینست لولو^۶
 غربی^۷ سخت مطبوع^۸ اوقات دست بترکستان رویش خال هندو
 عجب گر در چمن بر پای خیزد که^۹ پیشش سرو نشینند بزانو
 لب خندان شیرین منطقش را نشاید گفت جز ضحاک جادو^{۱۰}
 اگر^{۱۱} بخرامد اندر مجلس^{۱۲} عام دو صد فریاد برخیزد ز هر سو
 بیاد روی گلبوی^{۱۳} گل اندام همه شب خار دارم زیر پهلو
 تحمل کن جفای یار سعدی که جور نیکوان ذنبی^{۱۴} است معفو

۲ L; ماند, for شد.

۳ P; دیدم, for او دارد; Z; دیدم, for او دارد.

۴ R; عیار, for رعنا.

۵ C, Y(a); کوچک, for دیگر.

۶ This line is omitted in C and Y(a).

۷ L; غربی, for غریب.

۸ R; مطبوع, for محبوب.

۹ L; که, for به.

۱۰ This couplet is omitted in I(a) and P.

۱۱ P, R, C, Y(a), Y(b); اگر, for وگر.

۱۲ All texts and P; بخرامد اندر مجلس, for بیندش اندر محفل; R has the same, but with بیندش, for بیندش.

۱۳ C, L, Y(a), Y(b); گلبوی, for گلفام.

۱۴ R; ذنبی, for رسم; C; دین, for دو.

N. B. This Ode is omitted in I.

۱ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); کان ناخن, for آنکه ناخن.
 ۲ L, Y(a), Y(b); رشته, for هشته.
 ۳ Z, L; هرگز, for دیگر.
 ۴ C, Y(a), Y(b); که, for نه.
 ۵ In all texts and all MSS. but I and R, the hemistiches 2(b) and 5(b) are transposed.
 ۶ C, L, Y(a), Y(b); درکند, for دردمند.
 ۷ I(a); حاضر نبوده یکدم, for یکدم نبوده حاضر : P; حاضر نبوده هرگز, for do.
 ۸ This line is only found in R.
 ۹ All texts; آمده, for آمد.

من در میان حسن تو حیران بمانده‌ام
 حدیست حسن را و تواز حد گذشته
 سر مینهند پیش خط عارفان فارس
 بیتی^{۱۰} مگر ز گفته سعدی نوشته

۱۳۷

Metre: [---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور

ای صورتت ز گوهر معنی خزینۀ
 مارا ز داغ عشق تو در^۱ دل دفينۀ
 دانی که آه سوختگان را اثر^۲ بود
 مگذار نالۀ که برآید ز سینۀ
 زیور همان دو رشته مرجان^۳ تمام بود^۴
 وز موی در کنار و برت عنبرینۀ^۵
 سر در^۶ نیاورم بسلاطین روزگار
 گر من ز بندگان تو باشم کمینۀ
 چشمی که جز بروی تو برمیکم خطاست
 و آندم که یتو میگذرانم غینۀ

۱۰. All MSS. but I, and all texts but Z; بیتی, for شعری.

۱. I(a), P, C, L, Y(a), Y(b); در, for بر.

۲. In Z and L اثر and بود are transposed.

۳. I(a), Z; دندان, for مرجان.

۴. L; تمام بود, for تمام بود: I(a), P; کفایتست for do.

۵. This line is omitted in R.

۶. I; در, for بر.

تدبیر نیست^۷ جز سپر انداختن که خصم
 سنگی بدست دارد و ما آبگینه
 آنرا^۸ روا بود که زند لاف مهر دوست^۹
 کز دل بدر^{۱۰} کند همه مهری و کینه
 سعدی بعشقبازی خوبان مثل^{۱۱} نشد
 تنها درین مدینه که در هر مدینه
 شعرش چو آب در همه عالم روان شدست^{۱۲}
 کز یارس میروند بخراسان سفینه

۱۳۸

Metre: [---|---|---|---] سریع مسدس مطوی مکسوف

ای رخ چون آینه افروخته الحذر از آه من^۱ سوخته
 غیرت سلطان جمالت چو باز^۲ چشم من از هر که^۳ جهان دوخته
 عقل کهن بار جفا میکشد^۴ دمبدم از عشق نوآموخته

۷ نیست for چیست; R.

۸ آنرا I, C, L, Y(a), Y(b), add و before.

۹ P, R; لاف مهر دوست for مهر یار دوست: C, Z, L, Y(a), Y(b);
 مهری for do.

۱۰ C, L, Y(a), Y(b); بدر for بردن.

۱۱ I(a), P; خوبان مثل for و مستی علم.

۱۲ Z, L, Y(a), Y(b); شده for شدست.

۱ R, Z; جگر for C; من for دل.

۲ I(a): جمالت چو باز for خیالت بحکم; Z: جمالت تو کرد; P: جنان, for
 جو باز.

۳ C, Y(a), Y(b); هر که for جمله; Z, L: دو, for که.

۴ In R this hemistich runs thus; این بار جفا میکشد.

وہ کہ بیکبار پراکنده شد آنچه بعمری شدم^۵ اندوخته^۶
غم بتولای تو بخیریده‌ام جان بتمنای تو بفروخته
در دل سعدیست چراغ غمت مشعل^۷ تا ابد افروخته

139

Metre: رمل مثنى مخبون محذوف [- - - | - - - | - - - | - -]

ایکه شم شیر جفا بر سر ما آخته
دشمن از دوست ندانسته و نشناخته
من ز فکر تو بخود هیچ نمیپردازم
نازینا تو دل از ما بکه پرداخته
چند شبها بغم روی تو روز آوردم
که تو یکروز^۴ نپرسیده و نخواستی
گفته بودم که دل از دست تو بیرون آرم
باز دیدم که قوی پنجه در انداختی
تا شکاری^۵ ز کنند سر زلفت نهجده^۶
زاروان و مرثا^۷ تروکان ساخته

۵ I, P; بشد, for شدم: R; نشد for do: L; بدم for do.

۶ I, P; آموخته, for اندوخته.

1) $P, C, Y(a), Y(b)$; C_1^a , for l_0 .

۲ P, C, Y(a), Y(b); نیز, for $\pi_{\text{میت}}$.

۳ P; من, for ما.

2 C, Y(a), Y(b); بار, for روز.

• شکاری for, اسیری Z;

7. I, P, Z, Y(b); $\langle \text{جهد} \rangle$, for $\langle \text{نجد} \rangle$.

زایروان و مژها for تا با و و مژه P; v

لاجرم صید دلی^۸ در همه آفاق^۹ نماند
 که نه با تیر و کمان^{۱۰} در پی او تاخته
 ماه و خورشید و پری و آدمی اندر نظرت^{۱۱}
 شرمسارند^{۱۲} که سر بر همد افراخته
 با همه جلوۀ طاوس و خرامیدن کبک^{۱۳}
 عیب اینست که بی^{۱۴} مهرتر از فاخته
 هر که می بیندم از بار^{۱۵} غمت میگوید
 سعدیا بر تو چه رنجست که بگداخته^{۱۶}
 بیم ماتست^{۱۷} درین بازی بیهوده مرا
 چکنم دست تو بردی که دغا^{۱۸} باخته^{۱۹}

۸ C, L, Y(a); دلی, for دلی.

۹ I(a), P; شیراز, for آفاق.

۱۰ P; از, for در.

۱۱ P; نظرت, for نظرت.

۱۲ I(a), P, Z, L, C, Y(a), Y(b); عمر هیچند, for شرمسارند.

۱۳ C, Y(a); او, for کبک.

۱۴ I(a); بد, for بی.

۱۵ I(a), P, Z; جور, for بار.

۱۶ This line is omitted in R.

۱۷ Z; مات, for جان.

۱۸ All texts and all MSS. but I; دغل, for دغا.

۱۹ This line is omitted in I(a).

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنوی سالم

شی در خرّقه رند آسا^۱ گذر^۲ کردم بمیخانه
 ز عشرت می پرستانرا منور گشت^۳ کاشانه
 ز خلوتگاه^۴ ربان و ثاقی در سرای دل
 که تا قصر^۵ دماغ^۶ ایمن بود ز آواز ییکانه^۷
 چو ساقی در شراب^۸ آمد بنوشانوش در مجلس
 بنا^۹ فرزاتگی گفتند کاول مرد فروانه
 بتندی گفت^{۱۰} آری من شراب از مجلسی خوردم
 که مه^{۱۱} پیرامن شمعش نیسارد بود پروانه
 دلی کز عالم وحدت سماع حق شنیده ست او^{۱۲}
 بگوش همتش دیگر کی^{۱۳} آید شعر و افسانه^{۱۴}

۱ R; رند آسا, for رندان.

۲ I; گذر, for نظر.

۳ I(a); گشت, for بود.

۴ C, Y(a); عشرتگاه, for خلوتگاه.

۵ Z, L; قصر, for کاخ.

۶ C, Y(a); دماغ, for امل.

۷ This line is omitted in R.

۸ R; شراب, for سماع.

۹ I(a); بنا, for می; R; تا, for صد.

۱۰ R, C, (Ya), Y(b); گفت, for گفتم.

۱۱ C, Y(a); مه, for پر.

۱۲ In I this hemistich runs thus; سری در عالم وحدت شراب حق نیوشیده

۱۳ Z, L; کی, for نه.

۱۴ This line is omitted in R.

گمان بر دم که طفلانند^{۱۵} از پیری سخن گفتم

مرا پیر خراباتی جوانی^{۱۶} داد مردانه

که نور^{۱۷} عالم علوی فرا^{۱۸} هر روز می تابد^{۱۹}

تواندر صومعش دیدی و من در کنج میخانه^{۲۰}

کسی کامد درین خلوت^{۲۱} بیکرنگی مؤید^{۲۲} شد^{۲۳}

چه پیر زاهد عابد^{۲۴} چه رند^{۲۵} مست^{۲۶} دیوانه

کشادند اندرون^{۲۷} جان در تحقیق بر سعدی^{۲۸}

چو اندر قفل گردون زد کلید^{۲۹} صبح دندان

۱۵ R has پیری for طفلان and طعلی for پیران.

۱۶ P; جوانی, for جوانی.

۱۷ I(a); نور از, for نور.

۱۸ Z, C, L, Y(a), Y(b); مرا, for فرا.

۱۹ I, P; می تابد, for می آید; I(a); می, for فی.

۲۰ In all texts and MSS. but I, R, this hemistich runs as follows; —

I(a) and P have the same : تو اش در صومعه دیدی من اندر کنج میخانه
but with اش در, for صومعش and اش در, for اندر.

۲۱ I; خلوت, for میدان.

۲۲ I(a); تواند, for مؤید; C, Y(a), Y(b);

۲۳ In R this hemistich is thus expressed; —

هر آنکس که بتاریکی در این خانه مجاور شد.

۲۴ In all texts and all MSS. but I and R; عابد, for زاهد are transposed.

۲۵ R; رند, for مرد.

۲۶ L inserts و after مست,

۲۷ All texts and all MSS. but I; از درون, for اندرون.

۲۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); بر سعدی, for سعدی را. In R this hemistich runs thus: — بشارت داد سعدی را بفتح الباب زمانی.

۲۹ R; کلید, for بوقت.

۱۴۱

Metre: [---|---|---|---] جغت مثنی مجنون مقطوع

اگر بتحفه جانان هزار جان آری
 محقرست و^۱ نشاید که بر زبان آری
 حدیث جان بر جانان همین^۲ مثل دارد
 که زر بکان بری و گل ببوستان آری
 هنوز در دلت ای آفتاب رخ نگذشت
 که سایه بسر یار مهربان آری
 تراچه غم که مرا^۳ در غمت نگیرد خواب
 تو پادشاه کجا یاد پاسبان آری^۴
 زحسن روی تو بر دین خلق میترسم
 که بدعتی^۵ که نبوده ست در جهان آری
 کس از کناری در روی^۶ تو نگه^۷ نکند^۸
 که عاقبت نه بشوخیس در میان آری
 زچشم مست تو واجب کند که هشیاران
 حذر کنند ولی تاختن نهان آری

۱ R, C, Y(a), Y(b) omit و before نشاید.

۲ P; همان, for همین.

۳ L; یکی, for مرا.

۴ R omits this line.

۵ I; بدعتی, for بدعتی.

۶ Z, L; کناره در روی, for Y(a), Y(b); بر, for در.

۷ I(a); نظر, for نگه.

۸ Z and L add می, before نکند.

جواب تلخ چه داری^۹ بگو و باک مدار
 که شهد محض بود چو تنو بر دهان^{۱۰} آری
 و گر^{۱۱} بخنده در آ^{۱۲} چه جای مرهم ریش
 که نمکنست که در جسم مرده جان آری
 یکی لطیفه ز من بشنوی که در آفاق
 سفر کنی و لطایف ز بحر و^{۱۳} کان آری
 گرت بدایع سعدی نباشد اندر بار
 پیش^{۱۴} اهل قرابت^{۱۵} چه ارمغان آری

۱۴۲

Metre: [---|---|---|---] مجتث مثنیٰ مخبون مقطوع:

امیدوارم اگر صد رهم بیاندازی
 که بار دیگرم از روی لطف بنوازی
 چو روزگار نسازد ستیزه نتوانکرد^{۱۶}
 ضرورتست که باروزگار درسازی

- ۹ چه داری for, چه خواهی: Y(a), Y(b); داری, گوی C;
 ۱۰ R, L, Y(a), Y(b); دهان, در میان C; بر زبان for.
 ۱۱ I(a), P, C, Y(a), Y(b). اگر for.
 ۱۲ The is omitted in P.
 ۱۳ I(a); بنزد, پیش.
 ۱۴ C, L, Y(a), Y(b); قرابت, معاف: I(a), P, R; اهل, for اهل و.
 ۱۵ I; کرد, for.

جفای عشق تو بر عقل من همانم‌لست
 که سرگزیت^۲ بکافر^۳ همی دهد^۴ غازی
 دریغ بازوی تقوی که دست سیمینت^۵
 به^۶ قتل^۷ من بسرانگشت میکند بازی
 بسی مطالعه کردیم نقش عالم را
 ز هر چه^۸ در نظر آید^۹ بحسن متمازی
 هزار چون من^{۱۰} اگر محنت و بلا بیند
 ترا از آن چه که در نعمتی و در نازی^{۱۱}
 حدیث عشق تو ظاهر^{۱۲} نکردی بر عام^{۱۳}
 گر آب دیده نکردی بگریه غمازی^{۱۴}
 زهی^{۱۴} سوار که صد دل بغمزه ببری
 هزار صید یک ناختر بیندازی

۲ P; سرگزیت for بار جزیه .

۳ R; کافر , for غافل .

۴ R; زند , for دهد .

۵ All texts and all MSS but I; رنگینست , for سیمینست .

۶ Y(a); ز , for به .

۷ I, I(a), R; قتل , for عقل .

۸ P, Z, C, L, Y(a), Y(b); که , for چه .

۹ I(a), P, Z, C, L, Y(a), Y(b); آمد , for آید .

۱۰ P; چون من , for بار .

۱۱ Z, L; عین نعمت و نازی , for نعمتی و درنازی .

۱۲ I(a), P, Z, L, Y(b); سدا , for ظاهر .

۱۳ All texts and all MSS. but I; خلق , for عام .

۱۴ I; آیا , for زهی .

ترا چو سعدی اگر بنده بود چه شود^{۱۵}
 هکه در رکاب تو باشد غلام شیرازی
 گرش بقهر برای بلطف باز آید
 که زر همان بود ار چند بار بگدازی
 چو آب میرود این پاری بقوت طبع
 نه مهر کی ست که از وی سبق برد تازی

۱۴۳

Metre: [---|v---|v---|v---] هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف:

ای خسته دلم در خم چوگان تو گوئی
 بی فایده ام پیش تو چون بیهده^۱ گوئی
 کم می نشود تشنگی دیده شوخم
 با آنک روان کرده ام از هر مژه جوئی
 ای تیر غم عشق تو هر جا که رسیده
 افتاده بزخمش چو کمانست دو تو^۲
 برهم نژد دست خزان بزم ریاحین
 گر باد بیستان برد از زلف تو بوئی^۳

۱۵ I; شود, for بود.

۱ R; مهمله, for بیهده.

۲ R; توی, for بوی.

۳ This line is found only in I.

با بلبلان سوخته بال^۵ ضمیر من
 پیغام آن دو طوطی شکر فشان بگوی
 دانم که باز بر سر زلفش^۶ گذر کنی
 گریشنود^۷ حدیث من اندر نهان^۸ بگوی
 کای دل ربوده از بر من حکم از آن تست
 گر نیز گوئیم بمثل ترک جان بگوی
 هر لحظه راز دل جهدم بر سر زبان
 دل میدهد که عمر شدت^۹ وارهان بگوی
 راز دل از زبان نشود هرگز^{۱۰} آشکار^{۱۱}
 گر دل موافقت نکند کای زبان بگوی
 سعدی ز دست رفت ز دستان روزگار^{۱۲}
 نزدیک دوستان وی این^{۱۳} داستان بگوی

۵ R, L, C, Y(a); حال, for بال.

۶ L; زلفش, for کویش.

۷ R; شنوی, for شنود.

۸ R; میان, for نهان.

۹ I(a), R; شدم, for شدت: P, Y(a), Y(b); شد for do: C; شده, for do.

۱۰ P; هیچ, for هرگز.

۱۱ In R this hemistich is thus expressed: — راز دلم یقین نشود هرگز آشکار.

۱۲ In R this hemistich runs as follows: —

سعدی ز دست دوست ز دوران روزگار.

۱۳ P; این, for آن.

N. B. This Ode is omitted in I.

Metre: [-----|-----|-----|-----] هزج مثنوی سالم

اگر مانند رخسارت گلی در بوستانسقی
 زمیں را از کالیت شرف بر آسمانسقی
 چو سرو بوستانسقی جمال^۱ مجلس آرایت
 ' اگر در بوستان سروی سخنگوی^۲ و روانسقی^۳
 نگارین روی شیرین خوی عنبربوی سیمین تن
 چه خوش بودی در آغوشم اگر^۴ یارای آلتی^۵
 توگوی در همه^۶ عمرم میسر کرد این دولت
 که کام از عمر برگرم و گر خود یکزمانسقی
 جراین عیبت نمیدانم که بدعهدی و سنگین دل
 دلارامی^۷ بدین خوب، دریغ از مهربانسقی
 شکر در کام من تلخست بیدیدار شیرینش^۸
 و گر حلوا بدان ماند که زهرش در میانسقی^۹

۱ P, R, Z, Y(b); for وجود, جمال.

۲ C, Z, Y(a), omit و after سخنگوی,

۳ R, سخنگوی و روانسقی, سخن گفتنی توانستی.

۴ Z, L; اگر, گرم.

۵ In P this hemistich runs thus; — نگارین روی و عنبر موی و شیرین خوی — In R this line is omitted. و سیمین تن

۶ R; توگوی در همه, for وجود گوی همه.

۷ R; دلارامی, for دلارای.

۸ C, Y(a), Y(b); شیرینش, for شیرینت.

۹ This line is omitted in L.

از نظرت کجا رود و برود تو مهرهی
 رفت و رها نمیکنی^۲ آمد و ره نمیدهی
 شاید اگر نظر کنی ای که ز دردم آگهی
 ورنکنی اثر کند درد دل سحرگهی
 سعدی و عمر و زید را^۴ هیچ محل نشینهی^۵
 وین همه لاف میزند چون^۶ دهل میان تهی

۱۴۷

Metre: [---|---|---|---] هزج مسدّس اخرب

ای صوفی سرگردان در بند نکونامی
 تا درد نیاشامی زین درد نیارامی
 ملک صمدیت را چه سود و زیان دارد
 گر حافظ قرآنی یا^۱ عابد اصنامی
 زهدت بچه کار آید گر رانده^۲ درگاهی
 کفرت چه زیاندارد گر نیک سرانجامی

۲ P, L; کند, for کنی.

۴ عمر و زید را for, زار خویش را; Y(a), Y(a); و زید را for, در بدر; C;

۵ نهی, for دهی; L;

۶ این نه که لاف; Y(a); وین همه لاف میزند چون, این چه لاف میزنم از; C;
 for do: P, L; وین همه لاف میزنم از; R and Z have
 the same but with این, for do: Y(b); وین, for این, for do.
 N. B. This Ode is omitted in I.

۱ یا, for و, I, P; but all MSS. and all texts.

۲ رانده, for زنده; C;

بیچاره توفیقند هم^۳ صالح و هم طالح^۴
 درمانده تقدیرند هم عارف^۵ و هم خامی
 جهدت نکند آزاد^۶ ای صید که در بندی
 سودت نکند^۷ پرواز ای مرغ که در دامی
 جامی چه بقا دارد در رهگذر سنگی
 دور فلک آن سنگست ای خواجه^۸ توان جامی
 این ملک خلل گیردگر^۹ خود ملک رومی^{۱۰}
 وین روز بشام آید گر پادشه شامی
 کام همه دنیا را بر هیچ منه^{۱۱} سعدی
 چون بادگری^{۱۲} باید^{۱۳} پرداخت^{۱۴} بناکامی
 گر عاقل و هشیاری وز دل خبری داری
 تا^{۱۵} آدمیت خوانم^{۱۶} ورنه کم از انعامی

۳ P has این for the first and آن for the second هم in each line.

۴ I(a); عابد, for طالح.

۵ I; عابد, for عارف.

۶ I; سودی, for آزاد.

۷ I(a); دهد, for کند.

۸ Z, L; یار, for خواجه: I(a), P, R; یارو for d.

۹ I(a), P, C, Y(a), Y(b); گر, for دور.

۱۰ C, Y(a); قرن, for رومی.

۱۱ All texts به, for منه.

۱۲ I(a), P, C, Y(a), Y(b); دگران, for دگری.

۱۳ C, Y(a); بگذار, for باید.

۱۴ I(a); برداشت, for پرداخت.

۱۵ L, C, Y(a), Y(b); در, for تا.

۱۶ L, C, Y(a), Y(b); کوشی, for خوانم: I(a), P, Z; گویم, for do.

۱۴۸

Metre: رمل مثنوی محذوف [---|---|---|---|---|---]

ای دریغا گرشی در بر خرابت^۱ دیدمی
 سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی
 روز روشن دست دادی در شب تاریک هجر
 گر سحرگه روی همچون آفتاب دیدمی
 گر مرا عشقت به سختی کشت سهلاست^۲ اینقدر
 کاش کاندک مایه نرمی در خطابت دید
 در چکانیدی قلم در نامه^۳ دلسوز من
 در امید صلح باری^۴ در جوابت دیدمی^۵
 راستی خواهی سر از من تافتن^۶ بودی صواب
 گر چو کژ^۷ بینان بچشم ناصوابت دیدمی^۸
 آه اگر وقتی چو گل در بوستان یا چون سمن
 در گلستان یا چو نیلوفر در آب دیدمی

۱ خرابت، for چو خوابت؛ R.

۲ به، for ز؛ I(a).

۳ I omits . است.

۴ I(a), P, C, L, Z, Y(a); در نامه، for بر ناله؛ Y(b); در، for بر.

۵ Z, L; روزی، for باری.

۶ This line is omitted in R.

۷ Z, L, Y(b); خواهی سر از من تافتن، for سر ز من بر تافتن؛ I(a).
 را روز؛ I(a); خواهی سر از من تافتن، for سر ز من بر تافتن؛ P; را سوز من بر تافتن، for من بر تافتن.

۸ All texts; کج، for کژ.

۹ This line is omitted in C and Y(a).

ورچو خورشیدت نبینم کاج باری چون^{۱۰} هلال
 اندکی پیدا و دیگر در نقابت دیدمی
 از منت دامن حجابی نیست جز بیم رقیب
 کاج پنهان از رقیبان در حجابت دیدمی^{۱۱}
 وین^{۱۲} تمنایم^{۱۳} به بیداری میسر کی^{۱۴} شود
 کاشکی خوابم گرفتی^{۱۵} تا بخوابت دیدمی

۱۴۹

Metre: [—|—|—|—|—|—|—|—] رمل مثنوی مخبون محذوف

بخت آئینه ندارم که در او مینگری
 خاک بازار نیرزم که بر او میگذری
 من چنان عاشق رویت که ز خود بیخبرم
 تو چنان فتنه خویشی که ز ما بیخبری
 بچه مانند کنم در همه آفاق ترا
 کآنچه دروهم من آید^۱ تو از آن خوبتری

۱۰. کاج باری چون for کاشکه همچون; I; MSS. but I.

۱۱. This line is omitted in I and R. In all texts and all MSS. but I this line is followed by the subjoined verse:

سر نیارستی کشید از دست افغانم فلک

گر بخدمت دست سعدی در رکابت دیدمی

۱۲. All texts and all MSS. but I; وین, for این.

۱۳. C; تمنایم, for تمنایم; Y(a); تمنایم for do.

۱۴. I(a); کی, for کی.

۱۵. All texts and all MSS. but I; پردی, for گرفتی.

۱. I(a), L; آمد, for آید.

برقع از پیش چنین روی نشاید^۲ برداشت
 که بهر گوشه چشمی دل خلقی ببری
 دیده را که بیدار تو دل می‌نرود
 هیچ علت نتوان گفت بجز بی‌بصری^۳
 گفتم از دست غمت روی باآفاق^۴ نهم^۵
 چون توانم که بهر جا بروم^۶ در نظری
 بفلک میرسد^۷ آه سحر از سینۀ من^۸
 تو همی بر کنی دیده ز خواب سحری
 خفتگانرا خبر از محنت بیداران نیست
 تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری
 هر چه در وصف تو گویند زیبایی هست
 عیب آنست که هر روز بطبع^۹ دگری
 گر تو از برده برون آئی و رخ بنمائی
 پرده بر^{۱۰} کار همه برده نشینان بدری
 عذر سعدی نهد هر که ترا نشناسد^{۱۱}
 حال دیوانه نداند که ندید^{۱۲} است پری

۲ C, Y(a), Y(b); باید, for شاید.

۳ This line is omitted in R.

۴ All texts and P; روی به آفاق, for سر بجهان در.

۵ This line is omitted in R.

۶ I(a), P; به, for که.

۷ All texts and all MSS. but I(a); رود, for میرسد.

۸ P; ما, for من.

۹ R; طبع, for نوعی.

۱۰ L; از, for بر.

۱۱ R; بشناسد, for نشناسد.

۱۲ L, C, Y(a), Y(b); دید, for دیده.

N. B. This ode is omitted in I.

Metre: [---|v---|---|v---] هزج مثنوی اُخرب

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی^۱

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

گر پیر مناجاتی ور رند خراباتی

هر کس^۱ قلمی رفتست بروی بسرانجامی

فردا که خلائق را دیوان جزا باشد

هر کس عملی دارد ما چشم بر^۲ انعامی^۳

ای بلبل اگر نالی من با تو هم آوازم

تو مهر^۴ گلی داری من عشق گل اندامی

سروی بلب جوی گویند چه^۵ خوش باشد

آنان که ندیدستند سروی بلب بامی^۶

روزی سر من بینی قربان سر^۷ کوش^۸

وین عید^۹ نمیشد الا بهر ایامی

۱ All texts and all MSS. but I; یک, for کس.

۲ Z, L, Y(b); گوش به, for چشم بر; P; گوش بر for do.

۳ This line is omitted in I, C, Y(a).

۴ All texts and all MSS. but I; عشق, for مهر.

۵ P, C, Y(a); که, for چه.

۶ This line is omitted in Y(b).

۷ I, I(a); تن, for سر.

۸ I(a), C, Y(a), Y(b); کویت, for کوش.

۹ C, Y(a), Y(b); عهد, for عید.

ای درد دل ریش من مهرت چو روان در تن
 آخر ز^{۱۰} دعا گوئی یاد آر بدشنامی
 باشد که تو خود روزی از ما خبری پرسی
 ورنه که برد^{۱۱} هیهات از ما بتو پیغامی
 گرچه شب مشتاقان کوتاه بود اما^{۱۲}
 نومید^{۱۳} نشاید^{۱۴} بود از روشنی بامی
 سعدی بلب دریا دردانه کجا یاب^{۱۵}
 در کام نهنگان روگر میطلبی کامی

۱۵۱

Metre: هزج مثنوی سالم [-----|-----|-----|-----]

برآتم گر تو باز آئی که در پایت کنم^۱ جانی
 کز این^۲ کمتر نشاید کرد در پای تو قربانی
 امید از بخت میدارم بقای عمر چندانی
 کز ابر لطف باز آید بخاک تشنه بارانی

۱۰ C, Y(a), Y(b); نه, for Z: ز; for do.

۱۱ I, C, Y(a), Y(b); دهد, for برد.

۱۲ I; قطعاً, for اما I (a), P; حقاً for do.

۱۳ P; گویند, for نومید.

۱۴ I(a), P; نباید, for نشاید.

۱۵ P, Z; بینی, for یابی.

N. B. This Ode is omitted in R.

۱ C, Y(a), Y(b); کنم, for کشم.

۲ I, I(a); وزین, for کزین: C, Y(a), Y(b); ازین for do.

میان عاشق و معشوق اگر باشد بیابانی
 درخت ارغوان روید^۳ بجای هر مغیلانی
 مگر لیلی نمیداند که بی دیدار میمونش^۴
 فراخای جهان تنگست بر مجنون چوزندانی
 دریغا عهد آسانی که قدر آن ندانستم
 بدانی قدر وصل آنکه که درمانی بهجرانی^۵
 نه در زلف پریشانش^۶ من تنها گرفتارم
 که دل در بند او دارد بهر موئی پریشانی
 چه فتنه است آنکه در چشمش بغارت می رود دلها
 توئی در عهد ما گر هست در شیراز فتانی^۷
 نشاید خون سعدی را بیاطل ریختن حقاً^۸
 بیاسه است اگر داری بخط خواجه^۹ فرمانی
 زمان رفته باز آید و لیکن صبر می باید
 که مستخلص نیگرود بهاری بی زمستانی

۱۵۲

Metre: [---|---|---|] هزج مسدس احزب مقبوض مخذوف:

امروز چنانی ای پری خوی کز ماه بحسن می بری کوی

۳ P; روید, for یینی.

۴ I, I(a); میمونش, for مجنونش.

۵ C, Y(a); در هجران فرو مانی, for بهجرانی.

۶ I, I(a), P; ت, for ش: C, Y(a), Y(b); نو, for دو.

۷ This couplet is omitted in I.

۸ C, Y(a), b; اما, for, حقاً.

۹ L, Z; خویش, for خواجه.

N. B. This Ode is omitted in R.



می آئی و در پی تو عشاق دیوانه شده دوان بهر سوی
 اینک من و زنگیان کافر و آنک تو و لعبتان^۱ جادوی
 آورده ز سحر^۲ غمزه در چشم در داده ز فتنه تاب^۳ در موی^۴
 وز بهر شکار دل نهاده تیر مژه در کاف ابروی
 نرخ گل و گلشکر شکسته ز آن چهره خوب و لعل دلجوی
 چاکر شده شاه اخترانت^۵ شیر^۶ فلکت شده سگ کوی^۷
 بر بام سراچه جمالت^۸ کیوان شده پاسبان هندوی
 عارض بمثل چو برگ^۹ نسرین بالا بصفحت چو سرو خودروی
 گوی بچه شانه کرده زلف یا خود بچه آب شسته روی
 کز^{۱۰} روی بلاله میدهی رنگ وز زلف بمشک میدهی^{۱۱} بوی

چون سعدی صد هزار بلبل

گلزار رخ ترا غزل گوی

۱. و آنک تو و ، ملعب R;

۲. سحر ، for بحر R;

۳. تاب ، for باد R;

۴. موی ، for سوی I;

۵. خوب و ، for همچو R;

۶. شاه اخترانت ، for اختران و ماهت R;

۷. شیر ، for تیر R;

۸. سگ کوی ، for بیک سوی I;

۹. جمالت ، for وصال R;

۱۰. برگ ، for گل R;

۱۱. کز ، for از R;

۱۲. میدهی ، for میدمی R;

N. B. This Ode is found only in I and R.

Metre: هزج مثنیٰ سالم [-----|-----|-----|-----]

بهار آمد که هر ساعت رود خاطر بیستانی
 چو بلبل^۱ در سماع آیند هر مرغی بدستانی
 دم عیسی ست پنداری نسیم صبح^۲ نوروزی
 که خاک مرده باز آرد^۳ در آن روحی و ریحانی
 بجولان و خرامیدن در آمد با سرو بستان^۴
 تونیزای سرو روحان بکن یکبار^۵ جولان
 بهر کوئ، پرروئی بچوگان میزند گوئی
 تو خودگوی زنج داری بساز از زلف چوگانی
 بچندین حیل و حکمت که گوی از همگنان^۶ بردم
 بچوگانم نمی افتد چنین گوی ز نحدانی
 بیار ای باغبان سروی بیالای دلارام^۷
 که باری من ندیدستم^۸ چنین گل در گلستانی
 تو آهو چشم نگذاری مرا از دست تا آنکه
 که همچون آهو از دستت نهم سر در بیابانی

۱ I(a), L, Z; بلبل, for بلبل.

۲ I(a); یاد, for صبح.

۳ I(a), C, Y(a); آید, for آرد: R, P; آمد for do.

۴ C, Y(a), Y(b); باد نوروزی, for سرو بستانی.

۵ R; یکروز, for یکبار.

۶ P; گنان, for گنان.

۷ C, Y(a), Y(b); دلارایش, for دلارام.

۸ C, Y(a), Y(b); دانستم, for ندیدستم.

103

تاکی ای آتش سودا بسم بر خیزی
تاکی ای ناله زار از جگرم بر خیزی
تاکی ای چشمه سیاب^۱ که در چشم منی
از غم دوست بروی چو زرم بر خیزی
یکزمان دیده من ره بسوی^۲ خواب برد^۳
ای خیال ار شی از رهگذرم^۴ بر خیزی

٤ I(a); راه گنر, for ره گنرم : Z, L; ره گنرش for do.

ای دل از بهر چه خونابه شدی در بر^۵ من
 زود باشد که تو نیز از نظرم برخیزی
 بچه دالش زنی ای مرغ سحر نوبت روز
که نه هر صبح بآه سحرم برخیزی
 ای غم از صحبت دیرین توام دل بگرفت
 هیچ^۱ افتد که خدارا ز سرم برخیزی^۷

۱۵۵

هنج مسدس محذوف Metre: [---|---|---|---|---|---]
 تو با این لطف^۱ طبع و دلربائی
 چنین سنگین دل و سرکش چرائی
 بیک بار از جهان دل در^۲ تو بستم
 ندانستم که پیمان نیائی
 شب تاریک هجرانم بفرسود
 چو شمع^۳ از در درآی روشنائی
 سری دارم مهیا بر کف دست^۴
 که بر پایت فشام چون درآئی
 خطای محض باشد با^۵ تو گفتن
 حدیث حسن خوبان خطائی
 نگاری سخت محبوی و مطبوع^۶
 ولیکن سست مهر و بیوفائی
 دلاگر عاشقی دایم بر آن باش
 که سختی بینی و جور آزمائی

۵ C, Y(a), Y(b); تن, for بر.

۱ Z, L; هیچ, for هیچ.

۷ In P the two last couplets are transposed.

No B. This Ode is omitted in I.

۱ I, R, L, add و after لطف.

۲ I(a); بر, for در.

۳ I, I(a), P, R; یکی, for شمع.

۴ P, Z; فدای خاک پایت, for مهیا بر کف دست.

۵ C, Y(a), Y(b); بی, for با.

۶ I(a).C, Y(a), Y(b); مطبوعی و محبوب, for محبوی و مطبوع.

اگر طاقت نداری جور مخدوم^۷ برو سعدی که خدمت را نشائی

۱۵۶

Metre: [---|---|---|---|] رمل مشمن مخبون مقطوع

تو پریزاد ندانم ز کجا می آئی

کادمیزاده نباشد بچنین زیبائی

راست خواهی نه حلالست که هر کس بیند^۱

مثل آنروی^۲ و نشاید^۳ که بکس^۴ نعمائی^۵

سرو با قامت زیبای تو در مجلس باغ

تواند که کند دعوی هم بالائی

بخدا بر تو که خون من^۶ بیچاره مریز

که من آنقدر ندارم که تو دست آلائی^۷

بیرخت چشم ندارم که جهانرا بینم

بدو چشمت که ز چشمم مرو ای بینائی

۷ I(a), P, C, Y(a), Y(b); معشوق, for مخدوم; Z, L; محبوب for do.

۱ I(a), P, C, L, Y(a); پنهان دارند, for هر کس بیند; Y(b); same but with دارند, for داری.

۲ All texts and all MSS. but I, P; آن, for این.

۳ L omits و before نشاید.

۴ C; بهم, for بکس; Y(a); من, for do.

۵ Z, L; نعمائی, for تمنائی.

۶ C; دل, for من.

۷ In R an additional line is inserted here as verse 5;

در سراپای وجودت هنری نیست که نیست
عیب آنست که بر بنده نمی بخشائی

بر من از دست تو چندانکه جفا می آید
 خوشتر و خوبتر اندر نظرم^۸ می آئی
 دیگری نیست که مهر تو در او شاید بست
 چاره بعد تو ندانیم بجز تنهائی
 و بر بخواری ز در خویش برانی مارا^۹
 همچنان شکر کنیمت که عزیز مانی
 من ازین در بجفا روی نخواهم پیچید
 گر ببندی تو بروی من و گر بکشی^{۱۰}
 چکنند بنده مخلص که^{۱۱} قبولش نکنند^{۱۲}
 ما حریصیم بخدمت تو نمی فرمائی
 سعدیا دختر انفاس^{۱۳} تو بس^{۱۴} دل ببرد
 بچنین زیور^{۱۵} معنی که تو می آرائی
 باد^{۱۶} نوروز که بوی گل و سنبل دارد
 لطف^{۱۷} این باد ندارد که تو می پیمائی

^۸ C, Y(a), Y(b); خوشتر و خوبتر اندر نظر و خوبترم, for خوشتر اندر نظرم.

^۹ C, Y(a), Y(b), In this hemistich runs thus; —

و بر بخواری ز در خویش و برانی شاید.

^{۱۰} This line is omitted in R. In I the hemistiches 9(b) and 10(a) are omitted and a single couplet formed by joining 9(a) and 10(b).

^{۱۱} R; که, for چو.

^{۱۲} R; کنند, for کند.

^{۱۳} L; دفتر طبع, for C, Y(a); انفاس, for طبع, Y(b); انفاظ, for دختر انفاس.

^{۱۴} C, Y(a), Y(b); بسی, for بیسی.

^{۱۵} I(a); زیور, for صورت و.

^{۱۶} P, C, Y(a), Y(b); فصل, for باد.

^{۱۷} P; لطف, for مثل.

Metre: [— — — — — | — — — — — | — — — — — | — — — — —]

تو در ~~ک~~مند نیفتاده^۱ معذوری
 از آن بقوت^۱ بازوی خویش مغروری
 گر آنکه خرمن ما^۲ سوخت با تو پردازد^۳
 میسرت نشود عاشقی و مستوری
 بهشت روی من آن لعبت پری رخسار^۴
 که در بهشت نباشد باطف او حوری
 بگریه گفتمش ای سیم قد سرو اندام
 اگرچه سرو نباشد بر او گل سوری
 درشتخوئی و بدعهدی از تو نپسندند
 که خوب منظری و دلفریب و منظوری
 تو در میان خلائق بچشم اهل نظر
 چنانکه در شب تاریک لمعه^۵ نوری
 اگر بحسن تو باشد طیب در آفاق
 کس از خدای نخواهد شفای رنجوری
 ز کبر و ناز چنان می~~کنی~~ بمردم^۶ چشم
 که بی شراب گمان می~~برد~~م^۷ که مخموری

۱ I adds قوت و after.

۲ I(a), P, C, Z, Y(a), Y(b); ما, for ما.

۳ C, Y(a); پیوند, for پردازد.

۴ L; رفتار, for رخسار.

۵ I; ناره, for لمعه; P, Z; قطعه for do; R; پاره for do.

۶ C, Y(a), Y(b); عاشق, for مردم.

۷ P; میبرد, for می~~برد~~م; C, Y(a); میبری for do.

من از تو دست نخواهم ببیوفائی داشت
 تو هر گناه که خواهی بکن که معذوری
 ز چند گونه سخن رفت و بامیان آمد
 حدیث عاشقی و مفلسی و مهجوری^۸
 بچنده گفت که سعدی سخن دراز مکن^۹
 میان تهی و فراوان سخن چو طنبوری
 چو سایه هیچکس است آنکسی^{۱۰} که هیچش نیست
 مرا ازین چه که چون آفتاب مشهوری

۱۵۸

Metre: [---|---|---|---|---] محتّ مثنّ مخبون مقطوع

چرا بسرکشی از من^۱ عنان بگردانی
 مکن که ببخودم اندر جهان بگردانی
 ز دست جور تو یگروز دین بگردانم^۲
 چه باشد ار دل نامهربان بگردانی
 گر اتفاق نیفتد قدم که رنجبه کنی
 بذکر ما چه شود گر زبانت بگردانی^۳

^۸ This line is only found in I.

^۹ I(a), P; مکش, for مکن.

^{۱۰} All texts and all MSS. but I; آدمی, for آنکسی.

^۱ I(a), P; ما, for من.

^۲ In all texts and all MSS. but I this hemistich runs as follows; ---

چه دانی از دل خلقی که مهربان تواند

^۳ This line is only found in I.

گمان مبر که بداریم دستت از فتراک
 بدینقدر که تو از ما عنان بگردانی
 وجود من چو قلم سر نهاده بر خط تست
 نگردم^۴ ار بسم همچنان بگردانی^۵
 اگر قدم ز من ناشکیب واگیری
 وگر نظر ز من ناتوان بگردانی^۶
 ندانمت ز کجا این^۷ سپر بدست آید^۸
 که تیر آه من از آسمان بگردانی
 گرم ز پای سلامت بسر در اندازی
 ورم ز دست ملامت بجان بگردانی^۹
 سر ارادت سعدی گمان مبر هرگز^{۱۰}
 که تا قیامت ازین آستان بگردانی

۱۵۹

Metre: [---|---|---|---|---] مجتث مثنی مخبون مقظوع

حدیث یا شکرست اینکه در دهان داری
 دوم بلطف نگویم که در جهان داری

۴ P; نگردم, for بگردم.

۵ This line is omitted in R and Y(a).

۶ This line is only found in I.

۷ Z, L; آن, for این.

۸ R; افناد, for آید: C, Y(a), Y(b); آمد for do.

۹ This line is omitted in I and L.

۱۰ R; هیاه, for هرگز.

گناه عاشق بیچاره نیست در پی تو
 گناه تست که رخسار دلستان داری^۱
 ترا که زلف و بناکوش و قد و خد^۲ اینست
 مرو بیباغ که در خانه بوستان داری
 جمال عارض خورشید و حسن قامت سرو
 ترا رسد که چو دعوی کنی بیان داری
 ندانم ای کمر این^۳ سلطنت چه^۴ لایق تست
 که با چنین صنمی دست در میان داری
 بسیست تا^۵ دل گم کرده^۶ باز می‌جستم
 وز^۷ ابروان تو بشناختم که آن داری
 بدین صفت^۸ که توئی دل چه^۹ جای حضرت^{۱۰} است^{۱۱}
 فراتر آی که ره در میان جان داری^{۱۲}

۱ This line is only found in I.

۲ I(a); قد و خط و قد, for خد.

۳ I(a), R, Z, L; دل کاین, for کمر این.

۴ C, Y(a); که, for چه; Z; نه for do.

۵ All texts and all MSS. but I; نشان آن, for تا.

۶ Z, L; گشته, for کرده.

۷ R, Z; در, for وز.

۸ I; روش, for صفت.

۹ Y(b); نه, for چه.

۱۰ I, I(a), R; خدمت, for حضرت.

۱۱ In C, Y(a), this hemistich runs thus; —

بدین صفت که تو داری چه جای قیمت تست

۱۲ This line is omitted in R.

بدین^{۱۳} روش^{۱۴} که چو طاوس میکنی رفتار^{۱۵}
 نه برج من که همه عالم آشیان داری
 قدم ز خانه چو بیرون نهی بعزت نه
 که خون^{۱۶} دیده سعدی بر آستان داری

۱۶۰

Metre: [—|—|—|—] رمل مثنوی مخبون مقطوع

دل دیوانگیم هست و سر ناباکی^۱
 که نه کاریست شکیبای و انده ناکی
 سر بزمخانه نشین فرو خواهم برد
 خرقة گو^۲ در برمن دست بشواز پاکی^۳
 هر زمان تشنه انداخته در غرقابی
 هر نفس کشته آویخته بر فتراکی^۴

۱۳ R, C, Y(a), Y(b); بدین, for بدین.

۱۴ I, P; روش, for صفت.

۱۵ All texts and all MSS. but I; همچو جلوه طاوس; for توئی, همچو جلوه طاوس; but I(a), and P have جلوه گر, for جلوه.

۱۶ L, Z; آب, for خون; R; خاک for do.

۱ Z, C, Y(a), Y(b); نا, for ب.

۲ I; آ, for گو.

۳ I; ناپاکی, for پاکی.

۴ In all texts and all MSS. but I and R the following line is substituted for this; دست در دل کن و هر پرده اسرار که هست
 بدر ای سینه که از دست ملامت چاک

انت ریان و کم حولک قلب صاد
 انت فرحان و کم حولک طرف باکی^۵
 یارب این آب حیاتست بدین شیرینی
 یارب این سرو روانست بدین چالاکی
 جامه^۶ پهن تر از کارگاه امکانی
 لقمه^۷ بیشتر از حوصله ادراکی^۸
 در شکنج سر زلف تو دریغا دل من
 که گرفتار دو مارست بدین ضحاک^۹
 آه من باد بگوش تو رساند هرگز^۷
 نه که^۸ ما بر سر خاکیم و تو بر افلاکی
 الغیث از تو که هم دردی و هم درمانی
 زینهار از تو که هم زهری و هم تریاکی
 سعدیا آتش سودای ترا آبی بس
 باد بیفایده مفروش^۹ که هشی خاکی

۵ In all texts and all MSS. but I, the subjoined couplet is substituted for this; هر زمان بسته دل سوخته بر فراقی تا بنخیر دل سوختگان کردی میل.

۶ This line is omitted in I(a).

۷ All texts and all MSS. but I, R; هرگز, for هیات.

۸ All texts; ز آنکه, for نه که.

۹ Z, L, Y(b); بیفایده مفروش, for بیهوده میبای.

Metre: هزج مثنیٰ سالم [-----|-----|-----|-----]

تعالی الله چه رویست آن که گوی آفتابستی
وگر^۱ مه را حیا بودی ز شرمش^۲ در نقابستی^۳
اگر گل را نظر بودی چو نرگس تا جهان بیند
ز شرم رنگ رخسارش^۴ چو نیلوفر در آبستی
شبان خوابم نمیگیرد نه روز آرام و آسایش
ز چشم مست میگونش^۵ که پنداری بخوابستی^۶
گر آن شاهد که من دامن بر کس روی بنماید
فقیر از رقص در حالت خطیب از می خرابستی^۷
چنان مستم که پنداری نماند امید هشیاری
بهش باز آمدی مجنون اگر مست شرابستی^۸
گر آساعده که او دارد بدی با رستم دستان
بیکساعت بیفکندی اگر افراسیابستی
بیار ای لعبت ساقی اگر تلخست و گر^۹ شیرین
که از^{۱۰} دستت شکر باشد^{۱۰} او گر خود زهر نابستی

۱ I, L; وگر, for اگر.

۲ P, C, L, Y(a), Y(a); شرمش, for حسنش.

۳ In C and Y(a) the hemistiches 1(b) and 2(b) are transposed.

۴ P; رخسارش, for رخسارت.

۵ I(a); میگونش, for میکونت.

۶ This line is only found in I and R.

۷ This line is only found in I.^۱

۸ I; نگویم چند بیانه, for و گر شیرین.

۹ L; که از, for کزو.

۱۰ C, Y(a); باشد, for ماند.

کمال حسن رویت را مخالف نیست جز خویت
دریغا از ۱۱ لب شیرین اگر شیرین جوابستی ۱۲
اگر دانی که تا هستم نظر جز با تو پیوستم
پس آنکه بر ۱۳ من مسکین جفا کردن صوابستی ۱۴
زمین تشنه را باران نبودی بعد ازین حاجت
اگر چند آنکه ۱۵ در چشم سرشک اندر سحابستی
بخاکم ۱۶ رشک می آید که بروی مینهی پایت ۱۷
که سعدی زیر نعلنت ۱۸ چه بودی گر ترا بستی

172

Metre: مَجْتَمِعٌ مَثْنٍ مَخْبُونٍ مَقْطُوعٌ مَسْبَغٌ [—|—|—|—|—|—|—|—]

در پچہ ز بهشتش بروی بکشاں
کہ بامداد پکاهش تو روی بنمائی
به از تو مادر گیتی بعمر خودا فرزند
نیاوردا کہ همین بود حد زیبائی

۱۱ I, P, C, Y(a), Y(b); آن, for از.

12 This line is omitted in R.

۱۳ P, C, Y(a), Y(b); یا, for بر.

12 This line is omitted in I(a).

۱۵ R; خود زانکه, for چندانکه L; ماند آنکه for do.

$$16 \quad C, Y(a); \text{ for } z.$$

۱۷ I; سر می نهی, for وی می نهی: R; سر, for وی: I(a), L, Z; نهی, for نهی: all MSS. and, L and Z; باش, for بات: C, Y(a); اقدام for do.

١٨ P, L, C. Y(a), نعلینت , for نعلینش ,

1 In all texts and MSS. but I, R, نعمر خود and ناورد are transposed.

مسای مظلّم او^۲ کز برش تو برخیزی^۳
 صباح مقبل او کز درش تو باز آئی
 هر آنکه با تو وصالش دمی میسر شد
 میسرش نشود بعد از آن^۴ شکیبائی
 درون پیرهن از غایت لطافت جسم
 چو آب صافی^۵ در آبگینه پیدائی
 مرا مجال سخن بیش در بیان تو نیست
 کمال حسن بیندد بیان^۶ گویائی
 ز گفت و گوی^۷ عوام احتراز میکردم
 کزین سپس به^۸ نشیمن بکنج تنهائی
 وفای صحبت جانان بگوش جانم گفت
 نه عاشقی که حذر میکنی ز رسوائی^۹
 گذشت بر من از آسیب عشقت^{۱۰} آنچه گذشت
 هنوز منتظرم تا چه حکم فرمائی

۲ L, Z; آن, for او.

۳ In I and R this hemistich runs as follows:—

جهان شبست و تو خورشید عالم آرائی.

۴ C, Y(a); همچنان, for بعد از آن.

۵ I(a); روشن, for صافی.

۶ All texts and all MSS. but I, I(a); حدیث, for بیان.

۷ Z, L, C, Y(a), Y(b); گفتگوی, for گفت و گوی.

۸ I; نه, for به.

۹ This line is omitted in R.

۱۰ C, Y(a); عمر, for عشقت; L; عشق for do.

دوروزه باقی عمرم فدای جان تو بد
 اگر بگاهی و بر ۱۱ عمر خود بینزائی
 گر او نظر نکند سعدیا میخشم نواخت
 بدست سعی تو بادست تا نپیشائی

۱۶۳

Metric: [---|---|---] خفیف مسدّس مخبون محذوف

دیدم امروز بر زمین قمری همچو سرو روان برهگذری
 گوئبا بر من از بهشت خدای باز کردند بامداد دری
 من ندیدم براسق همه عمر گر تو دبدی بسرو بر قمری
 یا شنیدی که در وجود آمد آفتابی ز مادر و پدری
 گفتم ازوی نظر پیوشانم تا نیفتم ز دیده در خطری
 چاره صبرست و ۲ احتمال فراق چون کفالت نمیکند نظری^۳
 میخرامید و زبر لب میگفت صوفی^۴ از قتنه میکند حذری

سعدیا بدش تیغ غمزه ما^۵

به ز تقوی بیایدت سپری

۱۱ I(a), P, C, R, Y(a), V(b); در, for بر.

۱ I, P, R, Z; به, for ز.

۲ I(a) omit, و before احتمال.

۳ All texts and all MSS. but I; اری, for نظری.

۴ I(a), P, and all texts; عاقل, for صوفی.

۵ L, Y(a); ار, for ما.

Metre: [---|---|---|---|---|---] مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف:

رفتی و همچنان بخيال من اندری
گو، که در برابر چشم مصوری
فکر^۱م بمنتهای جالت نمیرسد
کز هرچه در خیال من آید^۲ نکوزی^۳
مه بر زمین زلفت و پری پرده برداشت
تا ظن برم که روی تو ماهست یا پری
تو خود فرشته نه از این گل سرشته
گر خلق از آب و خاک تو^۴ از مشک و عنبری
«ا را شکایتی بتو گر هست هم به تست
کز^۵ تو بدیگری نتوان برد داوری
با دوست کنج فقر بهشتست و بوستان
بیدوست خاک بر سر کنج^۶ و توانگری^۷
تا دوست در کنار نباشد بکم دل
از هیچ نعمتی نتوانی که بر خوری

۱ فکر^۱م، for فکری؛ L, Y(b).

۲ آید^۲، for آمد؛ P.

۳ This line is omitted in C and Y(a).

۴ از آب و خاک تو^۴، for ز آب و گل تو خود؛ I(a).

۵ کز^۵، for از؛ I(a).

۶ گنج^۶، for جاه؛ All texts.

۷ This line is omitted in R.

گر چشم در^۱ سرت کم از گریه باک^۱ نیست
زیرا که تو عزیزتر از چشم در^۱ سری
چندانکه جهد بود دویدیم در طلب
کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری
سعدی بوصل دوست چو دستت نمیرسد
باری بیاد دوست زمانی بسر بری

170

Metre: خفيف مسدّس مخبون محذوف [- - - | - - - | - -]

زنده بیدوست خفته در وطنی
عیش را بیتو عیش توان گفت
تا صبا میرود به بستانها
آفتابی^۲ خلاف امکانست
و آن^۳ شکن بر شکن قبایل زلف
بر سر کوی عشق بازار است^۴
مثل مرده ایست در کفنی
چه بود بی وجود روح تنی
چون تو سروی نیافت^۵ در چمنی
که بر آید ز جیب پیرهنی
که^۶ بلائیست زیر هر شکنی
که بیزد^۷ هزار جان^۸ نموی^۹

$\wedge C, Y(a), Y(b); \mathcal{L}_1$, for \mathcal{L}_1 .

۹ I(a); گریہ پاک، کار دور.

$$1. \quad R, C, Y(a), Y(b); \mathcal{J}, \text{ for } \mathcal{D}.$$

N. B. This Ode is omitted in 1.

1 All texts and all MSS. but 1; دید, for یافت.

۲ I, l(a), P insert و before آفتابی.

۳ Z, L; زان, for وان.

۲. ۱(a); کش, for که.

• بازار نیست for, بازانست; I;

٦ I; نماید, for نبرد: R; ندارد for do.

v $l(a)$, P , C , L , $Y(a)$, $Y(b)$; نمونی، for بستی.

A This line is omitted here in Z and inserted in Ode 166 as line 4.

جای آنست اگر بینشائی که نبینی فقیرتر ز منی
هفت کشور نمی‌کنند^۹ امروز بی‌مقالات سعدی انجمنی
از دیویرونه^{۱۰} یادلت سنگست یا بگوشت نمرسد سخنی

۱۶۶

[— — — — —] خفیف مسدس مخبون محذوف Metre:

سرو قدی میان انجمنی به که هفتاد سرو در چمنی
جهل باشد فراق^۱ صحبت دوست بتمشای لاله و سمنی
ایکه هرگز ندیده^۲ بحمال جز در آئینه مثل خویشنی
تو که مانند^۳ خویشان بینی لاجرم ننگری بمثل منی
وز دهانت سخن نمیگویم که نگنجد در آن دهن سخنی
بدنت در میان^۴ پیرهنست همچو روحی است رفته در بدنی^۵
و آنکه بیند برهنه اندامت گوید این پر گلست پیرهنی
با وجودت خطا بود که نظر بخطائی کنند یا ختنی^۶
باد اگر بر من اوفتد ببرد که نماندست زیر جامه تنی^۷
چون نماندست^۷ چاره و فنی چاره بیچارگی بود سعدی

۹ R and all texts; کند, for کنند.

۱۰ In I(a) نه is omitted.

۱ I(a); زمان, for فراق; C, L, Y(a), Y(b); بترک for do.

۲ All texts and all MSS. but I and R; همتائی, for مانند.

۳ I(a); بدن اندر میان, for بدنت در میان.

۴ This line is omitted in P.

۵ This line is omitted in Z.

۶ This line is omitted in I.

۷ All texts and all MSS. but I and R; ندانند, for نماندست.

۱۵۵

Metre: رمل مسدس محذوف [---|---|---|---|---|---]

سخت زیبا میروی^۱ یکبارگی در تو حیران میشود نظارگی
 این چنین رخ با پری باید نمود تا بیاموزد پری رخسارگی
 هر که را پیش تو یای از جای رفت زیر بایش برنخیزد بارگی
 چشمهای نیمخوابت^۲ سال و ماه همچو من مستند^۳ نیمخوارگی
 خستگانت را شکیبائی نماند یا دوا کن یا بکش یکبارگی
 دوست تا خواهی بجای مانکوست در حسودان اوفتاد آوارگی
 سعدیا تسلیم فرمان شو که نیست
 چاره عاشق^۴ بجز بیچارگی

۱۴۳

Metre: مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف |---|---|---|---|---|---|

سرو ایستاده به چو تو رفتار میکنی
 طوطی^۱ خموش به چو تو گفتار میکنی
 کس دل باختیار بمهرت^۲ نمیدهد
 دامی نهاده که^۳ گرفتار میکنی

۱ C, V(a); رود, for.

۲ C; for, همچو آب.

۳ P; for, مسنند.

۴ I; عاشق, for عشقش.

۱ I(a); بلبل, for طوطی.

۲ R; for, وصلت.

۳ P, Z, L; و, for که.

تو خود چه فتنه^۴ که بچشان ترک^۵ مست
 تاراج عقل^۶ مردم هشیار میکنی
 از دوستی که دارم و غیرت که میبرم
 خشم آیدم که چشم بر^۷ اغیار میکنی^۸
 گفتی نظر خطاست^۹ تو دل میبری زدست
 خود کرده جرم و خلق گنهگار^{۱۰} میکنی
 هرگز فرامشت نشود دفتر خلاف
 با دوستان چنینکه^{۱۱} تو تکرار میکنی^{۱۲}
 دستان^{۱۳} بخون تازه بیچارگان خضاب
 هرگز کس این کند که تو عیار^{۱۴} میکنی
 با دشمنان موافق و با دوستان مجشم^{۱۵}
 یاری نباشد اینکه تو با یار میکنی
 تا من سماع میشنوم پند نشنوم
 ای مدعی نصیحت بیکار میکنی^{۱۶}

۴ Z, L; for بترکان چشم; C, Y(a), Y(b); for d

۵ P, L, C, Y(a), Y(b); for فصد هلاک.

۶ C, Y(a), Y(b); for بر.

۷ This line is omitted in R.

۸ R; for دوش.

۹ I(a), R, C, Y(a); for گرفتار.

۱۰ I(a); for چنانچه.

۱۱ This line is omitted in R.

۱۲ R; for دست.

۱۳ I(a); for یار.

۱۴ All texts, I(a), and P; for جنگ.

۱۵ This line is only found in I and R.

گر تیغ میزنی سپر اینک وجود من
 صاحبست ازینطرف که^{۱۶} تو پیکار میکنی
 از روی دوست تا نـکـنی رو بافتاب
 کز آفتاب روی بدیوار میکنی
 زنهار سعدی از دل سنگین کافرش
 کافر چه غم خورد که^{۱۷} تو زنهار میکنی

۱۶۹

Metre: رمل مثنوی مشکول [-----|-----|-----|-----]

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
 چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
 بچه دیرماندی ای صبح که جان من برآید
 بزه کردی و نکردند موزنان^۱ ثوابی^۱
 نفس خروس بگرفت که نوبتی نخواند^۲
 همه بلبلان بمردند و نماند جز غراب
 نفعات صبح دانی ز چه^۳ روی دوست دارم
 که بروی دوست ماند چو برافگند نقابی

۱۶ I(a); که جو, for.

۱۷ P, C, Y(a); که جو, for.

۱ In R the hemistiches 2(a), and 3(b) are joined to form line 2, and 2(b) and 3(a) are omitted.

۲ L, Z, Y(b); نخواند, for بخواند.

۳ P; ز چه, for بجه.

۴ R, L, C, Y(a), Y(b); خواهد, for خواهیم.

سرم از خدای خواهد^۵ که بیایش اندر افتد
 که در آب مرده بهتر که در^۶ آرزوی آبی
 دل من^۷ نه مرد آست که با غمش برآید
 مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی
 نه چنان گناهکارم که بدشمنم سپاری
 تو بدست خویشان کن^۸ اگر کنی عذابی
 دل همچو سنگت ای دوست بآب چشم^۹ سعدی
 عجبست اگر نگردد که بگردد آسیابی
 بروای گدای مسکین و دری دگر^{۱۰} طلب کن
 که هزار بار گفتی و نیامدت جوابی

۱۷۰

Metre: [---|---|---|---] محبت مثنی مخبون مقطوع

شبی و شمع و گوینده و زیبائی
 ندارم از همه عالم دگر^۱ تمنائی
 فرشته رشک برد بر جمال مجلس من
 گر التفات کند چونتو مجلس آرائی

۵ P; ه, for در,

۶ C, Y(a), Y(b); ما, for من.

۷ All MSS. but I and all texts but Z; خویش فرمائی, for خویشان کن.

۸ C, Y(a), Y(b); بگریهای, for بآب چشم.

۹ Z; ز در دگر, for دری دگر.

۱۰ P and all texts; جزین, for دگر.

نه وامقی چومن اندر جهان بدست^۲ آمد
 اسیر قید محبت نه چو^۳ تو عذرانی
 ضرورتست بلا^۴ دیدن و جفا^۵ بردن
 ز دست آنکه ندارد بحسن همتائی^۶
 قیامتست که در روزگار ما^۷ برخاست
 راستی که بلائیت این نه بالائی
 دگر چه بینی اگر رو از او بگردانی
 که نیست خوشتر از او در جهان تماشائی^۸
 دلی نماند که در عهد^۹ او زلفت از دست
 سری نماد که با او نپخت سودائی
 و گر^{۱۰} نظر کنی از دور کن که نزدیکست
 که سر بیازی اگر پیشتر نهی پائی
 چنان معاینه^{۱۱} دل میدهد که پنداری
 که پادشاه منادی زدست یغمائی

۲ P, R, C, Y(a), Y(b); بدید, for بدست.

۳ In I(a), بلا and جفا are transposed.

۴ This line is omitted in C and Y(a).

۵ R; او, for ما.

۶ R; تمنائی, for تماشائی.

۷ L, Z; در عهد, for از دست.

۸ I(a); وگر, for اگر; R; نوگر, for do.

۹ I(a), P, C; مکابره, for معاینه; Z, L; نگاه دلم, for دل.

ز رنج خاطر صاحب‌دلاّت نیندیشد^{۱۰}
 که پیش^{۱۱} صاحب دیوان برند غوغائی
 که نیست در همه عالم بانفاق امروز
 جز آستانه او مقصدی^{۱۲} و ماوائی^{۱۳}
 'جاء روی زمین کاسمان بخدمت او
 'چو بنده ایست کمر بسته پیش مولائی^{۱۴}
 سرادازن سینه دانی ای حکیم چه بود
 سلامی ار بکند ~~تال~~ بر تقاضائی^{۱۵}
 خدایراست به وقت تزیلی^{۱۶} زمان
 بر اهل روی زمین نعمتی و لای^{۱۷}
 مراست با همد عیب این هنر^{۱۸} بحمدالله
 که سر فرو نکند همم بهر جا^{۱۹}
 کسان سفینه بدر با برند و سود کنند^{۲۰}
 نه چون^{۲۱} سفینه سعدی نچونتو دریائی

۱۰ C, Y(a), Y(b); نیندیشد, for نیندیشی.

۱۱ I(a); پس, for نزد.

۱۲ P; مقصدی, for ماچائی.

۱۳ C, L, Z, Y(a), Y(b); ملجائی, for ماوائی.

۱۴ This line is omitted in I and R.

۱۵ This line is only found in I and R.

۱۶ All texts and all MSS. but I, R; کریم, for ولی.

۱۷ I, P; والائی, for لائی.

۱۸ C, Y(a); هنر, for قدر.

۱۹ This line is omitted in P.

۲۰ Z, L; آرند, for کنند.

۲۱ I; چون, for این.

۱۷۱

Metre: رمل مثنیٰ محذوف [---|---|---|---]

عشق^۱ جانان^۲ در جهان هرگز نبودی کاشکی
یا چو بودی در^۳ دلم کمتر فزودی کاشکی
آزمودم درد^۴ داغ عاشقی باری هزار^۵
همچو من معشوق یکره^۶ آزمودی کاشکی
نغموم زیرا^۷ خیالش را نمی بینم بخواب
دیدۀ گریان من یکشب^۸ غنودی کاشکی
از چه نماید بمن دیدار خویش^۹ آن دلفروز
راضیم سودا بجان^{۱۰} رو مینمودی کاشکی^{۱۱}
هر زمان گویم ز^{۱۲} داغ عشق و تیار فراق
دل ربود از من^{۱۳} نگارم جان ربودی کاشکی

۱ Z; for عشق, حسن.

۲ All texts and all MSS but I(a); for جوان, خوبان.

۳ P, R, L, Z; for بود اندر, بودی.

۴ I(a), P, L, Z, Y(a), Y(b); درد و درد.

۵ C, Y(a); روزی مرا, for هزار.

۶ P, R, C, Y(a); for یکیک, یکره.

۷ L, Y(a); for زانو, زیرا.

۸ C, Y(a), Y(b); for یکدم, یکشب.

۹ R, Z, L, C, Y(a), Y(b); for خود, خویش.

۱۰ I(a); for راضی چنان : سودا بجان : P, R, C, Z; یا چو چنان.

۱۱ In Y(b) the hemistiches 4(b) and 6(b) are transposed.

۱۲ L; for ز.

۱۳ C, Y(a); for رود از من.

نالهای^{۱۴} زار من شاید که هر کس^{۱۵} نشنود^{۱۶}
 لابه‌ای^{۱۷} زار من یکشب^{۱۸} شنودی^{۱۹} کاشکی
 سعدی از جان^{۲۰} می‌خورد سوگند و میگوید بدل^{۲۱}
 وعده‌هایش را وفا باری نمودی^{۲۱} کاشکی

۱۷۲

هزج مسدس مقصور [-----|-----|-----]

گلست آن یا صنم^۱ یا ماه یا روی شبست آن یا شبه یا مشک یا هوی
 لب دانه که یا قوتست و تن سیم نمیدانم دلت سنگست یا روی^۲
 نیندارم که در بستان فردوس بروید چون تو سروی بلب جوی
 چه شیرین لب سخن گوی که عاجز فرو می‌ماند از وصف سخنگوی
 بیوی^۳ الغیث از ما برآمد که^۴ ای باد از کجا آوردی این بوی

۱۴ All texts and all MSS. but I(a); نالهای, for لابه‌ای.

۱۵ L; هرگز, for هر کس.

۱۶ P, C, Y(a), Y(b); بشنود, for نشنود.

۱۷ I(a), C, Y(a), Y(b); نالهای, for لابه‌ای.

۱۸ L, C, Y(a), Y(b); هرگز, for یکشب: P, R, Z; for do.

۱۹ P, R, Z, L, C, Y(a), Y(b); نبودى, for شنودی.

۲۰ In C, Y(a), Y(b), جان and دل are transposed.

۲۱ L, Z; نبودى, for نمودى.

N. B. This Ode is omitted in L.

۱ C, Y(a); صنم, for سمن.

۲ This quatrain is omitted in I and R.

۳ P, C, Y(a); بوی, for بویت.

۴ L, Y(a); تو, for که.

۷۱ ای ترک آتش روی ساقی بآب بادۀ^۵ عقل از من فرو شوی
 چه شهر آشوبی ای دل‌بند خود را^۶ چه بزم آراء ای برگ خود روی
 چو در میدان عشق افتادی ای دل بیاید بودند سرگشته چون گوی
 دلاگر عاشقی میسوز و میساز تناگر طالبی میپرس و میپوی
 درین ره جان بده یا ترک ما گیر برین در سر بنه یا غیر ما جوی
 بدانندیشان ملامت میکنندم که تا چند احتمال یار بدخوی
 محالست اینکه ترک دوست هرگز
 بگوید^۷ سعدی ای دشمن^۸ تو میگوی

۱۷۳

Metre: [----|----|----|----] رجز مثنوی مخبون:

کس نگذشت در^۱ دلم تا تو بخاطر من
 یک نفس از دردن^۲ نخیه^۳ بدر^۴ نمی زنی
 مهر گیاه عهد من نازده ترست هر زه ان
 زرد^۵ تو درخت دوستی از بن و بیخ بر کنی

۵ C; بادۀ, for دیده.

۶ I, R; مقتون, for خود را.

۷ C, V(a); گیرد نگوید, for هرگز بگوید.

۸ R; ناصح, for دشمن.

N. B. This Ode is omitted in I(a) and V(b).

۱ I; در, for در.

۲ L, Z; جان, for من.

۳ I(a), L, Z; برون, for بدر.

۴ I(a); گر, for و.

کس نستاندم بهیچ ار تو برانی از درم
 مقبل هر دو عالم گر تو قبول میکنی
 چون تو بدیع صورتی بی سبب کدورتی
 عهد^۵ وفائی دوستان حیف بود که بشکنی^۶
 صبر بطاقت آمد از بار کشیدن غمت
 چند مقاومت کند^۷ جبه و صد^۸ منی
 از همه کس رمیده‌ام تا بتو آرمیده‌ام
 جمع نمی‌شود دگر هر چه تو می‌پراگنی
 ای دل اگر فراق او و آتش اشتیاق او
 در تو اثر نمی‌کند تو نه دلی که آهی
 هم بدر تو آمدم از تو که خصم و^۹ حاکمی
 چاره پای بستگان نیست بجز فروتنی
 سعدی اگر جزع کنی ورنه کنی چه فائده
 سخت‌کنان چه غم خورد گر تو ضعیف جوشنی

۱۷۴

Metre: [---|---|---|---] رجز مثنوی مخبون

گر برود بهر قدم در ره دیدنت سری
 من نه حریف رفتم از در تو بدیگری^۱

^۵ عهد و R; for عهد.

^۶ بشکنی R; for نشکنی.

^۷ صد I(a); for یک.

^۸ P, R, L, Z, omit و after خصم.

N. B. This Ode is omitted in C, Y(a), Y(b).

^۱ I(a); بدیگری R, C, Y(a), Y(b); for دری.

تا نکند وفای تو در دل من تغییری
چشم نمی‌کنم بخود تا چه رسد بدبگری
خود نبود و گر بود تا بقیامت^۲ آذری^۳
بت نبود به نیکوی چون تو بدیع پیکری^۴
سرور و آن ندیده‌ام جز^۵ تو بهیچ کشوری
مه نشنیده‌ام که زاد از پدری و مادری
گر به^۶ کنار آسمان چو نتو برآید اختری
روی بیوشد آفتاب از نظرش بمعجری
حاجت گوش و گردنت نیست بزروزیوری^۷
یا بخضاب و سرمه^۸ یا بعبیر و عنبری
تاب دغا نیاورد قوت هیچ صفدری
گر تو بدین مشاهده حمله بری بلشکری^۹
بسته^{۱۰} از جهانیان بر دل تنگ من دری
تا نکم بهیچکس گوشه چشم و^{۱۱} خاطری
گرچه تو بهتری و من از همه خلق کمتر^{۱۲}
شاید اگر نظر کند محترمی^{۱۳} بچاکری

۲ تا بقیامت for در همه عالم; R; ۳

آذری for آرزوی; I; ۳

پیکری for منظری; L, Z; ۴

جز for چون; I(a), R, and all texts; ۵

به; L, Z; ۶

زروزیوری for زیور و زری; R; ۷

This line is omitted in R. ۸

بسته for بسته‌ام; C; ۹

In I(a), and P, و is omitted after چشم. ۱۰

I(a), R, and all texts; کمتر for کمتری. ۱۱

محترمی for محترمی; L, Z, Y(b); ۱۲

باک مدار سعدیا گر بفدا رود سری
هر که بمعظمی رسد ترک کند^{۱۳} محقری^{۱۴}

۱۷۵

هزج مسدّس محذوف Metre: [----|----|----]

که دست تشنه میگیرد بآبی^۱ خداوندان فضل^۲ آخر ثوابی
توقع دارم از شیرین دهانت^۳ اگر تلخست و گر شیرین جوابی
تو خود نائی و گر آئی^۴ بر من بدان مانی^۵ که گنجی در^۶ خرابی^۷
بچشمانت که گر زهرم فرستی چنان نوشم که شیرین تر شرابی^۸
اگر سروی ببالای تو باشد نخواهد بود بر سرو آفتابی^۹
پری روی از نظر غایب نگردد^{۱۰} اگر صدمبار^{۱۱} بر بندد نقابی
بدان تایک زمان^{۱۲} رویت به بینم شب و روز آرزو مندم بخواب
امیدم هست اگر عطشان نمیرد^{۱۳} که باز آید بجوی رفته آبی

۱۳ P, L, Z; دهد, for کند.

۱۴ This line is omitted in R.

۱ L; بر, for به.

۲ L; رحم for فضل.

۳ I, (a), R; لبانت for دهانت; Y(a), Y(b); زبانت for do.

۴ I, I(a), P, C, L; اگر که for اگر.

۵ R, C, Y(a), Y(b); اگر for وگر.

۶ I; وگر آئی در for وگر آئی.

۷ All texts & MSS. but I; ماند for مانی.

۸ I; بر, for در.

۹ L; سراپی for خرابی.

۱۰ R; جوابی for جلابی; C; شرابی for جوابی.

۱۱ I; باشد, for گردد.

۱۲ P; بر, for در.

۱۳ I(a), P, C, Y(a), Y(b); زمان for نظر.

۱۴ I, نمیرد, for نمیرد; C; نمیرم, for do. Y(a) Y(b); نمیرم, for do.

هلاک خویشان میخواستی^{۱۵} ای^{۱۶} مور

که خواهی^{۱۷} پنجه کردن با عقاب^{۱۸}
شب دامنم که در زندان هجران سحرگاهم بگوش^{۱۹} آمد خطابی^{۲۰}
که سعدی چون فراق ما کشیدی^{۲۱} نخواهی یافت^{۲۲} در دوزخ عذابی

177

Metre: هزج مسدس محزوف 

کرم راحت زسانی و گزائی
بشمشیر از تو بیگانه نگردم
همه مرغان خلاص از بند خواهند^۳
عقوبت هرچه زان دشوارتر نیست
اگر بیگانگان تشریف بخشند
هم جانا و جانی بر لب از شوق
کسانی عیب ما بینند و گویند

۱۵ L, Z, Y(b); آن می‌خواهد for ای

۱۶ C; باز for مور: Y(a); یار for do,

۱۷ خواهی for خواهد, $L, Z, Y(b)$.

۱۸ In Y(a), This hemistich runs as follows: باعقابى کرد نىجه .

۱۹. سحر گام بگوش for بگوشم ناگهان ; ۱۹

۳. $P, C, Y(a), \bar{a}$ for \bar{a} .

۲۱ I(a); P, R, L, Z; کشیدی for چشیدی.

۲۲ All texts & all MSS. but I; یافت for دید.

۱ R; هست، for دست.

۲ C, Y(a); دیگر که باز, for یار دیگر.

۳ l(a); خواهند, جویند.

جميع پارسایان گو بدانید^۴ که سعدی توبه کرد از پارسائی
چنان از خروچنگ^۵ و نای^۶ و^۷ ناقوس
نمیتسم که از زهد^۸ ریائی

۱۷۷

Metre: |---|---|---|---| رمل مثنیٰ مخبون مقطوع

کبر یکسو نه اگر شاهد درویشانی
دیو خوش طبع^۹ به از خورگه پیشانی
آرزو میکنم با تو دمی در بستان
یا^{۱۰} بهر گوشه که باشد که تو خود بستانی
با من کشته هجران^{۱۱} نفسی خوش بنشین
تا مگر زنده شوم ز آن نفس روحانی
گر در آفاق بگردی بجز آئینه ترا
صورتی کس نماید که بدو میمانی
هیچ دورانی گویند که بی فتنه نبود^{۱۲}
تو بدین حسن مگر فتنه این دورانی

۴ C, L, Z, Y(a), Y(b); بدانید, for بدانند.

۵ All texts and all MSS. but I; زمر, for چنگ.

۶ L, Y(a), Y(a), omit نای و before.

۷ Y(b) omits و before ناقوس.

۸ I adds و alter زهد.

۹ I(a); طبع for خلق.

۱۰ C, Y(a); یا for تا.

۱۱ I, R, for do. کشته هجران I(a), P; سوخته خرمن.

۱۲ In I(a), P, L, Z, this hemistich runs thus: هیچ دورانی بی فتنه نگویند که بود. In C, Y(a), the same but with نگویند for نبودند and in Y(d), بگویند for نگویند.

گرم از پیش برانی و بشوخی نروم^۵
 عفو فرمای که عجزست نه نافرمانی^۶
 زین سخنهای دلاویز که شرح غم تست
 خرمی دارم و ترسم بجوی نستانی
 تو که یکرور پراگنده نبوده است دلت
 صورت حال پراگنده دلان^۷ کی دانی
 نه گریزت مرا از تو نه امکان گریز
 چاره صبرست که هم دردی و هم درمانی^۸
 هم دمی بنده نوازی کن و بنشین با ما^۹
 کآئشی نیست که او را بدمی بنشانی^{۱۰}
 این^{۱۱} توانی که بیائی ز در سعدی باز
 لیک بیرونشدن^{۱۲} از خاطر او توانی
 سخن زنده دلان گوش کن از کشته خویش
 چون دلم زنده نباشد که تو در روی جانی^{۱۳}

۵ C, L, C, Y(a), Y(b); for نوز خدمت بروم و بشوخی for نوز خدمت
 I(a), P, L, Z, Y(b); و for تو .

۶ This line is omitted in I and R.

۷ I(a); ما for دلان .

۸ This line is omitted in I and R.

۹ I(a), P; ارچند for با ما .

۱۰ This line is omitted in I, R, Z.

۱۱ C, Y(a), Y(b); آن for این .

۱۲ I; و اینک بیرونشدن R; لیک بیرونشدن for و نیک بیرون روی .

۱۳ This line is omitted in I and R.

۱۷۸

Metre: [—|—|—|—|—|—] رمل مثنوی مخبون محذوف

گر درون سوخته با تو برآرد^۱ نفسی
 چه تفاوت کند اندر شکرستان مگسی
 ای که انصاف دل سوختگان می ندهی
 خود چنین روی نبایست نمودن بکسی
 روزی اندر قدمت اقم و گر^۲ سر برود
 به ز من در سر این واقعه رفتند بسی
 دامن دوست بدنیا توان داد ز دست
 حیف باشد که دهی دامن گوهر^۳ بخشی
 تا با امروز مرا در سخن این سوز نبود
 که گرفتار نبودم بکمند هوسی
 چون سرانیدن بلبل که خوش آید^۴ در باغ
 لیکن آن سوز ندارد که بود در قفسی
 سعدیا گر ز دل آتش بقلم درزیدی
 پس چرا دود ز^۵ سر میرویش^۶ هر نفسی

۱ آرد for آید; P.

۲ I, R, C, Y(a), Y(b): اگر for وگر

۳ all texts and all MSS. but I, گوهر for دولت.

۴ C, Y(a), آید for آمد, I, P, که خوش آید for چه سراید

۵ all MSS. und texts but L; ز به for ز.

۶ I(a), P, Z, Y(a), Y(b), میرویش for میرویش.

۱۷۹

Metre: رمل مُشَمَّنْ مشکول [-----|-----|-----|-----]

کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری
 دل ریش عاشقانرا نمکی^۱ تمام داری
 نه من او فتاده تنها بکمند آرزویت
 همه کس سر تو دارد^۲ تو سر کدام داری
 ملکا مها نگارا صنما^۳ بتا بهارا،
 متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری
 نظری بلشکری کن نه هزار بار از آن به^۴
 بخلاف تیغ هندی که تو در نیام داری
 صفت رخام دارد تن نرم نازنینت^۵
 دل سخت نیز با او نه کم از رخام داری
 همه دیده‌ها بسویت^۶ نگران حسن^۷ رویت
 منت آن کینه مرغم که اسیر دام داری^۸
 چه مخالفت بریدی که مخالطت بریدی^۹
 مگر آنکه ما فقیریم^{۱۰} و تو احتشام داری

۱ C, Y(a), Y(b); نمکی for نمک.

۲ I(a); دارد for دارند.

۳ Z; صنما for قمر.

۴ I, P, R, omit به: Z, C, Y(a), Y(b); بار از آن به for خون بریزی.

۵ In I, Y(a), and Z, نرم and نازنین are transposed.

۶ R; به for یا.

۷ Z; حسن for رنگ.

۸ In C, (Ya), Y(b), This line runs as follows:—

همه دیدیم برویت نگران حسن و خویت - نه کینه مرغم آن من که اسیر دام داری.

۹ P; مخالطت for مجالست; C, Y(a), Y(b): مخالطت بریدی for مخالفت گزیدی.

۱۰ P, C, Y(a), Y(b); فقیر for گدا; Z; فقیر for do.

بجز این گنه ندارم^{۱۱} که محبّ و مهریام^{۱۲}
 بچه جرم دیگر از من سر انتقام داری
 نظر از تو برنگیرم همه عمر تا بمیرم
 که تو در دلم نشستی و سر مقام داری^{۱۳}
 گله از تو حاش لله نکنند^{۱۴} و خود^{۱۵} نباشد
 مگر از وفای عهدی که نه بر دوام داری
 سخن لطیف سعدی نه سخن که قند مصری
 خجلست از آن^{۱۶} حلاوت^{۱۷} که تو در کلام داری

۱۸۰

Metre: [---|---|---] هزج مثمن اُخرب مکفوف محذوف

مشتاق توام با همه جوری و جفائی
 محبوب منی با همه جرمی^۱ و خطائی^۲
 من خود بچه ارزم که تمنای تو ورزم
 در حضرت سلطان که بردنام گدائی
 صاحب نظراب لاف محبت نبسندند
 و انگه سپر انداختن از تیر بلائی

۱۱ ندارم for ندانم; C, Y(a), Y(b).

۱۲ محبّ و مهر یانم for محبت تو دارم; I(a).

۱۳ This line is omitted in R.

۱۴ I(a); نکنند for نکند; I; نکنیم for do; C, Y(a); Y(b); نکنیم for do.

۱۵ خود for خوش; Y(b).

۱۶ آن for این; Z, C, Y(a), Y(b).

۱۷ Z; لطافت for حلاوت; N. B. This Ode is omitted in L.

۱ جرمی for جرمیم; L.

۲ خطای for جوری و جفای; C.

[-----|-----|-----|-----] مجتث مثنیٰ مجنون مقطوع Metre:

مرادلیست گرفتار عشق دلداری
 سمن بری صنمی گلرخی جفا کاری
 ستمگری شغبی فتنه دلاشویی
 هنروری عجبی طرفه جگر خواری
 بنفشه زلفی نسرین بری سمن بوئی^۱
 که ماه را برحسنش بماند بازاری
 همای فری و طاوس حسن و طوطی نطق
 بگاه جلوه گری چون تذرو رفتاری
 دلم بغمزه جادو ربود و دوری^۲ کرد
 کنون بماندم بی او چون نقش دیواری
 ز وصل او چو کناری طمع نمیدارم
 کناره کردم و راضی شدم بدیداری^۳
 زهرچه هست گزیرست و ناگزیر از دوست
 چه چاره سازد در دام دل گرفتاری^۴
 در اشتیاق جالش چنان همی نالم
 چو بلبل که بماند میان گلزاری
 حدیث سعدی در وصف او چو پیهوده است
 نزد می که^۵ ندارد زبان گفتاری

۱ بوئی for بصری R; .

۲ دوری for دور R; .

۳ This line is omitted in R.

۴ In R this hemistich runs thus; چه چاره سازم در دشمن غم گرفتاری

۵ که for چو I, N. B. This couplet is only found in I and R.

۱۸۲

Metre: [---|---|---|---|] محبت مثنیٰ مجنون مقطوع

ندانم از من خسته جگر چه میخواهی
 دلم بغمزه ربودی دگرچه میخواهی
 اگر تو بردل آشتگان^۱ بیخشای^۲
 ز روزگار من آشفته ترچه میخواهی^۳
 بهرزه عمر من اندر سروفای^۴ توشد
 جفا ز حد بگذشت ای یسر چه میخواهی
 شنیده‌ام که ترا التماس شعر رهی^۵ ست
 تو کان^۶ شهد و نباتی شکرچه میخواهی
 بهمیری از رخ خوب تو برده ام نظری
 کنون غرامت آن یک نظرچه میخواهی^۷
 ز دیده و سر من آنچه اختیار کنی
 بدیده هرچه تو گوی بسرچه میخواهی^۸

۱ I (a), P; پیچارگان for آشتگان.

۲ C; Y(a), بیخشای for نبخشای.

۳ This line is omitted in P.

۴ All texts & all MSS. but I; وفای for هوای.

۵ R, C, Y(a), Y(b); منست for رهی ست.

۶ P & all texts; قند for شهد.

۷ In I(a), P and C, Y(a), this line is differently expressed as follows:
 کنون غرامت آن یک نظر که باتو مراست — ز عقل و دین و دل ای بر خطرچه میخواهی. I(a)
 P, بهمیری از رخ خوب نظرچه میخواهی do do do
 کنون غرامت این یک نظر که بیشتر است C, & Y(a); do do do do

۸ This line is only found in I, I(a) P, R; آنچه for هرچه.

دریغ نیست ز تو هر چه هست سعدی را
وی آن کند که تو گوئی^۹ دگر چه^{۱۰} میخواهی

۱۸۳

Metre: مضارع مثنیٰ اُخرب [---|---|---|---|---

نشیده‌ام که ماهی بر سر نهْد کلاهی
یا سرو با جوانان^۱ هرگز رود براهی
سرو بلند بستان با این همه لطافت
هر روزش از گریبان سر بر نکرد ماهی
گرم سخن نگویم در حسن اعتدالت^۲
بالات خود بگوید زین راست تر گواهی^۳
روزی چو پادشاهان خواهم که بر نشینی
تا بشنوی زهر سو فریاد^۴ داد خواهی
بالشکرت چه حاجت^۵ رفتن بچنگ دشمن
تو خود بچشم و ابرو بر هم زنی سپاهی
خیل نیازمندان بر راهت ایستاده
گرمی کنی بر حمت^۶ بر کشتگان^۷ نگاه^۸

۹ کوئی for خواهی I;

۱۰ I, I(a), P, R; تو هر چه Z, دگر چه for do.

۱ جوانان for رفیقان R;

۲ حسن اعتدالت for اعتدال قدت I(a); حد C, Y(a). Y(b);

۳ گواهی for که خواهی P;

۴ فریاد C; Y(a), Y(b); آواز for.

۵ This line is omitted in I & R.

۶ حاجت Z, خواهی for.

۷ بر for در I, R;

۸ نگاه Y(a); کشتگان for.

ایمن مشو که رویت آئینه ایست روشن
تا کی چنین بماند^۹ وز^{۱۰} هر کنار آهی
آخر^{۱۱} چه جرم دیدی تا دشمنم گرفتی
در خود نمی شناسم جز دوستی^{۱۲} گناهی
ای ماه سروقامت شکرانه سلامت
از حال زیردستان میپرس گاه گاهی
شیری درین قضبت^{۱۳} کمتر شده^{۱۴} زموری
کوهی^{۱۵} درین ترازو کمتر شده^{۱۶} کاهی
ترسم که باز گردی وز^{۱۷} دست رفته باشم
وز تشنگی نبینی^{۱۸} بر^{۱۹} گور من گیاهی^{۲۰}
سعدی بھرچه آید گردن بند که شاید
پیش^{۲۱} که داد خواهی^{۲۲} از دست پادشاهی

۹ R, بماند for بماند .

۱۰ R, and all texts; وز for I(a), P; از for do.

۱۱ I(a), P, and all texts; آخر for گوئی .

۱۲ I(a), دوستی for دشمنی .

۱۳ C, Y(a), Y(b); فضیلت for فضیلت .

۱۴ I(a); بود for شده in both hemistiches.

۱۵ L; کوهی for گوئی .

۱۶ Y(a), Y(b); من for چو .

۱۷ All texts از for وز

۱۸ I(a), نبینی for یابی .

۱۹ P; در for در .

۲۰ & C, Y(a), Y(b), this hemistich runs as follows:

(C). رفتنی نبینی در کو زمین گیاهی

Y(a). و رفتنت نبینی جز بر زمین گیاهی

Y(b). و رفتنی نبابی بر گور من گیاهی

۲۱ I(a); پیشش for پیش .

۲۲ I, I(a); خواهد for خواهی ; P; خواهند for do.

۱۸۴

[---|---|---|] مجتث مثنی مجنون محذوف Metre:

همبزم نفس سرد بر امید کسی
 که یاد ناورد از من بسالها نفی
 بچشم رحم^۱ برویم گهی نظر^۲ نکند
 بدست جور و جفا گوشمال داده بسی
 دلم ببرد و بجان زینهار می ندهد
 کسی^۳ بشهر شما این کند بجای^۴ کسی
 بهر چه در نگریم جمله^۵ روی او بینم
 که دید در همه عالم بدین صفت هوسی
 بدست عشق چه شیر سیه چه مورچه^۶
 بدام هجر چه باز سید و چه مگی
 عجب مدار زمن روی زرد و ناله زار
 که کوه کاه شود گریز جفای خسی
 بر آستان خیالت^۷ نهاده سر سعدی
 بر آستین و صالت^۷ نبوده دست رسی

۱ R; زخم for رحم.

۲ P, R, L, Z; نظر for نظر همی.

۳ I(a); کسی for بسی.

۴ R; این چنین کند : L, Z; این کند بجای این نمی کند.

۵ P, R, Z, L; بهش for جمله.

۶ In I(a); P, R, خیالت and صالت are transposed.

N. B. This ode is omitted in I, Y(a), Y(b).

1 All texts & all MSS. bnt 1 P; دگران for همگان.

۲ C, Y(a), Y(b); for نویسی بگوئی

۲ I, P; کہ for چو .

ε This couplet is omitted in C, and Y(a).

• L, Z, Y(a), Y(b); سپارد for سپاری.

٦ $Y(a), Y(b)$; چو for چہ .

۷ آن for این.

چو عنان^۸ بخت و دولت نه بدست جهد^۹ باشد
^{۱۰}چه کنند اگر زبونی نکنند و زیر دستی
 گله از فراق یاران و جفای دوست داران^{۱۱}
 نه طریق تست سعدی کم خویش گیرورستی

۱۸۶

مضارع مثنیٰ اُخرب Metre: [-----|-----|-----|-----]

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی
 الا بر آنکه دارد با دلبری و صالی
 دانی کدام دولت در وصف می نیاید
 چشمی که باز باشد هر لحظه بر جمالی
 خرم تنی که محبوب از در فرازش آید
 چون رزق نیکبختان بی زحمت^۱ سؤالی
 همچون دو مغز بادام اندریکی خزینه
 با هم گرفته انسی وز دیگران ملالی
 دانی کدام جاهل بر حال ما بخندد
 کورا نبوده باشد در عمر خویش حالی

^۸ عنان زمام; but I; .

^۹ R; جهد for بدست جهد; L, Y(a), Y(b); C; جهد for خلق; d

^{۱۰} This line is omitted in I(a).

^{۱۱} All texts & all MSS. but I; دوستداران for روزگاران.

^۱ P, R; زحمت for محنت; L, Z, C, Y(a), Y(b); منت for do.

بعد از حبیب بر من نگذشت جز خیالش
 وز پیکر ضعیفم نگذاشت - جز خیالی^۲
 سالی وصال با او یکروز بود گوئی
 و اکنون در انتظارش روزی بقدر سالی^۳
 ایام را بماه یکشب هلال باشد
 و انماه دلستا ترا^۴ هر شب بود هلالی
 صوفی نظر نبازد جز با چنین^۵ حریفی
 سعدی غزل نگوید جز بر چنین^۶ غزالی

۲ Z, L; خیالی for خلای. A line apparently, corrupt follows this verse in P and all Texts and runs as follows: L, Z, P; - بردی من بردی بدانش -
 بیدوست for بیدوست احتمالی; Y(e); the same but with گرسودمند بودی بیدوست احتمالی
 اول کسیکه بودی من بودمی بدامش - گرسودمند بودی بیدوست احتمالی; C, Y(a), احتمالی
 ۳ This is the I. variant for this hemistich: L, Z, have روزی گرش ینم
 R, Y(b), روزی فراق بر من اینک بقدر سالی; C, Y(a), have: باشد بقدر سال
 the same but with باشد for اینک.
 ۴ C, Y(a), Y(b); دلستان for مهربان.
 ۵ I, P, R, Z; هر شب بود for هرا بروی.
 ۶ L حنان for حنن. N. B. this ode is omitted in I (a).

چهار غزل زیر در نسخه کتابخانه دولتی کابل که در سال ۸۳۰ هجری

تحریر یافته موجود است.

N. B. The following four odes are only found in R. (The Manuscript from the Royal Kabul Library dated 830 A. H.) They have not been included in my text.

- ۱ -

میروم با درد و حسرت از دیارت خیرباد
میگذارم جان بخدمت یادگارت خیرباد
سر زبشت بر نمی آرم زدستور طلب
سرم میدارم زروی گلغذارت خیرباد
هرکجا باشم همیگویم دعا بردولت
از خدا باد آفرین بر روزگارت خیرباد
گر دهد عمرم امان رویت به بینم عاقبت
ور بمیرم در غریبی زانتظارت خیرباد
گر زچین زلف تو بوئی رسد بر خاک ما
زنده بر خیزم زبوی مشکبارت خیرباد
گر زمن ناد آوری بنویس آنجا قطعه
سعدیا آن گفتههای آبدارت خیرباد

- ۲ -

دیدی ای دل که دگر باره چه آمد پیشم
 چه کنم با که بگویم چه خیال اندیشم
 کاج برمن ز سیدی ستم عشق رخت
 که فرومانده بحال دل تنگ خویشم
 دلبرا نازده در مار سر زلف تو دست
 چه کند کژدم هجران تو چندین نیشم
 همچو ذف میخورم از دست جفائی قفا
 چنگوار از غم هجران تو سر در پیشم
 آب رویم چه بری آتش عشقم بنشان
 کمتر از خاکم ز رباد مده زمین پیشم
 گریبان ناز کنی گر نکم در رویت
 تابدانی که توانگر دلم از درویشم
 دمبدم در دلم آید که دم کنیزم
 تابجان فتنه آن طره کافر کیشم
 عقل دیوانه شد از سعدی دیوانه مزاج
 بپیشانی از آن بر سر حال خویشم

- ۳ -

تا کیم انتظار فرمائی	وقت نامد که روی بنائی
آگرم زنده باز خواهی دید	رنجه شو بیشترچه میبائی
عمر کوتاه تراست زانکه تونیز	در درازیش وعده فرمائی
از توکی برخورم که در وعده	پیری گشت عمر برنائی
نرسیدیم در تو و بر رسید	صبر بیچاره را شکیبائی
بسر راحت آورم هرشب	دیده را در وداع بینائی
بر رخ سعدی از وصال تودست	زرگری بودوسیم پالائی

- ۴ -

هر شبی بادی و صدزاری	هم رآه چشم و بیداری
بناندهست آب در جگرم	بسکه چشمم کند گهرباری
دل تواز کجا و غم ز کجا	توچه دانی که چیست غمخواری
گفته جان بیار و عشق ببر	چشم بد دور ازین کله داری
آنکه از حال من شوی آگاه	که چو من یکشبی بروز آری
بار عشق تو بر دلم خوش بود	هجر خوستر کند بسرباری
سعدی از دست تو نخواهد شد	گر گهی در معاف مبداری

تمام است

CALL No. { ۸۹۱۵۵۱ } ACC. No. ۲۷۴
 AUTHOR سعدی شیرازی
 TITLE بدائع

(R) Acc. No. ۲۷۴ ME
 Class No. ۸۹۱۵۵۱ Book No. ۳۳۵
 Author سعدی شیرازی
 Title بدائع

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

